

نشر مرند

مقدمه‌ای بر مردم شناسی

داگلاس آلیور

ترجمهٔ دکتر علی برزگر

۸ یازدهمین نمایشگاه بین الملل

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه‌ای بر مردم‌شناسی

نوشته: داگلاس آلیور

ترجمه: دکتر علی برزگر



نشر مرندیز (۱۳۷۳)

۱۰۰ تومان



نشرمرندیز

نام کتاب: مقدمه‌ای بر مردم‌شناسی
نویسنده: داگلاس آلیور
مترجم: دکتر علی بزرگر
حروفچینی: مرندیز
لیتوگرافی: حمید
چاپ: گوتمبرگ
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ: دوم (اول مرندیز)
پاییز ۱۳۷۳

ناشر: نشر مرندیز
گناباد، صندوق پستی ۴۴

فهرست

دیباچه مترجم

با توجه به اینکه علوم‌اجتماعی نوین به ویژه در کشورهای غربی واژه‌ها و عبارات مخصوص، یا به عبارت دیگر زبان علمی، یافته‌اند برگرداندن متون علمی آنها به زبان فارسی که در آن عبارات و واژه‌های مربوط به علوم‌اجتماعی هنوز دارای مفاهیم تقریبی و غیردقیق می‌باشند با دشواریهائی همراه است. از این رو نگارنده نخست لازم می‌داند از هر گونه نارسائی در این ترجمه پوزش بخواهد. چون متون علوم‌اجتماعی با مفاهیمی سروکار دارند که غالباً به بنیاد فرهنگ بومی زبان مآخذ مربوط می‌شوند، یافتن واژه‌هائی که به معنای مورد نظر رسا باشند در زبانی دیگر که دارای بنیاد فرهنگی متفاوتی است احتمالاً دشوار می‌باشد. از این رو بسیاری از ترجمه ها در رساندن مفهوم دچار کاستی‌هائی می‌شوند.

نکتهٔ دیگر آنست که با توجه به تاثیر گذاری تعصبات فرهنگی ،در بسیاری از متون علوم اجتماعی نویسندگان و محققان همه چیز و همه کس را به معیارهای خود سنجیده‌اند وبا خود مقایسه کرده‌اند. به این ترتیب حوزهٔ فرهنگی آتلانتیک شمالی نیز، مانند همهٔ فرهنگهای خود جهان بین، در چند قرن گذشته همه چیز و همه کس را به معیار خود سنجیده است؛ و همان طور که یونانیان، رومیان، ایرانیان، چینی‌ها، یهودیان و بسیاری از ملل دیگر زمانی خود

را مرکز ثقل جهان و معیار هستی می‌دانسته‌اند، ملل اروپائی غربی و امریکای شمالی نیز از این وضع مستثنی نبوده‌اند.

مردم شناسی هم به میزان زیادی زائیدهٔ عصر استعمار و برتری علمی و صنعتی غرب است و بسیاری از پیش کسوتان آن کشیشان میسیونر واولیای استعماری بوده‌اند. از این رو در مراحل نخست این علم به میزان زیادی از تعصبات قومی ونژادی تاثیر گرفته است. بدین جهت است که در قرن نوزده، یعنی قرن عظمت و سلطهٔ استعماری بریتانیا، مردم شناسی تکاملی هربرت اسپنسر[1] که دارای جنبهٔ نژادپرستی بود رواج داشت. اما با افول امپراطوری بریتانیا بعد از جنگ جهانی اول تئوری تکامل جای خود را به عملگرائی (فونکسیونالیزم[2]) داد. هدف عملگرائی یا تئوری عمل آن بود که نشان دهد که تداوم یا تغییر در نهادها و رسوم هر جماعت فقط با توجه به عملکرد نهادها ونقش‌های رفتاری خود آن جماعت قابل درک است.

با ظهور مردم شناسی نوین تجربهٔ علوم اجتماعی غربی از محدودهٔ جغرافیائی خویش پا فراتر نهاد. علمای اجتماعی دیگر مجبور نبودند مطالعات خود را به اروپا ویا تمدنهای بزرگ محدود نمایند بلکه می‌توانستند حتی قبایل دورافتادهٔ آسیا و افریقا را نیز مورد مطالعه قرار دهند. به این ترتیب تفاوت اساسی زمان دورکهایم با عصر اوگوست کومت در آنست که علوم اجتماعی بجای مطلق‌گرائی‌های کومت و پیشنیان او (سن سیمون، فوریر، اسپنسر، مارکس وسایرین) راه مطالعهٔ تطبیقی را پیش گرفت. البته این تحولات و بازتابهائی که در برابر و محور فونکسیونالیزم به وجود آمد در خلاء اجتماعی انجام نشد بلکه در موقعیتی بود که قدرت‌های استعماری اروپا رو به زوال بودند و امریکا به عنوان یک قدرت مسلم و وارث قدرت‌های استعماری در صحنهٔ جهانی ظاهر می‌شد که در آن وجود ملت‌های غیر اروپائی و امریکائی نیز به صورت یک واقعیت غیر قابل انکار در می‌آمد.

با وجود محدودیت‌های تاریخی مردم شناسی که در بالا به آن اشاره شد این رشته از نظر روش علمی و وسعت دید دارای امتیازاتی است که مطالعه در آن را برای هر دانشجوی علوم اجتماعی واجب می‌سازد. ویژگی و امتیاز

---

۱ - *Herbert Spencer*

۲ - *Functionalism*

بارز مردم شناسی خصلت ***میان رشته‌ای*** آنست. یک مردم شناس نه تنها می‌کوشد رابطهٔ میان جنبه های سیاسی، اقتصادی، روانی، تاریخی، اجتماعی، مذهبی، زبان و آداب و سنن و عادات بشر را بفهمد بلکه این مسائل را در قالب ساخت بدن انسان، محیط فیزیکی و چند وچون تکنولوژی مورد مطالعه قرار می‌دهد. روشن است که یک مردم شناس نمی‌تواند هر یک از جنبه های گوناگون زندگی بشری را به دقت یا ژرفای متخصص در رشتهٔ مربوط شکافته و تجزیه و تحلیل نماید، اما با توجه به وسعت دیدش توانا به برداشت هائی دربارهٔ ***کلیت زندگی انسانی*** است که از دید و توان هر یک از متخصصان رشته های گوناگون علوم اجتماعی و فنون به تنهائی خارج است ـ ***بحران*** حاضر در علوم اجتماعی نیز دقیقاً به خاطر آنست که کلیت انسان و نیازهای او را از نظر دور داشته است.[1]

مطالعهٔ تطبیقی یکی دیگر از امتیازات مسلم مردم شناسی نوین است. چون تنها از راه مطالعهٔ عادات، صنعت و روال گوناگون زندگی انسانها در شرائط اقلیمی متفاوت است که میتوان به قواعد و قوانین مشترک جماعت های بشری پی برد. از این روست که قبایل و جماعت هائی که در شرائط بدوی زندگی می‌کنند(از ساکنان جزایر اقیانوس آرام تا بیشه نشینان افریقا) توجه مردم شناسان را به خود جلب نموده‌اند. البته امتیاز این جماعت‌ها تنها بدست دادن زمینه برای مطالعات تطبیقی نیست بلکه به علت سادگی ساخت و بافت اجتماعی انجام مطالعاتی رامیسر می‌کنند که در جماعت های پیچیدهٔ صنعتی غرب ممکن نیست. روی آوردن به این گونه جماعت ها افزون بر فایده هائی که گذشت این ایراد را نیز دارد که مردم شناسان بجای توجه به مسائل عینی و مشکلات جوامع بزرگ بشری و پویش های تاریخی به تکرار مطالعات در جماعت های کوچکی پرداخته‌اند که به هیچ وجه نماینده جوامع بشری و مشکلات آنها نمی‌باشد.

اما مردم شناسی تنها مطالعهٔ عادات عجیب و غریب قبایل بدوی و کاسه و کوزه شکسته‌های ایشان نیست. مردم شناسی رشتهٔ پیچیده و در عین حال

---

۱ - برای بحث جامعتری در زمینهٔ بحران حاضر در علوم اجتماعی به کتاب ***در فلسفه علوم اجتماعی*** نوشته علی برزگر (تهران: انتشارات دهخدا، ۱۳۵۱) رجوع فرمایید.

بازوی نیرومند علوم اجتماعی است که چون توانسته است از تخصص های گوناگون برای شناخت جوانب مختلف مسائل اساسی اجتماعی استفاده کند با گذشت زمان ابزار و مفاهیم علمی آن بسرعت راه تکامل را پیموده‌اند. بطوری که در حال حاضر قابلیت کاربرد مفاهیم و ابزار مردم شناسی در مطالعهٔ کلیت جماعت‌ها وجوامع از دیگر رشته های علوم اجتماعی بیشتراست.

****

امتیاز بارز این کتاب که ترجمه آن نخست در خرداد ۱۳۵۲ انتشار یافت در آنست که مفاهیم پایه مردم‌شناسی را بزبانی ساده و در عین حال دقیق و فشرده بیان می‌کند. نوشته‌های مؤلف بیانگر دقت فکر، انضباط علمی، فروتنی و دور بودن از تعصب‌های قومی یا عقیدتی و نشانگر جهان‌بینی شایسته یک دانشمند واسته است. یک چنین نگرش و برخورد علمی می‌تواند راهنمای خوبی برای دانشجویان و پویندگان علم ومعرفت باشد.

در این ترجمه دو نوع پی نوشت آمده است. نخست پی نوشت هائی هستند که با علامت‌های * ، ** و غیره مشخص شده‌اند، این پی نوشت ها از آن مؤلف است. دوم پی نوشت هائی با شماره های ۳،۲،۱ و غیره هستند که هر صفحه را بطور جداگانه شماره گذاری کرده‌اند، این پی نوشت ها از آن مترجم است و از آن‌ها برای توضیح بیشتر یادادن مترادف واژه‌ها یا عبارات انگلیسی استفاده شده است.

علی برزگر

تهران،فروردین ۱۳۷۳

مقدمه

مردم شناسی را رشته‌ای خوانده‌اند که موضوع آن مطالعه بشر و کارهای اوست . اماهدف جامعه شناسی، اقتصاد، هنرهای زیبا، علوم سیاسی و دین شناسی نیز همین است. شاید بهترین راه برای تعریف مردم شناسی رجوع به مطالعات مردم شناسان باشد. برای مثال می توان به دو شماره نمونه ازیک نشریه رسمی مردم شناسان امریکا[1] و فهرست مقالات اصلی آنها مراجعه کرد:

از جلد ۶۲، شماره ۵، اکتبر ۱۹۶۰: اصطلاحات خویشاوندی و تکامل؛ سنت های تاریخی وباستان شناسی در جزایر اقیانوس آرام؛ تغییرپذیری فرهنگی وبی مقصدی درتپه های هیمالیا؛ مفاهیم بیماری در فرهنگ مکزیکی - امریکائی؛ فرهنگ های قبل از عصر سفال در ژاپن؛ زناشوئی و تداوم سکونت؛ مطالعه شرح نژادها و تغییر فرهنگی در شوروی.

از جلد ۶۳ شماره ۱، فوریه ۱۹۶۱: تئوری اقتصادی و جامعه ابتدائی، یک روش عکس برای مطالعه ارزش ها؛ جمجمه بعنوان ملاکی درتجدید بنای باستانی: آزمایش جهت روش چند متغیری برای جنوب غربی (امریکا).

---

۱ - *The American Anthropologist*

سازمان قبیله در قصبه ناهواتل[1]؛ زبان ایالت تالاکسکالا[2] در مکزیک؛ سبک‌های هنری بعنوان روش های شناسائی فرهنگی؛ قدرت و شدت شکاف در سلسله نسب در شمال سومالی و تشخیص بیماری میان سوبانون‌های[3] میندانائو[4].

از این فهرست روشن است که مردم‌شناسان، تاریخ‌شناسان، اقتصاد دانان، سیاست شناسان، روان شناسان، زیست شناسان و بسیاری از تخصص های دیگر دارای علائق مشترکی می باشند. اما تفاوت میان آنها در میزان و مکان تمرکز است. مردم‌شناسان گاه بیگاه بسوی تمدن غرب هم نظر می‌افکنند، اما علاقه اصلی آنان به تاریخ مردم «بی‌تاریخ» است، به اقتصاد جماعت‌هائی است که دارای نهادهای تعیین قیمت توسط بازار نمی‌باشند، به دولت و سیاست جوامع «بی حکومت» است، به روابط اجتماعی درنقاطی است که خویشاوندی نسبت به پیشه حالت غالب را دارد، به روان‌شناسی غیرغربی‌هاست، به کالبدشناسی و فیزیولوژی تمامی نوع بشر و بستگان پستاندار او می‌باشد.

مردم‌شناسی از نظر هدف نیز از رشته‌های همسایه متمایز است بقول ا.ال کروبر فقیدَ که پیشروترین مردم‌شناس عصر خود بود:

روشن است که هدف مردم‌شناسی - هر قدر هم ازنظر کلی وارد جزئیات شود - درمرحله نهائی آنست که یک علم هماهنگ کننده باشد، تا اندازه‌ای مانند یک شرکت مجاز اصلی که شرکتهای عضو را هماهنگ می‌سازد.

ما مردم‌شناسان هیچگاه چین را با تمرکزی که یک چین‌شناس میشناسد، یا قیمتها، اعتبارات و بانکداری را بخوبی یک اقتصاددان، یا وراثت را به کمال یک بیولوژیست ژن‌شناس نخواهیم شناخت.

اما اگر این دانشمندان به مسائلی که ما با آنها روبرو میشویم نظر بیافکنند فقط بطور متناوب و جزئی است: کوشش ما برای شناخت این مسئله است که چگونه تمدن چین، اقتصاد و وراثت انسانی و دهها رشته تکامل یافته دانش در وجود بشر به هم مرتبط میگردند، از بشر سرچشمه میگیرند، در او متمرکز

---

۱ - *Nahuatl*

۲ - *Tlaxcala*

۳ - *Subanun*

۴ - *Mindanao*

میشوند و حاصل او هستند.*

تبلوراین هدف‌ها را در برنامه‌های آموزشی دوره دکترای مردم‌شناسی در دانشگاههای امریکا می‌توان یافت. دانشجوی این دوره مردم‌شناسی که مثلاً مایل است در سیستم‌های اقتصادی بومیان امریکای جنوبی متخصص شود باید همچنین درسهای مربوط به آنالیز زبان، باستان‌شناسی قبل از تاریخ، تئوری شخصیت،آمار و ژنتیک انسانی[1] را با موفقیت به پایان برساند. در آغاز او احتمالاً رابطه میان دانش تشخیص صداها[2]، تقسیم‌بندی نمونه‌های سفالی، خواندن عقاید فروید[3]، محاسبه مجذور "کای"[4] واندازه‌گیری جمجمه انسان را نخواهد دید. از او انتظار نمی‌رود که در تمام این رشته‌هااستاد شود؛ اما اگر او به اهمیت ارتباط این رشته‌های گوناگون پی نبرد به احتمال قوی درجه علمی خود را دریافت نخواهد کرد.

جنبه دیگرتربیت مردم‌شناس روند مطالعه دست اول دانسته‌هاست. فقط گاه‌گاهی است که یک دانشجو اجازه دارد که درکنج کتابخانه نشسته و با خواندن اکتشافات دیگران تئوری ببافد و رساله خود را آماده سازد. معمولاً او باید نمونه‌های سفالین را خود بکاود و یا عملاً در میان قبیله مورد مطالعه زندگی کند.

علاقه شدیدی که در میان مردم‌شناسان به جمع آوری اطلاعات و جزئیات وجود دارد شاید در بعضی از آنان موجب تضعیف تخیل علمی گردد اما در عین حال این روال تضمین می‌کند که هر تئوری که بوجود می‌آید مبتنی بر واقعیات انکارناپذیر باشد.

در ممالک متحده رسم است که میان دو بخش عمده مردم‌شناسی،

---

* – *Anthropology Today: an Encyclopedic Inventory*

Prepared Under the Chairmanship of A.L. Kroober, (Chicago: University of Chicago Press, 1953), P. xiv.

۱ – *Human Genetics*

۲ – *Phonemes*

۳ – *Freud*

۴ – *Chi Square*

مردم‌شناسی‌فیزیکی[1] و مردم‌شناسی‌فرهنگی[2]، تمیز قائل شوند. مردم‌شناسی فیزیکی توجه اصلی خود را به تکامل انسان از نظر زیست‌شناسی و اختلافات فیزیکی میان افراد اجتماعات، همبستگی میان سن و جنبه‌های جسمانی، رابطه میان بدن و بیماری و غیره معطوف داشته است. مردم‌شناسی فرهنگی به کالبدشناسی چندان توجهی ندارد و بیشتر با سلوک و رفتار انسانی سر و کار دارد. برخی از مردم‌شناسان فرهنگی برای پی‌بردن به طرز زندگی و فضای زندگی مردم باستان بترتیب زمانی به کاوش آثار باستانی (باستان‌شناسی) می‌پردازند. بعضی دیگر به توصیف و تحلیل طرز زندگی کنونی و یا گذشته نزدیک (نژادنگاری[3])، یابه مقایسه میان روال گوناگون زندگی برای دست‌یابی به شناخت تکامل وسیع تاریخی (انسان‌شناسی[4]) و اصول عمومی رفتار انسانی (مردم‌شناسی اجتماعی[5]) می‌پردازند.

بعضی از متخصصین توجه خود را به نقش فرد در چهارچوب فرهنگ جوامع مختلف دارند (مانند روان‌شناسی مردمی[6] یا (فرهنگ و شخصیت[7])) در حالی که بعضی دیگر زبانهای خارجی را بعنوان سیستم‌های نمونه منطق و رفتار (زبان شناسی مردمی[8]) مطالعه می‌کنند. با اقبال روز افزون دانشجو به رشتهٔ مردم‌شناسی و گردآوری اطلاعات شمار تخصص‌ها نیزبمیزان زیادی فزونی می‌یابد. اکنون در مردم‌شناسی شاخه‌های گوناگون مانند مردم‌شناسی اقتصادی، مردم‌شناسی سیاسی، علم انسان‌شناسی[9]، و غیره وجود دارند. دیگر برای هیچ مردم‌شناس امکان ندارد که در همه این تخصص‌ها صاحب‌نظر باشد. میان مردم‌شناسان مرسوم است که منطقه جغرافیائی تخصص خود را نیز مشخص نمایند (برای مثال جنوب شرق آسیا، افریقای جنوب صحرا، امریکای میانه). اما والاترین ارج تخصصی از آن متخصص لایقی است که

---

۱ - *Physical Anthropology*

۲ - *Cultural Anthropology*

۳ - *Ethnography*

۴ - *Ethnology*

۵ - *Social Anthropology*

۶ - *Psychological Anthropology*

۷ - *Culture and Personality*

۸ - *Anthropological Linguistics*

۹ - *Ethnoscience*

درنتیجه‌گیریهای علمی خود پا را از بخش های رشته و محدودهٔ مناطق جغرافیائی فراتر نهاده به مباحث کلی و اساسی رشته نیز توجه لازم را بکنند.

این نوشته مختصر بطور کلی درباره مردم‌شناسی فرهنگی و برخی اصول عمومی مربوط به رفتار آموخته انسانی[1] در بعد زمانی طولانی و در میان انواع مختلف مردمان است. در این مفهوم مردم‌شناسی فرهنگی به گسترش افق رشته‌هائی مانند اقتصاد، سیاست‌شناسی، جامعه شناسی، فلسفه وادبیات و روانکاوی که در چهارچوب زمانی و مکانی محدودتری قرار دارند کمک می کند، اما هیچ‌گاه جانشین آنان نمی‌شود.

. افزون بر این چون واحدهای اجتماعی غالباً کوچک و همژن هستند مردم‌شناسان فرهنگی می‌توانند آن جنبه هائی از رفتار انسانی را ببینند و بشناسند که از نظر دانشجویانی که با اجتماع های بزرگتر و پیچیده‌تر سروکار دارند پنهان می‌ماند. ولی قبل از اینکه خواننده را با این افقهای باز آشنا کنیم لازم است بعضی از موانع لغوی که این علم جوان را پیچیده و برای نوآموزان گیج‌کننده میسازد از میان برداریم.

---

۱ - *Learned Human Behavior*

۱

عادات

علاقهٔ مردم شناسان فرهنگی بیشتربه مطالعهٔ ***عادات*** مردم است تا مطالعه بدون ترتیب کارهای آنان.

هرفرد انسانی دارای برخی رفتار ***عادتی***(کارها، اندیشه‌ها، احساس وغیره)می‌باشد. بعضی از این رفتار عادتی ویژگی به وی دارند،برخی از این رفتار همآنند رفتار بعضی افراد دیگر می‌باشند و بالاخره بعضی رفتار میان فرد و همهٔ افراد نوع بشر مشترک‌اند.

بعضی از این عادات موروثی‌اند یعنی عملاً بعلت ترکیب ژنه‌تیک[۱] فرد بوجود آمده‌اند. برای مثال، تا آنجا که می‌دانیم واکنش همهٔ افراد بشر در برابر نور ناگهانی بهم زدن پلکها است، در حالی که مجموعهٔ ژنه‌تیکی[۲] که منجر به نابینائی رنگها می شود در میان افراد بشر محدودتر است و مجموعهٔ ژنه‌تیکی که یک انشتن بالقوه را بوجود می‌آورد احتمالاً فقط یکبار اتفاق می‌افتد.

ماندهٔ عادات بشر آموخته هستند؛ در مورد عادات آموخته نیز بعضی عادات در میان همهٔ افراد بشر مشترک‌اند(یا مثلاً در میان همهٔ زنان، یا همهٔ مردان، یا همهٔ افراد همسال مشترک‌اند)، در حالی که برخی دیگر ویژه

---

۱ - *Genetic Composition*

۲ - *Genetic Combination*

اجتماعات بخصوصی از انسانها هستند وبالاخره برخی دیگر از این عادات با توجه به ویژگی تجربهٔ زندگی هر فرد مختص افرادی بخصوص می‌باشند.

در مورد بسیاری از رفتار یک فرد یا یک جماعت تمیز عادات آموخته از عاداتی که تمام یا بخش عمده‌ای از آنها بعلت عوامل ژنه‌تیک بوجود آمده‌اند دشوار نمی‌باشد. برای مثال، بدون تحقیق یا اندیشه می‌توان مطمئن بود که این عادت که انسان والد خود را پدر بخواند آموخته است، اما آیا عادت بعضی افراد که هنگام قدم زدن در پیاده رو خود را مکلف می‌سازند که پای خود را روی مرز میان آجرهای سیمانی کف‌پوش پیاده رو نگذارند نیز آموخته است؟ البته خود این عادت آموخته است. اما همه یا بخشی از تکلف و اجباری که در این عادت آشکار می‌شود می‌تواند موروثی باشد.

در این زمینه یکی از یافته‌هائی که درستی آن بطور مداوم توسط تحقیقات مردم شناسی تائید شده آنست که آموختن تاثیر بسیار زیادی در شکل دادن به رفتار بشری دارد: حتی تهوع وعطسه نیز از این عامل تأثیر پذیری دارند. شاید در تاهیتی(در میان روستائیان لهستان یا در میان انگلیسیان طبقه ممتاز) دو نفر پیدا نشوند که دقیقاً مانند هم عطسه کنند؛ اما عطسهٔ همه یا بیشتر افراد تاهیتی(روستائیان لهستان یا انگلیسیان طبقه ممتاز) بنحوی با عطسهٔ مردم سایر نقاط جهان تفاوت دارد.*

مردم شناسان به کلیهٔ رفتار عادتی بشر- چه موروثی وچه آموخته، عادات همگانی بشر، عادات فردی و یا عادات گروهی توجه دارند. گو این که آنها بیشتر به عادات آموخته‌ای توجه داشته‌اند که در اعضای گروههای نسبتاً کوچک اجتماعات مردم(مانند گروههای کوچک، دهکده‌ها، ایلات وغیره) بصورت مشترک وجود دارند.

همانند بیشتر حیوانات آنچه در مورد بشر اهمیت دارد آنست که او نیز در

---

* - مخصوصاً ر.ک. به:

Clyde Kluckhohn "Culture and Behavior, in Handbook of Social Psychology" *G.Lindzey, ed. (Reading, Massachusetts: Addison Wesley Publishing Company, 1954.)*

وحلهٔ نخست یک موجود اجتماعی است. انسان همیشه و همه جا با انسانهای دیگر مربوط است. دنیای اجتماعی یک کودک ممکن است از خانوادهٔ او تجاوز نکند، اما هنگامی که به سن بلوغ می‌رسد غالباً شمار معاشرین او بیشتر می‌شوند. در مراکز شهری پیچیدهٔ ما، بجز افراد فامیل،معاشرت اصلی افراد، احتمالاً کیلومترها دور از خانه- در اداره، کارخانه، باشگاه یاکلیسا- صورت می‌گیرد. در حالی که زندگی اجتماعی بسیاری از افراد بشر در یک جماعت بسته محدود می‌شود. جماعت پیوستگی اجتماعی افرادی است که معمولاً با هم زندگی کرده وروابط روزمره دارند.

تکنیک ها و تئوریهای ویژهٔ تحقیق و توضیح رفتار عادتی مردم شناسی در مطالعهٔ چنین جماعت هائی راه تکامل را پیموده‌اند. اجازه دهید به چگونگی مطالعهٔ مردم شناس دراین نوع جماعت نظری بیافکنیم.

۲

بررسی و تحقیق در منطقه

فرض کنیم که هدف پژوهنده ثبت عادات مردم جزیرهٔ دورافتاده‌ای در میان اقیانوس آرام است. این عمل را او به این علت انجام می‌دهد که عادات مردم مورد نظر قبلاً ثبت نشده است و یا بخاطر این که زندگی این مردم "آزمایشگاه" مناسبی برای آزمایش تئوری عمومی بخصوصی در مورد رفتار عادتی است. معمولاً پژوهنده یکسال یا بیشتر وقت خود را صرف مطالعه شرح احوالی می‌نماید که پژوهندگان دیگر دربارهٔ همسایگان یا جمعیت‌های مشابه ویا سفرهای گذشته به جزیرهٔ مورد نظر نوشته‌اند. او همچنین تا اندازه‌ای که می‌تواند زبان محلی رااز راه دستور زبانی که توسط میسیونرهای مذهبی و گروههائی مانند آن تهیه شده و یااز راه مطالعهٔ زبانهای مشابه می‌آموزد.

همچنین او آموزش هائی را می‌بیند تا اگر نیاز باشد خود بتواند کتاب لغت ودستور زبان محلی را تهیه کند. در عین حال شخص محقق باید به جنبه‌های عملی این مسافرت علمی نیز توجه کرده ترتیب وسائط حمل ونقل را بدهد، وسائل ومایحتاج زندگی راخریده ودوربین عکاسی و ضبط صوت خود را آزمایش نموده وانواع واقسام کارهای مشابه را انجام دهد.

بالاخره محقق در حالی که سوار برکشتی کوچکی است و به جزیره وارد می‌شود و خود را کاملاً تنها می‌بیند- در میان مردمی که فهمیدن زبانشان برای

وی دشوار است و ممکن است کج خلق و بدبین و یا کاملاً برعکس بمیزان طاقت فرسائی میهمان نواز باشند. محقق باید فوراً زندگی خود را مرتب نماید و باهمسایگان خود ارتباط برقرارکند. ودربرقراری این ارتباط کوشش نماید وامیدواریاشد که قوانین رایج رانقض نکند ویا روابط نزدیکی با عوامل نابابی که احتمالاً آیندهٔ کار وی را بخطر خواهند انداخت برقرار نکرده باشد.

نخست ممکن است پژوهنده با زبان دیگری غیر از زبان محلی با اهالی راه سخن را بگشاید. اما کوشش اصلی او در این جهت است که هر چه زودتر زبان محلی رافراگیرد.

برنامهٔ روزانهٔ او تقریباً بطور کامل بستگی به همسایگان اودارد. تا درجه‌ای که اجازه دهند او به باغهایشان می‌رود، در مراسمشان شرکت می‌کند، در خانه‌هایشان از آنان دیدن می‌کند. گاهی اوقات عملاً در مراسم محلی شرکت می‌کند وزمانی نیز فقط نقش یک ناظر را بازی می‌کند. نوع و میزان مداخلهٔ او در زندگی اجتماعی بستگی به نقشی دارد که بخواهد یا مجبور باشد ایفانماید.

نژادشناسان معمولاً می‌کوشند تا از افراد متنوع وگوناگونی برای گرفتن اطلاعات و اخبار محلی استفاده نمایند تا به این ترتیب همهٔ جنبه‌های مهم زندگی مردم مورد بررسی را در نظر گرفته باشند- در این جهت او باید از پیرو جوان، مرد وزن، فقیر و ثروتمند، کشاورز و ماهیگیر، پیشوا وپیرو استفاده کند. امابالاخره در تحلیل نهائی فرد محقق تنها به افرادی که وقت وتمایل گفتگو باوی را دارند تکیه می‌کند.[1]

در صورتی‌که سلامت محقق اجازه دهد وی دست‌کم پانزده ماه در محل زندگی می‌کند تا گردش کامل یکسال را مشاهده کند. در جامعه‌هائی که تاکنون مطالعه شده فعالیتهای مردم آن تا اندازه‌ای همگام با گردش فصول در تغییراست. بعداز این اقامت پانزده ماهه مردم شناس به دانشگاه یا موزهٔ مربوطه مراجعت می‌کند وکار طولانی تلخیص و نتیجه گیری از صدها صفحه یادداشت و سری

---

۱ – بمظور آشنایی بیشتر با شرح و توصیف روشنی از شرایط زندگی در منطقه، به تألیف فیرث، هولمبگ، اوانس - پریتچارد و مالینوسکی که در آخر این کتاب توصیه شده است مراجعه فرمایید.

پراز خاطره را آغاز می‌کند.

پس از پایان این مرحله، اگر امکان داشته باشداو بار دیگر برای پر کردن خلاءهائی که اکنون در مطالعه به چشم می خورد ویافتن پاسخ به سئوالهای باقی مانده به جزیره بازمیگردد.

در بازگشت نسبت به جزیره او احساس نوعی تعلق و مالکیت می‌کند. یا ممکن است بازگشت وی به جزیره سالهابعد برای مشاهدهٔ تغییر در روال زندگی مردم صورت گیرد.

تحقیقات میدانی همهٔ مردم‌شناسان لزوماً مانند آنچه گذشت نیست. بعضی از جماعت هائی که مورد مطالعه قرار می‌گیرند ممکن است درکنار یک جادهٔ اصلی بوده یا حتی در محلهٔ یک اقلیت نژادی در یک شهر بزرگ باشند. در بعضی تحقیقات نیز ممکن است، بجای استفاده از یک پژوهنده، تحقیق، توسط گروهی از پژوهندگان انجام گیرد که هر یک مسئولیت مطالعهٔ قسمت جداگانه‌ای از زندگی را بعهده داشته باشند. اگر چه از روال اخیر فقط در مطالعه جوامع بزرگ و پیچیده و یا هنگامی که یک محقق ممیزی عمومی جامعه رابپایان رسانیده باشد استفاده می‌شود. اما در ورای همهٔ این تحقیقات محلی، یک رشته قواعد اساسی مطالعه وجود دارند که مردم شناسی را بعنوان یک رشتهٔ علمی متمایز می‌سازند:

*مطالعهٔ هر چند مرحله از زندگی جماعت که امکان پذیر باشد.

*گزارش واقعیات وضبط هر آنچه در مرحله نخست واضح و پیش پا افتاده بنظر آید.

*ضرورت طولانی بودن مشاهدات.

*اهمیت تحقیق از راه گفتگو بزبان بومی- این مسئله که به روش تحقیق مربوط می شود از ضبط زبان بعنوان یک جنبه از روال زندگی جدا است.

این قواعد که از تجربه عملی تحقیق در جماعت های کوچک و دورافتاده گرفته شده‌اند برفرض های مردم شناسی دربارهٔ همهٔ جوامع بشری تاثیر گذاشته‌اند. بنابراین شایسته است قدری دربارهٔ آنها بیاندیشیم وببینیم که چگونه مردم شناسان انبوه دانسته‌هائی را که بامداد، دوربین عکاسی و دستگاه ضبط صوت ضبط نموده‌اند گزارش، تجزیه و تشریح می‌کنند.

تا چند دهه پیش مونوگراف هائی که دربارهٔ قبایل "بدوی" نوشته می‌شد

معمولاً کار میسیونرها، مدیران مستعمرات یا مسافرهای مطلع بود. این مونوگراف‌ها غالباً بخش‌های مختلفی در مورد آب و هوا، مسکن، کشاورزی، مراسم ازدواج، جادو، سلاحها، مرگ و تدفین و غیره را شامل می‌شد. و از این رو به فهرست نامه‌ای که مطالب آن بدون هیچ نقشه و بدون توجه به روابط آنها با یکدیگر گرد آمده باشند بی شباهت نبود. این نظم- یا بی نظمی- تحقیقاتی هنگامی به اوج خود رسید که یکی از محققان آن دوره اظهار داشته بود که زندگی هر ملت عبارت از وصله پینه‌های نا مربوطی است از عادات مختلف که بعلت بوالهوسی تاریخ گرد هم آمده‌اند. امروز کمتر مردم شناسی است که این نظر را تائیدکند. تاریخ رشته مردم‌شناسی از آن روز شاهد هشیاری روزافزون و آگاهی نسبت به روابط میان عادات و محصول عادات[1] مشترک میان مردم یک جماعت بوده است. ولی مردم‌شناسی هنوز رشته جوان و در حال رشدی است و هیچ دو مردم‌شناسی روابط رایج را با یک دید نمی‌نگرند. نتیجه آنکه در تهیه گزارش مربوط به کارهای عملی، محقق ناگزیر است آنچه راکه بنا به قضاوت خود وی در زندگی یک دهکده یا قبیله دارای اهمیت است انتخاب کرده گزارش نماید و بموقع نیز از انتخاب خود دفاع کند. این خصوصیت ویژه همراه با دشواریهای بدنی و سخت گیری و انضباط فکری است که مردم‌شناسی را رشته‌ای دشوار و در عین حال بسیار رضایت بخش نموده است.

---

۱ - *Habit-Products*

۳

محیط فیزیکی

بیشتر مونوگرافهای نژادشناسی با فصلی در باره محیط زیست آغاز می‌شوند. یعنی در باره نقشه طبیعی، سیستم زهکشی، آب و هوا، خاک، گیاهنامه، جانورنامه و سایر منابع طبیعی منطقه. احتمالاً هیچ منطقه‌ای از جهان نیست که زیر تأثیر محیط فیزیکی خود نباشد. اما اینکه چگونه و تا چه اندازه این تأثیر وجود دارد مسئله‌ای است که که باید در تحقیقات ویژه‌ای روشن شود. زمانی که مردم‌شناسی حتی از امروز هم رشته‌ای جوانتر بود، برخی میکوشیدند تا روال گوناگون زندگی مردم جهان و حتی جهت حرکت تاریخ جهان را در قاموس اختلافات و تغییرات محیط زیست ـ به‌ویژه آب و هوا ـ توجیه نمایند. برای مثال نویسنده‌ای کوشیده است پیشرفتهای شرق ممالک متحده و شمال غربی اروپا را که بنظر وی از سایر نقاط جهان بیشتر است با توجه به شرایط اقلیمی این مناطق توجیه نماید. (اگر چنین باشد تمدن مصر،بابل، آتن و مایا را چگونه میتوان توجیه کرد؟). ویژگی این گونه تئوریهای "جبر محیطی" سادگی آنها و ارائه جوابهای ساده به سؤالهای پیچیده بود. اما با فزونی دانسته‌های بشری این تئوریها نیز مانند بسیاری از تئوریهای نظیر بناچار ترمیم شدند. امروز بیشتر مردم‌شناسان اظهار نظرهای واقع بینانه‌تری در باره محیط می‌نمایند. از جمله اینکه:

تاثیر قطعی محیط فیزیکی طبیعی بیشتر در جنبهٔ منفی آنست تا جنبه مثبت: شرایط اقلیمی محدودیت‌های قاطعی- که حدود آنها وسیع است- برای ساکنینی منطقه تعیین می‌کند. یعنی مشخص می‌کند که انجام چه کارهائی از عهدهٔ مردم آن منطقه ساخته نیست. اما بندرت شرایط اقلیمی انجام اموری را که از عهدهٔ مردم ساخته باشد دقیقاً مشخص می‌نماید. پر واضح است که مردم قطب شمال نمی‌توانند به کشت موز اشتغال ورزند؛ اما این که تغذیه آنها از طریق شکار ماهی یا خوک آبی باشد احتمالاً بستگی به عوامل دیگری دارد.

به طور کلی با توجه به موارد گوناگون در سراسر جهان پر واضح است که با پیشرفت صنعت در رفع دشواریهای اقلیمی تاثیرهای مثبت یا منفی محیط فیزیکی رو به نقصان خواهد بود.

با توجه به محدود بودن اثر محیط طبیعی فیزیکی بر عادات، محقق را باید هشدار داد که به روابط متنوع و غالباً بسیار ظریف موجود میان محیط طبیعی و عادات در جماعت‌های بخصوص توجه داشته باشد- از آن جمله، برای مثال، باید توجه داشت که چگونه تغییرات مختصر در میزان بارندگی در هر فصل از طریق صنعت وفلسفه انتظام‌گیتی[1] ویژه محل بر شئائر و تشریفات عبادی منطقه تاثیر می‌گذارد و چگونه نوع تخصص در صنعت و تجارت از نحو توزیع منابع تاثیر پذیر است؟ و در این مورد باید بیاد داشت که یک محیط طبیعی زیست معمولاً عواملی را در بر می‌گیرد که بر سلامت مردم اثر مستقیم گذاشته عادات جماعت مورد نظر را تعیین می‌کند.

۱ - *Cosmology*

٤

جمعیت و نژاد

از جمله اطلاعات لازم دربارهٔ زندگی یک جماعت شمار و ویژگیهای اعضای آن است. این که آیا تعداد افراد آن هزار نفر است یا صد نفر، زنان بیشتراند یا مردان، سالم‌اند یا بیمار، حد متوسط سن چهل سال است یا شصت سال دارای اهمیت است. راه حل اجتماعی برای جامعه‌ای که شمار مردان در سن ازدواج آن زیاد است با جامعه‌ای که زنان در سن ازدواج در آن اکثریت داشته باشند کاملاً فرق می‌کنند. جماعتی که افراد آن غالباً در سنین کمتر از ۲۰ سال می‌باشند با جماعتی که سن متوسط اعضای آن بیشتر است متفاوت است. همبستگی‌های ویژهٔ این اختلافات را نمی‌توان بتفصیل پیش بینی کرد. اما همبستگی‌هائی در زمینه‌های گوناگون زندگی مردم یک جماعت وجود دارد که باید در چهارچوب یک مطالعهٔ کلی دقیقاً بررسی شود.

اما آیا خصوصیات بیولوژیکی افراد در جماعت‌های مورد مطالعه نیز دارای اهمیت می‌باشند و بروال کلی زندگی جماعت مربوط‌اند؟

تمام پستانداران دو پائی که قد کشیده دارند- یعنی همهٔ انسانهای ساکن کرهٔ زمین ظاهراً می‌توانند با هم جفت گیری کنند. بعبارت دیگر بر اساس تقسیم

بندی رایج در زیست شناسی همگی از یک **نوع**[۱] می باشند و به همین دلیل از بسیاری جهات بطوری مشخص با سایر ***آنتروپویدها***[۲] تفاوت دارند: از لحاظ اندازه و شکل استخوانها و دندانها، نوع پوشش بدن و غیره. در مقام مقایسه با شمپانزه یا میمون، تمام انسانها قیافه و رفتارشان بمیزان قابل توجهی بیکدیگر شباهت دارد. (البته اگر صور حد فاصل میان انسان و میمون را از نظر تکامل به ترتیب قرار دهیم اختلاف میان انسان و میمون نا محسوس‌تر خواهد بود، اما چنین صوری در طبیعت از میان رفته‌اند و وجود خارجی ندارند.) قابل انکار نیست که انسانها نیز از نظر فیزیکی با یکدیگر متفاوت‌اند. اگر یک افریقائی کوتوله را درکنار یک سوئدی تنومند بور و یک مغولی باریک و ترکه‌ای قرار دهیدهیچ انسان صاحب عقلی تفاوت میان آنها را انکار نخواهد کرد. حتی اگر افرادی هم از نظر شکل ظاهری میان این سه نفر بگذاریم که به ترتیب صور حد فاصل میان آنها را پر کنند اختلاف میان آنها را محو نخواهد کرد. بحث‌هائی که پیرامون ***نژاد***[۳] پدید آمده به تعریف، علل و نتایج اختلافات نژادی مربوط می‌شود.

هر کتاب تاریخ یا روزنامه‌ای را بردارید در آن اشاراتی راجع به "نژاد انگلیسی"، "نژاد چینی"، نژادهای سیاه (یا سفید)، یا"نژادهای عقب مانده" خواهید یافت. بظاهر این اصطلاحات رایج، بجز دقیق نبودن، اشکالی ندارد. البته صحیح‌تر است بجای آنچه گذشت "ملت انگلیسی"، یا"مردمان چینی زبان،" یا "جوامعی که از نظر صنعتی عقب مانده‌اند" بکار برده شود. اما هیچ کس، بجز ساده دلترین مردم شناس، باور ندارد بتواند زبان رایج را اصلاح کند. تنها کاری که امکان پذیر است آنست که به هنگام استفاده از کلمه نژاد مطمئن باشیم به افرادی اتلاق شود که ویژگیهای فیزیکی مشترکی دارند.

بخشی از خصوصیات فیزیکی در انسان- مانند همهٔ موجودات زنده- توسط ساخت‌های ژنه‌تیکی[۴] داخل اورگانیزم و بخش دیگر توسط عوامل محیطی حاکم بر اورگانیزم کنترل می‌شوند. بطور دقیق "یک **نژاد** جمعیتی است که ترکیب مشخص خصوصیات فیزیکی آن ناشی از ترکیب مشخص ژنه‌تیک

---

۱ - *Specicies*

۲ - *Anthropoids*

۳ - *Race*

۴ - *Genetic Structures*

باشد.»*

متاسفانه میان مردم شناسان، بر سر این که خطوط مرزی میان نژادها را کجا ترسیم کنند و چه خصائصی را در بوجود آوردن تقسیم‌بندی‌های نژادی مورد تاکید قرار دهند، اختلاف نظر قابل ملاحظه‌ای وجود دارد. بعضی اصرار دارند که وجه متمایز کننده ساخت ژنه‌تیک (یعنی ژنوتیپ[۱]) باشد. دیگران بشر را بر اساس اندازه‌گیری و تقسیم بندی سیمای خارجی وی (یعنی فنوتیپ[۲]) دسته بندی می‌کنند. منطق زیست شناسی بنفع پیروان نظر ژنوتیپ است. اما این منطق فقط در مورد تعداد اندکی از نقش‌های ژنی حکم می‌کند که در مورد آنها قوانین وراثت ثابت شده است (مثل گروه خون و توانائی چشیدن تیوکاربامیدفنول[۳]). پیروان نظریهٔ فنوتیپ تقسیم بندی خود را بر خصوصیات چون رنگ پوست، شکل مو، اندازه و حالت بدن قرار می‌دهند. البته فرض بر این است که این خصوصیات منعکس کننده ساخت ژنه‌تیک باشند-گو اینکه فرا راه اثبات چنین فرضی مشکلات فراوان وجود دارند. بعلت دخالت شخصیت در این نوع ارزیابی‌ها، این گونه مردم‌شناسان غالباً بر سر این که بر چه خصوصیتی باید بیشتر تکیه کرد اختلاف نظر دارند. حاصل آنکه انواع گوناگونی از تقسیم‌بندی‌های نژادی وجود دارد که بعضی فقط سه نژاد "اصلی" (مغولی، سیاه و سفید) در بر می‌گیرند، در حالی که بقیه ده نژاد یا بیشتر را شامل می‌شوند.

در اینجا طرح جدیدی از تقسیم بندی را به اختصار بیان می‌کنیم. در عین حال باید بخاطر داشت که اکتشافاتی که در آینده در زمینهٔ فسیل‌ها و علم ژنه‌تیک بوجود خواهد آمد مسلماً تغییراتی در این نوع تقسیم‌بندی ایجاب

---

* – *Adapted from E.A.Hoebl,* Man in the Primitive World, *Second Edition,* *(New York: MacGraw-Hill Book Co., Inc., P.116, 1958)*

جهت اطلاعات دیگر به بخش مأخذ این کتاب تحت عنوان قبل از تاریخ و نژاد رجوع کنید.

۱ – *Genotype*

۲ – *Phenotype*

۳ – *Phenylthiocarbamide*

خواهد کرد*. این تقسیم‌بندی وجود هفت نژاد اصلی را فرض می گیرد: مغولی‌ابتدائی[۱] (مانند سرخ پوستان امریکا)، مغولی‌متاخر[۲] (نمونه ساکنین آسیای شمالی و شرقی و اسکیموها)، سیاه پوست[۳]، بیشه نشین‌ها[۴] (مردمانی با قامت کوتاه موی فلفلی که ساکن صحراهای جنوب شرق افریقا هستند)، استرالیائی‌ها[۵] (بومیان سیاه پوست با موهای موج دار)، سیاه پوستان کوتوله[۶]، و سفید پوستان[۷]. در مورد این نوع تقسیم بندی خصوصیات نژادی انسان با تقسیم‌بندیهای مشابه باید بخاطر داشت که در ده هزار سال گذشته جمعیت بشر پانصد برابر شده ؛ و چون این ازدیاد جمعیت بمیزان زیادی همراه با ازدواج میان "نژاد" های گوناگون بوده خطوط مرزی میان نژادها در سراسر جهان تا اندازه‌ای نا مشخص شده است- با فزونی در آمیزی نژادها احتمالاً محو شدن مرز میان نژادها در آینده با شتاب بیشتری جریان خواهد داشت.

در این مورد که آیا بشر امروزی از یک یا از چند نوع اصلی شبه‌انسان[۸] عصر یخ میانه و متاخر تکامل یافته است هنوز اتفاق نظر وجود ندارد، اما یقین است که مجموع اختلافات در ترکیب ژنه‌تیک میان نژادهای کنونی انسانی ده درصد یا کمتر است. سؤال اساسی آنست که برای این اختلافات چه مفهومی قائل شویم. می‌توان گفت که احتمالاً این یکی از پر اهمیت ترین سؤالاتی است که جهان امروز با آن روبروست.

---

* – *W. W. Howells, "The Distribution of Man."*, Scientific American, *Vol. 203, No. 3, (September, 1960)*

۱ – *Early Mongloid*

۲ – *Late Mongoloid*

۳ – *Negroid*

۴ – *Bushmen*

۵ – *Australians*

۶ – *Pygmy Negroid*

۷ – *Whites*

۸ – *Hominids*

برای یک اظهار نظر در این باره رجوع کنید به:

C.S. Coon, The Origin of Races, *(New York: Alfred A.Knopf, Inc., 1962).*

در پاسخ به این سؤال دو راه افراطی وجود دارد. در یک قطب بوجود آورندگان نظرهائی چون برتری نوردیک‌ها[1]، ضد سامی‌گری و جدائی نژادهاست. این باورها باندازهٔ کافی مصیبت‌باری خود را برای بشر بثبوت رسانیده‌اند. واکنش قابل درک و خشونت آمیز مناطق غیر سفیدپوست‌نشین جهان نسبت به آنها نیز ممکن است بهمان اندازه مصیبت بار باشد. در قطب مخالف این نظر، نظر اشخاص خوش‌نیتي است که بهر گونه تحقیق در باب رابطهٔ میان نژاد و رفتار با سوءظن می‌نگرند. لازم به تذکر نیست که هیچ یک از این نظرهای افراطی قابل دفاع نمی‌باشند.

بعضی از نژادهای کنونی ممکن است در برخی خصوصیات از سایر نژادها به شبه انسانهای قدیمی شباهت بیشتری داشته باشد، اما بیشتر محققان به این نتیجه رسیده‌اند که در مجموع، در حال حاضر هیچ یک از نژادها از نظر فیزیکی قدیمی‌تر از سایرین نیستند. از دیدگاه دیگر که به‌مسئله بنگریم ممکن است به نظر یک اروپائی موی طلائی و صاف و بینی باریک از موی مجعد قهوه‌ای و بینی پهن و بزرگ زیباتر آید. اما باید بخاطر داشت که احتمالاً قضاوت بیشتر افریقائی‌ها در جهت عکس است. اگر بگوئیم که یک نوع از انواع خصوصیت‌های فیزیکی از سایرین بهتر است این سؤال مطرح می‌شود که بهتر برای چه است؟

بدون تردید انتخاب طبیعت در ایجاد تغییر مکان نژادها نقشی بعهده داشته است. برای مثال، پوست‌های پررنگ برای دفاع در مقابل نور خورشید در مناطق حاره‌ای بهتر از پوست کم رنگ است و اندام کوتاه و گرد از نظر حفظ حرارت بدن بهتر از اندام باریک است. یعنی اگر بقیهٔ عوامل یکسان باشند بقاء و تولید مثل سیاه‌پوستان در مناطق حاره‌ای و اسکیموها در مناطق قطبی از سایر نژادها بیشتر است. امتیازهای مشابهی از نظر تطبیق با محیط برای ویژگی‌های فیزیکی برخی از نژادهای دیگر نیز ذکر شده که از آن جمله مقاومت موروثی در مقابل امراض بخصوص است. اما امتیازات ویژه بسیاری از نژادها روشن نیست.

پرسش بسیار با اهمیت‌تر این است که آیا اختلافات نژادی بشر از لحاظ

---

۱ - *Nordics* اقوام شمال آلمان و اسکاندیناوی.

ترکیب پیدایش خصوصیات رفتار را نیز موجب می‌شود؟ می‌دانیم که فرد فرد اعضای هر جمعیتی از نظر توانائی‌های رفتاری فطری با یکدیگر متفاوت‌اند. اما آیا چنین اختلافی میان جمعیت‌های مختلف نیز وجود دارد؟ این فرض که یک سفیدپوست لنگ دراز میتواند از یک کوتوله سریعتر بدود منطقی است. اما از لحاظ آن گونه جنبه‌های رفتاری که به اختلافات فیزیکی میان نژادها مربوط می‌شود آیا تفاوتی میان نژادهای گوناگون وجود دارد؟ آیا این عقاید که "سیاه پوستان طبعاً موسیقیدانهای بهتری هستند،" یا "سرخ پوستان طبیعتاً بی عاطفه‌اند،" یا این عقیدهٔ موذیانه که بعضی از نژادها از نظر توان فکری برتر از دیگران هستند نیز صحت دارد؟ ممکن است روزی کشف شود که میان آناتومی ویژهٔ سیاه پوستان و صدای خوش رابطه‌ای است یا این که سیستم عصبی مغولی‌ها[1] مقاومت بیشتری در مقابل درد دارد. اما تا زمانی که چنین مطالبی ثابت نشده‌اند باید آنها را در ردیف اسطوره و اوهام قرار داد. در مورد این که می‌گویند بعضی نژادها دارای قدرت فکری و عقلی برتری هستند باید تاکید کرد که تاکنون هیچ تجربهٔ علمی این نظر را بی غرضانه مورد آزمایش قرار نداده است. روال زندگی یک جماعت، از جمله تعلیم و تربیت آن، ممکن است بر حفظ مطالب تکیه کند، در حالی که حماعت دیگر تکیه نظام آموزشی بر تفکیک عینی مواد و در جماعت سوم اصل تعلیم و تربیت بر تعمیم دادن و تجریدباشد. محتمل و قابل تصور است که انتخاب اجتماعی همسوی بقاء و تولید مثل افرادی باشد که اجزاء ژنه‌تیک آنان برای فراگیری یکی از این انواع روال فکری مناسب‌تر است. نظر اخیر فرضیهٔ شگفت آور و جالبی است که شاید هم روزی روش آزمون آن کشف شود ولی حتی اگر چنین فرضیه‌ای هم ثابت شود، مشکل بتوان نشان داد که یکی از این روال تفکر برتر از دیگران است- مگر این که بخواهیم در قاموس وبا توجه به روال زندگی جماعت **بخصوصی** قضاوت کنیم.

---

۱ - *Mongoloids* اقوام زرد پوست.



تکنولوژی

"مردم‌شناسان به هر نوع شیئی که توسط مردم بخصوصی ساخته شود **مصنوع**[1] (ساخته بشر)، به مجموع مصنوعات **فرهنگ مادی**[2] و به جریان ساختن این مصنوعات **صنعت**[3] می‌گویند.* مصنوعات ابزار،ماشین‌ها، سلاحها، ظرف‌ها، وسائط حمل ونقل، انواع ساختمانهای فیزیکی، پوشاک، تزئینات و غیره- والبته غذا (حتی تمشک های وحشی که چیده و خورده می‌شوند) را در بر می‌گیرد.

اگر مردم از اعمال جادوئی (اوراد و غیره) بعنوان قسمت اساسی درکشت ذرت یا ساختن قایق و غیره استفاده می‌کنند تشریح این جریانات نیز از جمله دانسته‌های ضروری مربوط به تکنولوژی است. چگونگی تکنولوژی مقام

۱- *Artifact*　　۲- *Material Culture*

۳- *Technology*

* – *F.M. Kessing*, Cultured Anthropology, *(New York: Holt, Reinehart-Winston, Inc., 1958), P. 17.*

مهمی در شرح نویسی بر عادات مشترک یک جماعت دارد. متخصصینی که دربارهٔ اقتصاد می‌نویسند معمولاً فرض می‌کنند که تکنولوژی جامعه پدیدهٔ مشخص ودانسته‌ای است- امانژادنگاران نمی‌توانند چنین فرضی رابکنند.

صرف این که نوشته شود طبیعت یک جماعت "کشاورزی" یا"شبانی" و غیره است کافی نمی‌باشد،چون غالباً اختلاف ها و تفاوت‌های بسیار مهمی، مثلاً در ابزار و یا نوع محصول میان دو جماعت "کشاورز" وجود داردکه شایان توجه است. یا این که دو جماعت ممکن است از نظر ابزار و نوع محصول یکسان باشند، اما از نظر تکنیک تولید یعنی از لحاظ تقسیم کار، بود یا نبود کار دستجمعی و غیره اختلاف فاحشی میانشان وجود داشته باشد.

در تحقیق و گزارش نویسی دربارهٔ تکنولوژی پاسخ دادن به سئوالهای زیر اساسی است: چه؟ چگونه؟ کجا؟ کی؟ چه کسی؟

- مصنوع از نظر ترکیب، استفاده‌نهائی،تعدادموجود و غیره **چه** است؟

- **چگونه** مصنوع بوجود می‌آید: دانش فنی برای بوجود آوردن ابزار و نوع انرژی مورد استفاده، ترتیب عمل (ازجمله اعمال جادوئی).

-***کجا*** مصنوع بوجود می‌آید؟ (نقش های سکونی و نقشه‌های استفاده از زمین).

-**کی** کار انجام می‌شود؟ (مثلاً روزی دو ساعت؟ در ایام فصل بارانی؟ هردهسال؟).

- **چه کسی** کار را انجام می‌دهد؟ (مثلاً فقط زنها بطور انفرادی؟ گروههائی از مردان جوان؟ متخصصان تمام وقت؟

این مسائل تنها از نظر نژادنگاری دارای اهمیت ویژه نیستند،بلکه از نگاه روال کلی زندگی هر مردمی با اهمیت می‌باشند. در عین حال این عوامل افزون بر تاثیرگذاری بر محیط فیزیکی منطقه، دموگرافی، قواعد مربوط به ساخت اجتماع، معتقدات مذهبی و غیره، خودنیزازاین عوامل تاثیرپذیر می‌باشند. برای مثال جنبه‌های مختلف اتکاء اقتصاد یک جامعه بر محصولی را درنظر بگیرید که بمحض رسیدن باید خورده شود. اگر محصول موسمی باشد نه فقط کار و مراسم بر اساس فصل خواهند بود بلکه رفاه فیزیکی افراد نیز تابعی از تغییرات

فصلی خواهد گردید واین شرایط اغلب بر روابط فرد با همسایگان، تجارت، جنگ و حتی زمان آبستن شدن نیز تاثیر خواهد گذاشت. یا روال زندگی وحرکت تاریخی هان‌ها[1] و مردم ترک‌نژاد را در نظر بگیرید که ناشی از کمبود علوفه در چراگاههای آسیای مرکزی بود. این‌ها نمونه‌های واضح و برجسته‌ی مسئله است. می‌توان موارد زیادی را مثال زد که تغییر اندکی در ابزارکار مانند ساختن کاردهائی با برندگی بیشتر، تغییرات عمیقی رادر زندگی مردم بهمراه داشته است.

(دراین زمینه شایان توجه است که بعضی مورخین مدعی‌اند که تغییرات اساسی که قرون وسطی در اروپای غربی را بپایان رسانید و تاریخ جدیدی رادراروپا گشود با چهار اختراع باروت، قطب‌نما، کاغذ و چاپ آغاز گردید.)

بنظر بسیاری از مردم‌شناسان تکنولوژی عامل تعیین کننده در بوجود آوردن خصوصیت ویژهٔ زندگی هر جامعه‌ای است. اما "جبر تکنولوژی"[2] افراطی - از جمله ماتریالیسم‌تاریخی[3] نیز مانند "جبر محیطی"[4] و سایر دکترین‌های تک علتی اغراق آمیزاند. قابل انکار نیست که تکنولوژی هر مردمی بر روابط اجتماعی و حتی معتقدات واعمال مذهبی آنان نیز تاثیر می‌گذارد. اما نوع و میزان این تاثیر باید در تحقیق روشن شود وقبول صرف یک ادعای جزمی در این مورد کافی نیست؟*

همچنین روشن است که ساخت یک جامعه و محتوی ایدئولوژیک آن بر طبیعت تکنولوژی آن تأثیر می‌گذارد- جوامع روسیه و چین شواهد صادقی براین مدعا هستند.

کوشش‌های زیادی برای تقسیم بندی تکنولوژی‌های انسانی بعمل آمده است. در واقع باستان‌شناسان هم دوران های قبل از تاریخ را بر حسب مواد خامی که برای ساختن سلاحها وابزار بکار می‌رفته است نامگذاری کرده‌اند:

---

۱ - *Huns*

۲ - *Technological Determinism*

۳ - *Historical Materialism*

۴ - *Environmental Determinism*

* - جهت مطالعه انتقاد کلاسیکی از جبر محیطی و تکنولوژی رجوع کنید به:

R.B. Dixon, The Building of Cultures, *(New York: Charles Scribner's Sons, 1928)*

دوران کهن سنگی (عصرحجر قدیم)، دوران نو سنگی (عصرحجر جدید) عصر برنز، عصرآهن. البته مواد بکار رفته در آن دوران‌ها منحصر به مواد مذکور نبوده است. اما این اسامی برچسب مناسبی برای سیستم‌های تکنولوژیکی کامل عیاری است که در آن زمانهاوجود داشته و یا فرض است که وجود داشته‌اند (برای مثال، در دوران کهن سنگی شکار وجمع‌آوری غذا و در دوران نو سنگی کشاورزی، دامپروری، ساختن مصنوعات سفالین و غیره تکنولوژی زمان بوده است). روش تقسیم‌بندی تکنولوژی‌های مردمان معاصر بستگی به هدفهای نویسنده دارد، اما در اغلب روش‌ها انتخاب بر چسب تکنولوژی بخصوص بستگی به چگونگی تهیهٔ مواد غذائی در آن جماعت دارد. علت انتخاب چگونگی تهیهٔ مواد غذائی بعنوان اساس تقسیم بندی تکنولوژی به این علت است که در طول تاریخ در مناطق وسیعی از جهان تکنولوژی- و همچنین بسیاری از فعالیتهای فکری، آداب دینی و ذوقی -جماعت‌ها وقف تهیهٔ مواد غذائی شده است. در بسیاری از جوامعی که مورد مطالعهٔ مردم‌شناسان قرار گرفته است نه تنها بیشتر کار مردم مصروف تهیهٔ غذا می‌شود، بلکه غذا وسیله‌ای نیز برای وضع مالیات و مبادلات، شاخص میزان رفاه افراد، نشانه‌ای از همبستگی اجتماعی وسمبلی ازالوهیت می‌باشد.

بعضی از دانشمندان معتقدند که میزان پیشرفت مادی بشر را اصولاً باید با این شاخص سنجید که تا چه اندازه تکنولوژی مردم را از انجام کارهای مربوط به تهیهٔ غذا آزاد می‌سازد.

۶

ایدئولوژی

بشر تنها یک حیوان متفکر نیست بلکه کارهای خود را به اندازه‌ای با اندیشه آمیخته که در جهتی کاملاً متمایز از سایر حیوانات سوق یافته است. عادت تفکر بشر موضوع مهم- شاید مهمترین موضوع- تحقیقات مردم‌شناسی است. روانشناسان، فلاسفه و تاریخ شناسان و بسیاری از محققان دیگر نیز به چگونگی اندیشه مردم علاقمندند. ولی چون مردم‌شناسان در مطالعات خود به بیش از یک روال زندگی توجه دارند- و در واقع صدها سیستم تفکر مجزا، و از بسیاری جهات مشخص، را مطالعه می‌کنند می‌توانند بنحو موثر و جامع‌تری به این گونه مطالعات بپردازند. افزون بر این چون اغلب جوامعی که مورد مطالعهٔ مردم‌شناسان قرار می‌گیرند کوچک‌اند نمونه‌گیری از آنها بسادگی میسر است و چون محققان با روال و طبیعت تفکر مردم این جوامع بکلی بیگانه‌اند واقع‌بینی علمی آنان تقویت می‌شود.

از میان عادات تفکر آنچه بیشتر مورد توجه مردم‌شناسان بوده عقاید عمومی مردم دربارهٔ جهان است. مردم‌شناسان کلمات بسیاری برای اشاره به بعض یا تمامی این عادات تفکر بکار می‌برند- از جمله این کلمات اعتقادنامه، معتقدات، ایدئولوژی، اخلاقیات، معنویات، ارزش، هدف، جهان‌بینی، تمایلات‌اساسی و غیره می‌باشد. بمنظور ساده نمودن امور بجای همهٔ این

کلمات در این یک جا کلمهٔ ***ایدئولوژی***[1] را بکار می‌بریم. همچنین مفید است میان پنداشت‌ها[2]، و هنجارها[3]، تمیزی قائل شویم:

پنداشت‌ها عقایدی هستند در مورد این که طبیعت امور چگونه **هست** و این که این طبیعت چگونه تکوین یافته و چگونه خواهد شد.

هنجارها عقایدی هستند در مورد این که طبیعت امور چگونه ***باید باشد.*** این عقاید هدفهای مطلوب یا غایت اعمال، و وسائل پسندیده برای رسیدن به هدفهارا دربر می‌گیرند.

مااین تعاریف را در مفهوم بسیار وسیع آنها بکار می‌بریم. البته این تعاریف در موارد ویژه نیز کاربرد دارند- مثلاً می‌توان از ***پنداشت فلسفهٔ انتظام گیتی***[4] یعنی اعتقاد در مورد منشاء زندگی؛ یا ***هنجار زیباشناسی***[5] یعنی مثلاً چه رنگی برای یک سبد مناسبتر است؛ یا ***پنداشت روابط اجتماعی***[6] در مورد چگونگی کار کرد "دموکراسی" یا ***هنجار تکنولوژیک***[7] دربارهٔ چگونگی بارور ساختن ذرت سخن گفت. این عادت تفکر و ایدئولوژی‌ها نه تنها به خصائص افراد و اشیاء مربوط‌اند بلکه روابط انسانها با اشیاء و انسانها با انسانهای دیگر و انسانها با فوق طبیعه و غیره را نیز در بر می‌گیرند. بعضی ایدئولوژی‌ها مانند معتقدات کلیسا، اسطوره‌های رایج و قوانین مدون آشکار و صریح هستند در حالی که برخی دیگر ناآشکار، ضمنی یا حتی "ناخود آگاهانه" بوده، کشف و به شکل فرمول در آوردن آنها نیازمند دقیقترین بینش و بصیرت تحلیلی است.

این ایدئولوژی‌ها و روال عادتی اعتقاد و ارزیابی که اکنون مورد بحث ما می‌باشند، مانند سایر عادات هر جماعت، از نظم توزیعی خاصی پیروی می‌کنند. برخی از این عقاید ممکن است از آن فرد بخصوصی باشند، بعضی دیگر متعلق به گروه یا طبقهٔ بخصوصی از افراد، و برخی نیز- مانند این اعتقاد

---

۱ - ما کلماتی چون ایدئولوژی، تکنولوژی، ژنه‌تیک و غیره را به فارسی برنگردانده‌ایم چون این کلمات باندازه کافی در زبان فارسی رایج هستند.

۲ - *Suppositions*

۳ - *Norms*

۴ - *Cosmological Supposition*

۵ - *Aesthetic Norm*

۶ - *Social Relational Supposition*

۷ - *Technological Norm*

رایج در امریکا که در بسیاری امور نظر اکثریت باید حاکم باشد- تقریباً مورد تائید همگی افراد یک جماعت یا ملت هسستند. حتی این امکان وجود دارد که بعضی از معتقدات و هنجارها در میان همهٔ افراد بشر مشترک باشند. این فرض که اختلافات زن و مرد از لحاظ آناتومی- فیزیولوژی "در تفکر" و "احساس" آنها نیز اثر می‌گذارد و چون مردان قوی‌تر و عاقل‌تراند باید حکومت کنند از جمله معتقدات مشترک جوامع بشری است.

عواقب ژرف کشمکش "ایدئولوژیکی" بین ملت‌های و در داخل ملت‌ها و جماعت‌ها بوضوح روشن است. این گونه کشمکش‌ها در وجود یک فرد نیز بوقوع می‌پیوندد و موجب بروز اضطراب یا عوارض ناگوارتری می‌گردد. اما این که بیشتر افراد بشر ظاهراً می‌توانند بدون وارد آمدن هیچ‌گونه لطمه‌ای به سلامت "عقلی" خود به ایدئولوژی‌های کاملاً متناقضی معتقد باشند یک پدیده فوق العاده‌ای است ـ نمونه این امر فردی است که در بعضی امور رفتار وی مبنی بر اصول اخلاقی موعظات عیسی مسیح است و در برخی دیگر از قواعد و فرضیات رایج در اقتصاد سرمایه‌داری پیروی می‌کند.

با استفاده از روش مطالعه در فلسفه، مذهب وتاریخ، مردم‌شناسان برای فرموله کردن ویژگیهای بسیار کلی ایدئولوژی جماعت‌های مورد مطالعه کوشش بسیار نموده‌اند. برای مثال، بوجود آوردن تعاریف کلی مانند ***حیوان‌پرستی***[1] و ***خداپرستی***[2] در مورد معتقدات کلی مردم نسبت به طبیعت و **جادو**[3] و **علم**[4] در مورد چگونگی مقابله با طبیعت حاصل این کوشش‌هاست. بعضی از مردم‌شناسان در مطالعهٔ ایدئولوژی از موضوع های کلی، یعنی فرضیاتی که زیر بنای بسیاری از رفتار گوناگون انسانی است، مانند این نظر که "مردان از نظر بدنی قوی‌تر و از نظر عقلی برتر از زنان می‌باشند،" یا این که "امید به دست یافتن به سود قابل لمس مطمئن‌ترین انگیزهٔ افراد است"*

---

۱ - *Animism*

۲ - *Theism*

۳ - *Magic*

۴ - *Science*

* - *M.E. Opler*, "Themes as Dynamic Forces in Culture", *American Journal of Sociology Vol. 51 (1942).*

استفاده می‌کنند. (موضوع نخست از نظر توزیع نسبتاً جهانی است در صورتی که دومین برای تعداد محدودتری از افراد مورد قبول است.) سایر مردم‌شناسان ایدئولوژی‌ها را در قاموس تم‌های عمومی‌تری مانند اعتقاد خوشبینانه به "پیشرفت" یا بد بینی نسبت به احتمال تفوق بشر بر طبیعت، تشریح می‌کنند.

کلی‌تر از تم‌های اخیر فرموله کردن "تمایلات اساسی یک ملت بر مبنای پاسخ به پنج سئوال زیر است:*

– طینت ذاتی بشر چیست؟

(زشتی؟، نه نیکی و نه زشتی؟ نیکی؟)

– رابطهٔ میان انسان وطبیعت چیست؟

(انسان مقهور طبیعت است؟ انسان جزئی از طبیعت است؟ انسان علیه طبیعت است؟)

– بعد زمانی مورد توجه کدام است؟(اشتغال ذهنی مردم به گذشته است، به حال است یا به آینده؟)

– به چه نوع شخصیتی بیشتر ارج گذاشته می‌شود؟(به مردمی که بی اختیار تمایلات "طبیعی" خود را آشکار می‌سازند؟ به مردمی که هدف همهٔ فعالیتهای آنان "تکامل کلیه جنبه‌های خود بعنوان یک وجود کامل" است؟** یا به مردمی که هدف آنها از انجام امور لزوماً تکامل شخصیت خویش نیست– یعنی مردمی که صرفاً "اهل عمل"اند؟)

– روال مستقر بر روابط میان انسانها چگونه است؟(آیا مانند ژاپن سنتی توجه بیشتر معطوف موقعیت فرد در سلسله مراتب نسل‌هاست؟ یا مانند جوامعی که بر روابط "برادری" تکیه می‌کنند تاکید بر برابری "نسل"هاست؟ و یا کم و بیش به خودمختاری

---

* – *Florence Kluckhohn, "Dominant and Variant Value Orientations",* in Personality in Nature, *Society and Culture, (New York: Alfred A.Knopf, Inc., 1953)*

** – *Folrence Kluckhohn and Fred L.Stradtbeck,* Variations in Value Orientations, *(New York: Harper Row Publishers, 1961), P. 17.*

فردی بستگی دارد؟)

کوشش هائی که بمنظور تلخیص ایدئولوژی مردم در عبارات کلی بعمل آمده است غالباً دلالت کننده و پاره‌ای اوقات روشن کننده واقعیات می‌باشند. اما غالب این کوشش‌ها از ارزش‌های بسیار ذهنی ناشی می‌شوند و احتمالاً دو نژاد نگار را نمی‌توان یافت که از دانسته‌های معین نتیجه گیری یکسان بنمایند. کوشش‌های اخیری که بمنظور مطالعات کلی دربارهٔ ایدئولوژی‌ها بکار رفته است از نظر وسعت زمینهٔ محدودتری را در برمی‌گیرند و روش علمی آنها نیز بسیار عملی‌تر و سیستماتیک‌تر است. برای مثال بجای جستجوی "تم‌های" بسیار عمومی یا "تمایلات ارزشی" انسان در جامعه، در طبیعت یا در زمان، کوشش‌های اخیر بیشتر در جهت یافتن فرضیات اساسی مردم مانند مبانی تقسیم‌بندی بستگان، گیاهان و یا بیماری‌ها و یا بوجود آوردن مفاهیم فضائی نهفته در نظم جغرافیائی فعالیتهایشان است*. حاصل این چنین روش‌هائی -که نژاد شناسی انسانی، نژاد شناسی گیاهی و غیره خوانده می‌شوند- این امید را می‌دهد که بتوان ایدئولوژی، یعنی مشخص‌ترین و اساسی‌ترین نظام عادتی بشر، را موضوع مطالعهٔ علمی قرار داد. در هر حال در یک چنین مطالعه‌ای زبان نقش مرکزی را ایفا می‌نماید.

---

* - برای نمونه‌هایی از این روشها رجوع کنید به:

Chales O.Frake, "The Ethnographic Study of Cognitive Systems", Anthropologists and Human Behavior *(Washington D.C.: The Anthropological Society of Washington, 1962).*

۷

زبان

در مردم‌شناسی بخشی بنام زبانشناسی مردمی[۱] وجود دارد و متخصصان آن زبانشناسانی هستند که در تئوری مردم‌شناسی آموزش کافی یافته‌اند و تحقیقات خود را مصروف مطالعهٔ زبانهای مردم بیسواد می‌کنند. افزون بر این، تقریباً همهٔ افرادی که در مردم‌شناسی فرهنگی تخصص دارند آموزش در رشته‌های زبانشناسی- از جمله تلفظ[۲]، ترکیب[۳]، معنی‌شناسی[۴] و غیره- داشته‌اند. اما برای غالب این مردم‌شناسان زبانشناسی و زبانهای بخصوص وسیله‌ای برای رسیدن به هدف‌های دیگری می‌باشند. این هدف‌ها عبارتند از:

- فهمیدن چگونگی اندیشه و مسائلی که افکار ساکنین منطقه و جماعت بخصوص را اشتغال نموده است؛
- بر قراری ارتباط مستقیم با مردم مورد مطالعه بدون نیاز به مترجم؛
- کمک به‌کوشش مشترک با رشتهٔ باستان‌شناسی برای بدست آوردن تصویر صحیحی از زندگی بشر پیش از تاریخ. اما

---

۱ - *Anthropological Linguistics*

۲ - *Phonetics*

۳ - *Syntactics*

۴ - *Semantics*

آنچه در اینجا مورد علاقهٔ ماست هدف نخستین می‌باشد.

مراد از این که می‌گوئیم "دو نفر بزبان مشترکی سخن می‌گویند" تنها این نیست که هر دو مثلاً بزبان انگلیسی یا چینی سخن می‌گویند و زبان یکدیگر را می‌فهمند، بلکه همچنین آنست که هر دو دارای علائق و دیدگاههای مشترک می‌باشند. صرف نظر از این که آیا مردم یک جماعت هنگام صحبت کردن لبان خود را نیز تکان می‌دهند یا نه، "تفکر" همهٔ مردم بوسیلهٔ کلمات انجام می‌شود بطوری که کلماتی که توسط آنان بکار می‌رود و چگونگی بکار بردن این کلمات می‌تواند راهنمای مفیدی برای درک چگونگی تفکر و مسائل مورد علاقهٔ مردم هر جماعت باشد. بعبارت دیگر، زبان یک ملت یک وسیلهٔ ارتباطی و تصویر آماده شده‌ای است که قسمتی از دنیای اعضاء آن ملت را در برمی‌گیرد. بقول یک مردم‌شناس "هر زبان، افزون براین که یک وسیلهٔ ارتباطی است، معرف دیدگاه و پنجرهٔ بخصوصی بر جهان و تفسیر ویژه‌ای از تجربه‌های انسانی می‌باشد. در ساخت هر زبان مجموعه‌ای از فرضیات ناخودآگاه در مورد جهان و زندگی انسان وجود دارد."* ملاحظاتی از این قبیل مردم‌شناسان را به لزوم فراگیری و استفاده از زبانهای جوامعی که مورد مطالعهٔ ایشان قرار می‌گیرند معتقد نموده است. به مفهومی بسیار واقع‌بینانه "فراگرفتن زبان" بخشی از کارهای لازم برای شناخت روال زندگی یک جماعت می‌باشد.

اما فراگرفتن زبان کار را تمام نمی‌کند. بمنظور درک و برداشت بخصوصی از جهان تکیهٔ محض بر زبان، به اندازهٔ نادیده گرفتن کامل آن، احمقانه است. برای مثال در زبان، انگلیسی کلیهٔ افراد و اشیاء یا مذکراند، یا مؤنث و یا خنثی- مثلاً تصور می‌شود که "کشتی" مؤنث است. در حالی که در زبان فرانسه چنین نیست و هیچگونه منطق معانی‌شناسی نیز نمی‌توانیم در لابلای جنبه‌های گوناگون زبان خود و یا دیگر زبانها برای این مسائل بیآبیم. از جنبهٔ دیگر که بمسأله بنگریم این واقعیت که زبان انگلیسی فقط یک کلمه برای "ما" دارد و بسیاری از زبانهای جزایر اقیانوس آرام میان "ما"ئی که شامل تو- و- من شود و "ما"ئی که او- و- من را در برمی‌گیرد تفاوت قائل می‌شوند، لزوماً این

---

* – *Glyde Kluckhohn,* Mirror for Man, *(New York: Fawcett Publications Inc., 1960), P. 124.*

مفهوم را ندارد که انگلیسی زبانان به این اختلاف دقیق آگاه نیستند یا نمی‌توانند با استفاده از لغات دیگر این عقیده را تفهیم نمایند.

اعتقاد گسترده‌ای وجود دارد که بعضی از زبانها "بدوی"تر از زبانهای دیگر می‌باشند- یعنی، برای مثال، تفاوت فاحشی از لحاظ تعداد لغات، توانائی بیان، عقاید تجریدی و غیره میان آنها وجود دارد. مسلماً فرهنگ لغات یک قبیلهٔ کوچک درگینه جدید از تعداد لغات مندرج در فرهنگ انگلیسی اکسفورد کمتر است. اما اگر تعداد لغاتی که بطور روزانه توسط یک فرد قبیله در گینه جدید بکار برده می‌شود بالغات مورد استفادهٔ یک بلک‌کار[1] بیسواد امریکائی مقایسه شود اختلاف کمتر خواهد بود. و اما در مورد عقایدی تجریدی، این که بلک‌کار با وجود بیسوادی می‌تواند اصول ماشین‌های احتراق داخلی را مورد بحث قرار دهد نباید موجبی برای تعجب یا مقایسهٔ غیر عادلانه باشد. چون بهمین موجب می‌توان زبان انگلیسی را بعلت این که برای بحث دربارهٔ رموز توتمیزم[2] گینه جدید مناسب نیست "بدوی" خواند.

مسئله دیگر قابل ترجمه بودن زبانهاست. انگلیسی و آلمانی پسرعموهائی هستند که بیش از دو هزارسال نیست که از زبان مشترکی مشتق شده‌اند. اما در همین زمان نسبتاً کوتاه هر یک خصوصیات مجزائی کسب کرده‌اند که در بعضی موارد مانند کلمهٔ *gemutlich* قابل ترجمه نمی‌باشند. مثلاً اگر بخواهیم از زبان تاهیتی بزبان انگلیسی یا برعکس ترجمه کنیم وجوه اختلاف بقدری زیاد و متعدد است که انسان لاجرم خود را با افرادی که معتقد به غیر قابل ترجمه بودن زبانها هستند هم‌عقیده می‌بیند. ولی چون زبان بخشی اساسی از روال زندگی جماعت‌هاست مردم‌شناسان، که هدفشان تشریح و مقایسهٔ روال مختلف زندگی است، متعهد به ترجمهٔ زبانها می‌باشند.

---

۱ - *Sharecropper*

بلک‌کاری نظام کشاورزی است که بر اساس آن محصول به تناسب عوامل کشاورزی میان زارع و مالک تقسیم می‌شود. بلک‌کار را نصفه‌کار هم می‌گویند ولی چون مفهوم نصفه‌کاری همیشه تقسیم متساوی محصول میان زارع و مالک نیست **بلک‌کار** رساتر است.

۲ - *Totemism*

مفهوم اهمیتی که مردم‌شناسان امروز به زبانهای بومی، بعنوان کلید شناخت عادات تفکر مردم مورد مطالعه و وسیلهٔ ارتباط با آنها، می‌دهند این نیست که ادای کلمات، و یا کتابت مبتنی بر آن، تنها شکل ارتباط انسانی است. در واقع هر فردی که کوشیده است روال زندگی بیگانه‌ای را درک کند بخوبی به تنوع و پیچیدگی زبانهای "غیر لفظی" واقف است. بعضی از نویسندگان این رشته حتی معتقدندکه همهٔ روابط اجتماعی را می‌توان در قالب "ارتباطات" و بعنوان زبان مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. برای مثال در یکی از این مطالعات پیام‌ها، کالاها و خدمات زنان (که در ازدواج معاوضه می‌شوند) را بعنوان سه "سطح" ارتباطی آورده‌اند- هر یک از این سه سطح نیز بر اساس قوانین "دستوری" مخصوص و با سرعت گردش ویژه‌ای* فعالیت می‌کنند و هر یک بنوبهٔ خود با موضوع بعدی مورد بحث مردم‌شناسی ارتباط دارند.

---

* – *Claude Levi-Strauss, "Social Structure", in* Anthropology Today: an Encyclopedic Inventory, *Prepared Under the Chairmanship of A.L.Kroeber (Chicago: University of Chicago Press, 1953), P. 536.*



۸

روابط اجتماعی

برخی از گویاترین ایدئولوژیهای انسانی به روابط میان مردم مربوط می‌شوند. در هر روال زندگی پنداشت‌هائی از اسطوره‌های آشکار گرفته تا "تاریخ" کم و بیش قابل اعتماد- در مورد پیدایش ازدواج، نزاع خویشاوندان، رقابت رؤسا، روابط اجتماعی همسایگان و غیره وجود دارد. همچنین هر روال زندگی که تاکنون بررسی شده است هنجارهائی در مورد چگونگی رفتار افراد نسبت به یکدیگر از جمله قوانین و آداب اجتماعی، اخلاق و دستورات اخلاقی و قوانین کم وبیش مدون شده‌ای را در برمی‌گیرد. بهمراه اغلب این هنجارها اخطارهائی راجع به نوع ضمانت اجرائی که در صورت عدم متابعت از آنها بکار خواهد رفت وجود دارند. انواع ضمانت‌های اجرائی از مجازات نیروهای فوق طبیعه گرفته تا تهدید به جرح‌بدنی توسط نمایندگان حکومت یا لااقل بیان ملایم نارضائی عمومی را در برمی‌گیرند. برخی اوقات احساس گناهکار بودن نیز خود نوعی مجازات است. لازم به تذکر نیست که بررسی این ایدئولوژیهای مربوط به روابط اجتماعی یکی از وظائف اصلی- یا بگفتهٔ برخی تنها وظیفهٔ اصلی- نژادشناس می‌باشد.

بعلت این واقعیت که در جهان اجتماعی همهٔ ایدئولوژی‌ها، موجودات فوق طبیعت نیز وجود دارند حدود این موضوع بسیار جامع، گسترده‌تر

شده‌است. در همهٔ نقاط جهان مردم طوری به زندگی خود می‌پردازند که گوئی موجودات متفاوت و قدرتمند اما کم و بیش شبه انسان دیگری نیز وجود دارند که باید ملاحظهٔ ایشان را کرد، یا از ایشان گریخت و یا رضایت ایشان را جلب نمود و با خود همراه ساخت. خدای یک فرد به اندازهٔ همسایه‌اش برای وی واقعیت دارد و قدرتش نیز از همسایه بسیار مؤثرتر است. نژادشناس غیر معتقد ممکن است موجود فوق طبیعه‌ای که قربانی بخاطر وی می‌شود و یا توهینی بمقدسات را مجازات می‌کند در واقع نبیند. اما این اعمال نیز جزئی از کنش و واکنش‌های اجتماعی هستند و در شرح عادات اجتماعی یک جماعت نادیده گرفتن آنها، همانند نادیده گرفتن اسطوره‌های رایج دربارهٔ "دموکراسی" و "تجارت آزاد" در تشریح روال زندگی امریکائیان، خطاست.

اما پنداشت‌های مربوط به روابط اجتماعی لزوماً "صادق" نمی‌باشند و متابعت از هنجارها هم مسلم نیست. نژادشناسان همچنین باید بخش مهمی از توجه خود را با مشاهده، بررسی و کشف چگونگی تأثیرهای متقابل واقعی افراد از (نظر تاریخی) نسبت به بکدیگر کنند. اما بگذارید به ملاحظه روابط اجتماعی در جماعت کوچک (و معمولاً غیر غربی) که مردم‌شناسان بر اساس آنها روش‌ها و اکتشافات ویژه خود را بوجود آورده‌اند بازگردیم.

مردم‌شناسان از انواع دانسته‌ها برای نتیجه‌گیریهای کلی و عمومی دربارهٔ ساخت اجتماعی- از نظر پنداشت‌ها، ارزش‌ها و مسائل تاریخی- استفاده می‌کنند. نسب‌نامهٔ واقعی یا تصوری افراد را با عبارتی که برای توصیف چنین روابطی بکار می‌روند ضبط می‌نمایند. همچنین زمان، تناوب و طول مدت کنش و واکنش مردم، اشیاء و خدمات مبادله شده و نحو بیان "احساسات" آنها نسبت بیکدیگر نیز مورد مطالعه قرار می‌گیرند. افزون بر این عقاید مشخص یا مبهم جماعت در مورد این که چگونه مردم بایستی به مبادلهٔ اشیاء، بیان احساسات و غیره بپردازند و این که اگر کنش و واکنش‌های واقعی (تاریخی) افراد با هنجارهای مربوط به این اعمال وفق ندهد چه اقدامی صورت خواهد گرفت (مسئله ضمانت اجرائی) ضبط می‌گردند. لازم به تذکر نیست که جمع‌آوری این گونه دانسته‌ها بمیزان کافی نیازمند ماهها مشاهده و مصاحبهٔ صبورانه و کسل کننده است. همراه با چنین تحقیقی گذشتهٔ تاریخی و اسطوره‌ای جماعت و اقدامات مهم آن ضبط می‌گردد و حدود مرزی مالکیت آن

طبق نقشه‌ای ترسیم گردیده، از اموال آن فهرست‌برداری شده و بسیاری اقدامات دیگر نیز صورت می‌گیرد.

در این اندک نمی‌توان گفت که جماعت‌های انسانی از نگاه ساخت اجتماعی تا چه حد گسترده‌ای متفاوت‌اند. برخی از آنان از شمار زیادی ***خانواده‌هسته***[۱] تشکیل شده‌اند. در حالی که بعضی از ***خانواده‌های‌مرکب***[۲] ترکیب یافته‌اند و در جماعت‌های دیگر خانواده‌ها در سازمان خاندان یا طایفه و غیره جا گرفته‌اند. در بعضی جوامع گروههای مذهبی، تفریحی، کاری، طبقات و کاست‌ها[۳] وجود دارند که بنوبهٔ خود بر خطوط خویشاوندی متقاطع‌اند و البته در بسیاری موارد این همبستگی‌های اجتماعی جماعت را به مجموعه‌های بزرگتر اجتماعی متصل می‌سازند. مجموعهٔ عادتی ***ازدواج***، که اکثر امریکائیان بالغ خود را دربارهٔ آن مطلع یا حتی متخصص می‌دانند برای نشان دادن اختلافات و مشابهت‌های موجود در جوامع انسانی نمونهٔ مناسبی است.

خانواده هسته که از شوهر، زن و (در صورت وجود) فرزندان تشکیل یافته است در تمام جماعت‌های بشری که با آن آشنا هستیم وجود دارد. در بعضی جماعت‌ها ***خانواده‌هسته*** تنها گروه اجتماعی مشهود است. در حالی که در برخی دیگر ***خانواده‌هسته*** در میان گروههای بزرگتر خانواده قرار دارد؛ و در تعداد اندکی، مانند جماعت نایر[۴] درهند ابداً وجود ندارد. ***خانواده‌هسته*** معمولاً یک واحد خانگی مسکونی است و همیشه بر ***ازدواج*** بنیاد شده است.

در جماعت‌های انسانی چند نوع اتحاد نکاحی (***تک همسری***[۵]، ***چندزنی***[۶]، ***و چندشوهری***[۷]) و راههای بسیاری برای بوجودآوردن و اعتباردادن به آنها وجود دارد. اما همهٔ جماعت‌ها میان ازدواج- که یک پدیدهٔ کم وبیش رسمی و بعنوان قراردادی میان طرفین و خویشاوندان هر یک می‌باشد- و نوع اتحادی که از طریق خشونت و یا رضایت تنها حاصل شود تمیز قائل می‌شوند.

۱- *Nuclear Family*

۲- *Composite Family*

۳- *Caste*

۴- *Nayer*

۵- *Monogamy*

۶- *Polygamy*

۷- *Polyandry*

اما نظر جماعت‌ها نسبت به ثبات ازدواج متفاوت است. در یک انتها قوانین کلیسای کاتولیک روم قرار دارد که معتقد است نه تنها ازدواج باید تک همسری باشد بلکه بعد از انعقاد ازدواج هیچ‌یک از طرفین تا زمانی که دیگری زنده است حق ازدواج را ندارد. در بعضی نقاط هند قوانین بمرد اجازه می‌دهند که در یک زمان با بیش از یک زن ازدواج نماید و یا در صورت طلاق یا مرگ زوج خود مجدداً ازدواج کند ولی زن باید دقیقاً به شرائط تک همسری پای‌بند باشد و نمی‌تواند، حتی در صورت فوت شوهرش، دوباره ازدواج کند. حتی ممکن است وی ملزم باشد که پس از مرگ شوهر بزندگی خود پایان دهد و خودکشی بیوه از همین جا ناشی می شود. در انتهای دیگر قرارداد ازدواج بقدری آزاد تعریف شده است (مثال نمونه: ازدواج در میان خانواده‌های سلطنتی اروپای قدیم) که چیزی جز یک قرارداد ساختگی بمنظور تامین هدفهای اقتصادی یا سیاسی نیست.

اعضای بسیاری از جوامع اگر بدانندکه در جامعهٔ ما (جامعهٔ امریکا) انتخاب همسر بمیزان زیادی بستگی به جاذبهٔ جنسی میان طرفین دارد، و باین ترتیب چنین اتحاد مهمی بر آن چنان مبنای ناپایداری قرار داده شده یقیناً منزجر خواهند شد. اما برای یک مردم‌شناس اهل نیجریه که بفهمد قوانین ما **فقط** روابط جنسی میان زن و شوهر را مجاز می‌داند و خانواده‌های ما (لااقل خانواده‌های شهری) بتعدادی از فعالیتها- اقتصادی، تشریفاتی، تفریحی و آموزشی-که در خانواده‌های سایر نقاط جهان معمول است نیز می‌پردازند منطق تاسیسات اجتماعی ما قابل درک‌تر خواهد بود.

جماعت‌های بسیار اندکی وجود دارند که ازدواج میان برادر و خواهر یا پدر و مادر و فرزند را- آنهم در موارد بخصوص- مجاز بدانند؛ به اعتقاد بعضی از مردم‌شناسان مهمترین خصوصیت وجه تمایز میان انسان و دیگر حیوانات جامعیت ***منع ازدواج محارم***[1] است که افراد را ملزم به برقراری روابط با افراد خارج از محدودهٔ کوچک خانواده می‌سازد. اما از این حکم تقریباً جامع که بگذریم میان جوامع راجع به افرادی که ***نباید*** با آنها ازدواج کرد اختلاف نظر بسیار وجود دارد. بعضی قوانین سن ازدواج را تعیین می‌کنند و آراء عمومی نیز

---

۱ - *Incest Taboo*

حدی برای میزان اختلاف سن میان زن و شوهر قائل می‌شود. در دیگر جماعت‌ها مانند بومیان استرالیا، از کودکی ازدواج مجاز بوده اختلاف زیاد در سن طرفین قاعدهٔ کلی است. در میان بسیاری از ملل **مکان** عامل مهمی در انتخاب همسر است. در بعضی جماعت‌ها ضروری است که زوج از همان واحد خویشاوندی، دهکده یا قبیله باشد (ازدواج با خودی[۱]) در حالی که در برخی دیگر تاکید بر ازدواج با فردی خارجی (ازدواج با غیر[۲]) است. در مورد سایر ضوابط قابل ازدواج بودن نظیر نژاد، کاست، طبقه، و خویشاوندی خارج از خانواده هسته در هر نقطه از جهان نوع و میزان تاکید متفاوت است.

چگونگی منع ازدواج با محارم در جماعت‌های مختلف از نظر مردم‌شناسی بسیار جالب است. برای مثال در مشترک المنافع ماساچوست[۳] طبق قانون ازدواج با مادر، مادربزرگ، دختر، نوه، خواهر، پدرزن، زن‌پدربزرگ، زن پسر، زن‌نوه، مادرزن، مادربزرگ‌زن، دخترزن، دختربرادر، دخترخواهر، عمه و خاله ممنوع است. در نقاط دیگر جهان جماعت‌هائی وجود دارند که در آنها این بستگان نه‌تنها قابل ازدواج هستند بلکه ازدواج با آنها مرجح است - علت این رجحان تنها با توجه به قوانین وراثت، سطح و نوع وظائف متقابل افراد، و معتقدات مربوط به هویت پنهانی قبیله قابل درک است. برای مثال، در بسیاری از جوامع که پدر میراثی[۴] (از جمله برداشت بخش مهمی از ارثیه توسط پسران) مورد تاکید می‌باشد. برای یک مرد کاملاً عادی است که با یک یا چند تن از بیوگان پدر خود ازدواج نماید- بشرط این که هیچ یک مادر واقعی خود او نباشند. این اقدام نه تنها تداوم خدمات این زنان را در دودمان[۵] مورد نظر تضمین می‌کند بلکه از سوی اجتماع نیز بعنوان یک اقدام خیرخواهانه که متضمن رفاه زنان می‌باشد تائید می‌شود.

مردم‌شناسان بخش عمده‌ای از توجه خود را به مساله **خویشاوندی**[۶] و

---

۱ - *Endogamy* ۲ - *Exogamy*

۳ - *Commonwealth of Massachusetts*

۴ - *Patrilineal Descent* ۵ - *Lineage*

۶ - *Kinship*

روابط اجتماعی مبتنی بر قیود همخونی[1] و ازدواج معطوف می‌دارند. این توجه بجاست. در کلیهٔ جوامع چنین قیود و رشته‌های خویشاوندی مورد قبول است. در بسیاری از جوامع نه تنها همه با یکدیگر مربوط می‌باشند بلکه این رشته‌های خویشاوندی تنها معیار و ضابطهٔ رفتار افراد نسبت به یکدیگر هستند. برای مثال، این که یک فرد "رئیس" است بخاطر موقعیت وی بعنوان "پدر" است - در کشور ماروال رایج کاملاً بعکس است (یعنی ژرژواشنگتن بعلت رئیس جمهور بودن پدر کشور است).

شرح چگونگی تقسیم‌بندی خویشاوندی در جوامع گوناگون و روال سازمان بخشیدن به روابط خویشاوندی در خور کتاب مفصلی است. در بعضی جوامع از لحاظ وراثت، محل سکونت، روابط شغلی و روابط‌پنهانی پدر مورد تاکید است. در جوامع دیگر از این لحاظ و لحاظ دیگر بقدری تاکید بر اهمیت مادر است که نقش پدر (یعنی شوهر مادر) حتی در عمل تولیدمثل نیز شناخته نشده است. برای این که چنین عاداتی را نشانهٔ "بدویت" بشمار نیآوریم باید بخاطر داشت که در روال تقسیم‌بندی بستگان سبک تقسیم‌بندی در زبان انگلیسی بیش از همه به سبک تقسیم‌بندی در زبان اسکیمو شباهت دارد- که خود دلیل دیگری بر این مدعا است که رابطهٔ میان چگونگی تقسیم‌بندی بستگان و میزان صنعتی بودن جامعه اندک یا هیچ است.

در اینجا نمی‌توانیم بشرح جزءجزء عوامل ثابت و متغییر ساخت جوامع انسانی که توسط مردم‌شناسان کشف شده است بپردازیم. باین منظور باید به مونوگراف‌های تطبیقی بسیاری که مورد مسائلی نظیر خویشاوندی، حقوق، سیاست، اقتصاد و غیره نوشته شده و بمعنای واقعی "تطبیقی" است، یعنی، نه تنها مردم غربی، یا متمدن، بلکه همهٔ جوامع انسانی را مورد مطالعه قرار می‌دهد، مراجعه کرد. مطالعهٔ این‌گونه مونوگراف‌ها موجب می‌شود که بعضی از اسطوره‌های مربوط به چگونگی جامعهٔ "طبیعی" را که نسبت به آنها تعلق خاطر داریم مورد تجدید نظر قرار دهیم. برای مثال، این گونه مطالعات به سیاست‌شناسان نشان می‌دهند که چگونه بسیاری از جماعت‌ها بدون بوجودآوردن حکومت مرکزی تاسیسات کنترل اجتماعی بوجودآورده‌اند و به

---

۱ - *Consanguinity*

اقتصادشناسان نشان می‌دهند که چگونه در بعضی از جماعت‌ها بدون وجود پول و تاسیسات مربوط به تثبیت قیمت‌های بازار و رأی حاکم تبادل کالاها صورت می‌گیرد.

تا اینجا تاکید ما بر **اختلاف** میان عادات اجتماعی بشر بوده است. موجب این تاکید ناآگاهی رایج در جامعهٔ ما نسبت به وجود این اختلافات است. در عین حال بهمین میزان ضروری است که به شباهت‌های اساسی بسیار زیادی که در ساخت اجتماعی نوع بشر وجود داشته و از تشابه همه جانبه‌ای که میان افراد از نظر آناتومی، نیازهای فیزیولوژیک، پویش‌های روانی و چهارچوب وضع‌اجتماعی[1] ناشی می‌شود نیز اشاره کرد*. برای مثال، بعقیدهٔ بعضی، این که از نظر آناتومی در ساخت انسان قرینه دوگانه[2] وجود دارد در بوجود آمدن این تمایل در میان همهٔ مردم جهان که در قالب دوگانگی (مانند خوب- بد، ying- yang، مقدس- ناپاک) بیاندیشند و از نظر اجتماعی تشکیلات خود را بر اساس یک چنین دوگانگی بنانهند، عامل مهمی بوده است. همچنین در همه جا انسان می‌بایستی سازمان اجتماعی خود را به واقعیت همزیستی مرد و زن، وجود نوزادان ناتوان و پیران از کار افتاده، و قرابت همسایگان و غیر همسایگان تطبیق دهد. هیچ جماعت انسانی نمی‌تواند این شرایط را نادیده بگیرد و روال گوناگون زندگی انسان بر روی زمین نشان دهندهٔ راههای مشابه روبروشدن با این شرائط مشترک می‌باشند. بعضی از این وجه تشابه‌ها با جماعت‌های دیگر حیوانات- بخصوص بوزینگان- مشترک‌اند، اما برخی دیگر مختص انسان می‌باشند.

---

۱ - *Social-Situational Context*

* - جهت مطالعهٔ مبحث عمومی در زمینه عادات "جهانی" از جمله عادات مربوط به روابط اجتماعی مخصوصاً ر.ک. به:

Clyde Kluckhohn, "Universal Categories of Calture" Anthropology Today: an Encyclopedic Inventory, *Prepared Under the Chairmanship of A.L.Kroeber (Chicago: University of Chicago Press, 1953).*

۲ - *Bilateral Symetry* مانند داشتن دو گوش، دو چشم، دو دست، دو پا و غیره.

۹

عمل و ساخت

قبلاً گذشت که مردم‌شناسان نسل‌های اخیر این فرضیهٔ عملی را قبول کرده‌اند که میان عادات گوناگون مشترک اعضای هر جماعت رابطه و قوام بسیار است. کوشش‌های بسیاری که برای شناخت و بیان این روابط صورت گرفته در دو طبقه قرار دارند: مفاهیم ***عمل***[۱] و مفاهیم ***ساخت***[۲]

کاربرد مفهوم عمل (فونکسیون) در مردم‌شناسی به ساده‌ترین مظهر عبارت $x=fy$ شباهت دارد. یعنی تغییر در x موجب بروز تغییر در y می‌شود و برعکس. برای مثال، اگر تبر پولادی جانشین تبر سنگی شود، این تغییر موجب بروز تغییرهای دیگر در تکنولوژی عمومی، ساخت اجتماعی و شاید حتی ایدئولوژی مذهبی خواهد شد. یا از سوی دیگر تغییر در ایدئولوژی مذهبی ممکن است موجب بروز تغییر در تکنولوژی و ساخت اجتماعی گردد.

این یک مسئله یا پدیده‌ای نیست که مختص مردم‌شناسی باشد. مردم‌شناسان تنها کوشیده‌اند نمونه‌های وجود چنین روابطی را نشان دهند و هدف ایشان نظر بازی یا ارائه عقاید جزمی در این زمینه نیست. یافتن چنین

---

۱ - *Function* ۲ - *Structure*

نمونه‌هائی بعلت کوچکی جماعت‌های مورد بررسی ساده است. در حال حاضر مطالعات متعددی وجود دارند که اعتبار همه جانبهٔ مفهوم عمومی "عمل گرائی"[۱] را تائید می‌کنند. اما همراه با این مطالعات این مسئله نیز روشن شده است که میزان کاربرد این مفهوم نیز متغییر است. در بعضی مکانها و زمانها بوجودآمدن ابزار جدید، عقیدهٔ جدید یا تکنیک جدید می‌تواند موجب تحولات انقلابی در ساخت اجتماعی و فلسفهٔ انتظام گیتی[۲] شود، در حالی که در مکان و زمان دیگر ممکن است هیچگونه تحولی بوجود نیآورد. مسئله درجه تغییر- مانند مسئله ترتیب علل که قبلاً در مبحث جبر محیطی و تکنولوژیکی مورد بحث قرار گرفت- همیشه باید در تحقیق در مد نظر قرار گیرد. در این مورد، مردم‌شناسان اخیراً بررسی مسئله مشکل تحلیل عملی را، که معرف آن فرمول زیر است، آغاز نموده‌اند:

تغییر x نسبت به y مستقیم (یا معکوس) است؛ یا این که x فونکسیون مخصوصی از y است.

اندیشه و تصور مردم‌شناسان در زمینهٔ خصوصیات "ساختی" عادات بهم پیوسته از نظر اشارات و وسعت بمیزان وسیعی متغییر است. متاسفانه اصطلاحات رایج هنوز استاندارد نشده‌اند. از این رو بناچار ما مجبور به انتخاب یا اختراع اصطلاحاتی هستیم که به گمان ما از نظر نظم، وضوح، کوتاهی و سادگی مناسبتراند.

همانطور که قبلاً اشاره شد ما "کوچکترین" ترکیب عادت‌ها را رفتار عادتی (که در قطب مخالف آن رفتار تصادفی[۳] و غیر تکراری قرار دارد) می‌خوانیم. نمونه‌هائی از این‌گونه رفتار عبارتند از: جلوی صورت گرفتن دستها بهنگام عطسه، والدرا "پدر" خواندن، به درختان جوان بر حسب عادت کود دادن و غیره. از بعضی لحاظ مفید است که هر یک از این رفتار را به واحدهای کوچک‌تری تقسیم کنیم. مثلاً پدر را در آنالیز زبانی به صداها یا اجزاء آن تقسیم کنیم. یا نوع کود و نحوه کاربرد آنرا شرح دهیم- اما یک چنین تمیزهائی برای منظور کنونی ما در بحث حاضر دارای اهمیت نمی‌باشند.

---

۱ - *Functionalism* : *عمل گرایی*.   ۲ - *Cosmology*

۳ - *Random*

ما با بسیاری از مردم‌شناسان این اختلاف نظر را داریم که بجای کلمهٔ "رسم"(۱) که مورد استفادهٔ بخصوصی دارد کلمهٔ "عادت"(۲) را انتخاب کرده‌ایم. این انتخاب از امکان بروز اشتباه در پیش داوری این که آیا رفتار مورد نظر موروثی است یا آموخته- مسئله‌ای که تشخیص آن در بعضی موارد نیازمند بررسی دقیق می‌باشد- جلوگیری خواهد کرد. یک عادت، چه موروثی و چه آموخته، به رفتار عادتی یک فرد یا رفتار عادتی مشترک ترکیبی از افراد- مانند گروه‌ها(برای مثال یک خانواده یا یک گروه کار)؛ تقسیم‌بندیهای بیولوژیک (مانند زنها، اطفال)؛ تقسیم‌بندی پیشه (مانند روحانیان، قایق‌سازها)؛ یک جماعت کامل، قبیله، ملت، دسته‌ای از ملت‌ها؛ یا تمامی افراد بشر اتلاق می‌شود.

و بالاخره یک عادت ممکن است جنبهٔ تاریخی داشته باشد، به پنداشت‌ها مربوط شود یا زمینه‌ای در ارزش‌های جماعت داشته باشد.*

مطالبی که راجع به "ساخت" عادات گفته می‌شود به عادات مرکب و شباهت میان یک ترکیب و ترکیب‌های دیگر مربوط است.

۱- *Custom* ۲- *Habit*

* - به اعتقاد ما این روال تقسیم‌بندی بعلت استفاده از یک اصطلاح تک ریشه‌ای (عادت) امتیاز مشخص نمودن مسئله و در عین حال نرمش‌پذیری را داراست. این اصطلاح را تا حدی میتوان در مورد رفتار **همه** موجودات زنده بکار برد و به علت همین قابل استفاده بودن از بن‌بستی نظیر آن که در مورد کلمه "فرهنگ" در مردم‌شناسی بوجود آمده است (برای مثال "انسانها فرهنگ دارند؛ حیوانات دیگر ندارند") جلوگیری خواهد شد. موریانه عادتی دارد که ظاهراً موروثی است و در بسیار یا همهٔ انواع موریانه مشترک است. احتمال ندارد که موریانه‌ها نسبت بوجود آنچه ما پنداشت یا ارزش می‌خوانیم آگاهی داشته باشند. اما این امکان را نمی‌توان انکار کرد که گروهی از گیبون‌ها چنین آگاهی را داشته باشند؛ و همچنین نمی‌توان انکار کرد که گیبون‌ها مانند بسیاری از انواع حیوانات دارای عادات آموخته هستند که احتمالاً بعضی از آنها بطرز کم و بیش مشخص در جماعت‌های مجزای آنان بصورت مشترک وجود دارد.

برای مثال، در اغلب جماعت‌های امریکائی ازدواج یک پسر و یک دختر جوان ترکیب عادات زیر را در بردارد: اعلام نامزدی که با حلقه همراه است؛ میهمانی ویژهٔ عروس که در آن فقط زنان شرکت می‌کنند و هدیه می‌برند؛ میهمانی مخصوص داماد که در آن فقط مردان شرکت دارند؛ مراسم عقد؛ مجلس ضیافت که در آن کیک مخصوص را می‌برند؛ فرار عروس و داماد و تعقیب ساختگی آنان توسط مدعوین؛ ماه عسل. (این عادات را البته می‌توان در صورت تمایل بمنظور تحلیل "دقیقتر" به اجزاء ساده‌تری نیز تقسیم کرد.) ویژگی مهم این ترکیب آنست که اجزاء (عادات) آن باید بترتیب معین شوند.

در بسیاری از موارد در شرحی که بر ترکیب عادات نوشته می‌شود، مانند مقایسهٔ مذهب کاتولیک رومان ایرلندی‌های با مذهب بودائی ویتنامی‌ها، تکیه کمتر بر ترتیب زمانی وقایع و بیشتر بر معتقدات وقایع؛ محیط و اسباب و لوازم است.

مردم‌شناسان در مورد یک چنین ترکیب‌هائی عبارت‌های گوناگون مانند نقشهای فرهنگی[۱]، مجموعه‌های فرهنگی[۲]، مجموعه‌های صفات مشخصه[۳]، نهادها و غیره بکار می‌برند. اما متاسفانه چون روانشناسان از این لحاظ عادت مشترکی ندارند خوانندهٔ متون مردم‌شناسی در هر مورد مجبور است تعریف اصطلاحات بکار برده شده راکشف کند.

جستجو برای یافتن "ساخت" به اینجا ختم نمی‌شود. کوشش برای کشف ترکیب‌ها و یافتن رابطهٔ "ثابت"، مثلاً میان کشاورزی غلات، دهکده‌نشینی، خانواده‌های بزرگ مرکب، چند خدائی و نقش‌های هندسی هنری پیوسته ادامه دارد.(تحقیقات انجام شده نشان می‌دهند که این نوع ترکیب‌های مرکب کمتر از ترکیب حماسی شبانی، خانواده‌های گستردهٔ پدر سالاری، یکتاپرستی و شعر زندگی وجود دارد.) ثبات این گونه ترکیبات مرکب- که گاهی آنان را ***اشکال‌مرکب***[۴] نیز می‌خوانند- معمولاً نیازمند توضیحاتی در قالب اصطلاحات "فونکسیونی" که شرح آن گذشت می‌باشد.

---

۱ - *Culture Patterns*

۲ - *Culture Complexes*

۳ - *Trait Complexes*

۴ - *Configurations*

در بعضی از نوشته‌های مردم‌شناسی درباره روابط اجتماعی[۱] در شرح عادات به عبارت "تلاش بسوی ثبات"[۲] برمی‌خوریم که افزون بر معانی دیگر این مفهوم را می‌رساند که عاداتی که با یکدیگر ناسازگارند بتدریج کنار گذاشته می‌شوند. بنظر بعضی از نویسندگان این تمایل تاکنون در جماعت‌هائی که آنها را باختصار آپولونی[۳] یا دیونسی[۴] می‌خوانند دیده شده است. کوشش‌های معتدل و بمیزان زیاد موفقیت آمیزتر در این جهت به "موضوع‌ها" "تمایلات اساسی" مربوط می‌شوند که قبلاً شرح آن گذشت.

طریقهٔ دیگری که مسئله "ساخت" به مباحث مردم‌شناسی درباره عادت راه یافته است مربوط به درجهٔ توافق یعنی "سازش" میان عادات و پنداشت‌ها یا ارزش‌های تاریخی است. نبود هر گونه "سازشی" در این مورد بعقیدهٔ برخی از نویسندگان نشانهٔ آنست که روال زندگی دستخوش یک تحول اساسی است. غالباً می‌شنویم که قوانین ما"باید با زمان تطبیق داده شوند". اما برخی اوقات آراء عمومی از واقعیات عقب می‌مانند. نمونهٔ جالب اعتقاد- یا بهتر بگوئیم اسطورهٔ- رایج در امریکا به زمان "آزادی اقتصادی" است، زمانی که انواع کالاها و خدمات از طریق نظام تعیین نرخ توسط بازار بدون هیچگونه مانعی در جریان بود.*

قبل از این که موضوع جالب توجه اما فرّار "ساخت" را بکنار گذاریم بنظری که قبلاً در بارهٔ برخی عادات "همگانی" افراد بشر و ریشه‌های این عادت، که همان واقعیات گریزناپذیر "جهانی" مربوط به انسان یعنی داشتن دو دست، پیر شدن فیزیولوژیک، دوگانگی زن و مرد و غیره، اظهار شد برمی‌گردیم. بنظر بعضی از نویسندگان این عادات در تفکر و ذهن افراد بشر دارای ریشه‌های عمیق می‌باشند به گونه‌ای که در همه جانه فقط موجب عادات مشترک و تشابه میان همهٔ روال‌های زندگی بشری می‌گردند بلکه از نظر "ساخت" داخلی نیز میان

---

۱ - *Social Relations*

۲ - *Strain Toward Consistency*

۳ - *Apollonian*

۴ - *Dionysian*

* - برای نمونه رجوع کنید به:

Karl Polanyi, The Great Transformation (Boston: Beacon Press, 1957)

عادات گوناگون هر جماعت یک نوع تعادل و سازش خاص بوجود می‌آورند.

۱۰

طبقات عادات

ما سخن را با تعریف عادات (در مقام مقایسه با رفتار تصادفی و غیر تکراری) انسان بر اساس **علت‌شناسی**[1] عادات (موروثی در برابر آموخته)، مکان (طرز فکر ویژه[2]، طرز فکر جهانی یا تلفیق اجتماعی و واسطه‌ای بین این دو قطب)، و سطح واقعیت عادات (تاریخی،پنداشتی یا ارزشی) آغاز کردیم.

سپس به آن دو طبقه از عاداتی پرداختیم که با توجه بیشتر مردم‌شناسان را بخود جلب نموده است. یعنی عادات آموخته (یا بهتر بگوئیم جنبه‌های آموخته‌ای از رفتار عادتی) مشترک اعضای مجموعه‌های کوچک مردم بی‌سواد جماعت‌ها، دسته‌ها، ایلات و غیره. اکنون می‌توانیم به بحث دربارهٔ طبقات دیگر عادات و روابط آنها بپردازیم. در این جهت مفید است که به جدول زیر مراجعه نمائیم.

عادات انسان

	موروثی	آموخته
فرد	۱	۲
مجتمع	۳	۴
جهانی	۵	۶

---

۱ - *Etiology*

۲ - *Idiosyncratic*

ساده‌تر است که بحث در مورد عادات را در سطح تاریخی واقعیت- یعنی آن رفتار تکراری که برای شاهد تعلیم دیده[1] (محقق) قابل رؤیت، شنیدن و یا بدست آوردن اطلاعات قابل اعتماد باشد- آغاز کنیم.

عادات طبقه ۱ بفرض این که برخی عادات موجب ژنه‌تیکی داشته باشند، منطقی است که تصور کنیم که هر فرد، یا لااقل هر گروه اعضای خانوادهٔ همجنس، بالاخره عادات موروثی یا لااقل مجموعه‌ای از عاداتی را داشته باشد که با هر فرد دیگر متفاوت باشد.

عادات طبقه ۲ بدون شک هر فرد برخی عادات یا مجموعه عادات کاملاً ویژه‌ای را، بعلت توانائی ویژهٔ موروثی که برای آموختن دارد و بموجب تجربه ویژه‌ای که زندگی وی را از تولد تا مرگ در برمی‌گیرد، می‌آموزد.

عادات طبقه ۳ این نوع عادات به مجموعه افرادی که از نظر ژنه‌تیکی بدرجات مختلف با یکدیگر همبستگی دارند- یعنی اعضای خانواده، واحدهای اجتماعی که با یکدیگر همبستگی خونی دارند، جمعیت‌هائی که با خودی ازدواج می‌کنند و نژادها- مربوط می‌شود. گو این که اثبات آن تاکنون دشوار بوده است اما این فرض منطقی است که بعضی از ژنها یا ترکیبی از ژنهائی که مشترکاً ویژهٔ اعضاء این مجتمع‌ها باشند به عادات و خصوصیات آناتومیک مربوط شوند.

عادات طبقه ۴ مجتمع افراد (بجز کلیّت انسانی) که عادات آموخته‌ای را بطرز ویژه‌ای مشترک داشته باشند: مانند یک زن و شوهر، یا افرادی که به‌یک زبان صحبت می‌کنند یا همهٔ افرادی که بتوانند ماشین‌نویسی کنند یا پاروی قایق بزنند.

عادات طبقه ۵ همهٔ افراد انسانی از نظر بعضی ژنها یا ترکیب‌های ژنی انسانی دارای ویژگی مشترکی هستند و برخی از این ویژگیهای مشترک بدون شک به رفتار انسانی مربوط می‌شوند. منطقی است تصور کنیم که این ویژگیها- نه فقط رفتار "بالقوه" بلکه- رفتار عادتی را نیز در برمی‌گیرند. گو این که چنین فرضی را نمی‌توان بدون دانسته‌های قابل اعتماد (مانند انسانهائی که نزد گرگان

۱- *Trained Observer*

بزرگ شده‌اند یا سایر انسانهای وحشی) تائید کرد. طبقهٔ "همه انسانها"ی ما طبقات فرعی، بر اساس جنس و سن، را نیز در برمی‌گیرد. به این ترتیب همهٔ انسانهای مؤنثی که دارای سن فیزیولوژیکی بخصوصی هستند دارای نقش‌های رفتاری ویژه مشترکی نیز می‌باشند که با همهٔ زنها و همهٔ مردان جهان فرق دارد.

عادات طبقه ۶ همهٔ انسانهای "بالغ" دارای عادات آموختهٔ مشترکی هستند که در خانوادهٔ دیگر حیوانات دیده نمی‌شود مانند استفاده از آتش، فهرست نام خویشاوندان، موسیقی، شرم در انجام وظائف طبیعی بدن، و غیره.*



تقسیم‌بندیهای ششگانه فوق در مورد عادات انسانی، برفتار انسان در طول **تاریخ**، یعنی رفتاری که با آن آشنا هستیم یا فرض می‌کنیم که انجام شده است، مربوط می‌شود. این روال طبقه‌بندی را نیز می‌توان بنحوی ادامه داد که پنداشت‌های انسانی و ارزش‌های مربوط به عادات خود و عادات سایر انسانها- که دست‌کم به عادات آموخته مربوط می‌شود را نیز در برمی‌گیرد (یعنی طبقات ۶،۴،۲). این سئوال که آیا دست‌کم قسمتی از طرز فکر جهانی و احتمالاً ویژهٔ انسان نسبت به رفتار زیر تاثیر عوامل ژنه‌تیکی می‌باشد خود سئوالی پاسخ داده نشده و شگفت‌انگیزی است. برای مثال، آیا گرایش انسان به اندیشه دربارهٔ نقش و مکان خویش در عالم بعلت چنین تمایلاتی است؟ چون مدرک خلافی وجود ندارد، احتمالاً عذر این فرض که یک چنین تفکری ویژهٔ انسانهاست مورد قبول قرار خواهد گرفت. درباره عادت جهانی (واحتمالاً ویژهٔ) انسان که در مورد رفتار قانون وضع نماید چه بیندیشیم؟ یا این که در شکل‌های طبیعی بخصوص

---

* – *G.P.Murdoke, " The Common Denominator of Cultures" in* The Science of Man in the World Crisis, *Ralph Linton, ed., (New York: Columbia University Press, 1945).*

تشابه ذکری[۱] می‌بیند چه تصور کنیم؟ بعبارت دیگر، آیا اندازه و ساخت مغز انسان تنها بر چگونگی و روال اندیشهٔ انسان بلکه موضوع اندیشهٔ وی نیز تاثیر می‌گذارد- یا چنین پندارهائی زائیدهٔ وضع جهانی بشر است؟

اجازه می‌خواهیم با استفاده از جدول فوق بروشن کردن مفاهیم عمومی‌تر مردم‌شناسی بپردازیم.

---

۱ - *Phallic Implications*

۱۱

فرهنگ

"فرهنگ" مشخص‌ترین واژه مردم‌شناسی است- به این ترتیب چه گیج‌کننده است که چنین واژه‌ای تا این اندازه دچار ابهام بوده و بر سر مفهوم آن اختلاف نظر باشد. معمولاً در نوشته‌های تئوریک اشاره به عادات آموخته مشترک میان اعضاء آن نوع جماعت‌ها و قبایلی است که مورد بحث ما بوده است.

میان مردم‌شناسان بر سر "سطح واقعیت" عاداتی که در قاموس "فرهنگ" آنها جای دارد اختلاف نظر وجود دارد: برخی از آنان تمام طبقات عادات را بحساب می‌آورند. در حالی که سایرین فقط عادات ارزشی و یا عادات ارزشی و پنداشتی را بشمار می‌آورند. میان دیگران بر سر عاداتی که به آن اشاره می‌کنند اختلاف نظر وجود دارد: برخی تنها به عادات یا مجموعهٔ عادات ویژهٔ جماعت‌های مطالعه شده اشاره می‌کنند در حالی که سایرین همهٔ عادات مشترک- از جمله عادات جهانی جماعت‌های مورد نظر را ذکر می‌کنند. همچنین، برخی از نویسندگان زیر عنوان "فرهنگ" نه فقط به عادات بلکه به محصول مادی این عادات (نه فقط به روش ساختن تبر بلکه خود سرتبر) یعنی "فرهنگ مادی" نیز می‌پردازند.

در بسیاری از موارد عاداتی که زیر عنوان "فرهنگ" می‌آیند بطور ضمنی

عادات آموخته هستند. این فرض ممکن است در مورد اکثر مراحل کوزه‌سازی یا فالگیری کاملاً منطقی باشد. اما آیا چنین فرضی در مورد عادات مرکب یعنی اعمال متقابل اجتماعی در سپر بلا کردن فردی یا عشق ورزیدن نیز صادق است؟ اگر "فرهنگ" باید تنها عادات آموخته را در برگیرد، قبل از این که عادتی را آموخته بخوانیم باید مطمئن باشیم که آن عادت در واقع آموخته است- مسئله‌ای که تصمیم در مورد آن همیشه آسان نیست.

یکی از اصطلاحات رایج مردم‌شناسی "منطقهٔ فرهنگی" است که به ویژگیها (عادات یا محصول عادات) یا ترکیب ویژگیهای مختص مناطق با وسعت‌های گوناگون اتلاق می‌شود. مثلاً منطقهٔ فرهنگی سرخ‌پوستان جلگه شکار گاومیش، استفاده از اسب، مسکن و لباس ساخته شده از پوست، نقش‌های هندسی ویژه، دستهٔ جنگجویان و غیره را در برمی‌گیرد.

اصولاً کسی نمی‌تواند به گوناگونی در مفاهیم "فرهنگ" (یا اصطلاحات دیگری که بزودی به آنها اشاره خواهیم کرد) که بیان کنندهٔ پدیده‌های مختلفی هستند اعتراض نماید. اما مردم‌شناسی به آن مرحله از تکامل رسیده است که به تعاریف دقیق بعنوان ابزار کار نیاز دارد. همچنین اصطلاح "فرهنگ" چنان مرکزیتی در مباحث مردم‌شناسی پیدا کرده است که با خطر مجرد شدن و تبدیل به یک شیئی مادی روبروست- فرهنگ یک "چیز" مشخص و مادی شده است که دانشجویان می‌کوشند آنرا توصیف، تحلیل، و توجیه نمایند.

۱۲

فرهنگ و شخصیت

واژه "شخصیت" تنها اندکی کمتر از "فرهنگ" در قاموس مردم‌شناسی دچار اشکال شده است. همان‌گونه که مفهوم آن نشان می‌دهد این واژه در وهله اول در مورد فرد بکار برده می‌شود. اما برخی از مردم‌شناسان این واژه را، صریحاً یا بطور ضمنی، در مورد جنبه‌های "روانی" ویژه "فرهنگ‌ها" نیز بکار می‌برند. علی‌رغم این بی دقتی نخستین- یا شاید بعلت آن- در دهه‌های اخیر یک مبحث تحقیقی میان- رشته‌ای[1] بنام فرهنگ و شخصیت بوجود آمده که به مردم‌شناسی و روانشناسی توان بخشیده است. اما از مدتها پیش اظهارنظرهائی دربارهٔ این مسئله شده بود.

احتمالاً یکی از قدیمی‌ترین و رایج‌ترین اعتقادات در این زمینه تئوری **نژادی** رفتار است که قبلاً به آن اشاره شد. مجموعه دیگری از این معتقدات نیز به موضوع "طبیعت انسان"- یا بعبارت مردم‌شناسی- "وحدت روانی نوع بشر[2]" مربوط می‌شود. بطور کلی این عبارات در مورد رفتار مشترک افراد بشر بکار برده شده‌اند. بعضی از این کاربردها اشاره را به عادات **ویژهٔ** انسان محدود می‌کنند. در حالی که در سایر موارد رفتاری که میان انسان وسایر حیوانات

۱- Interdisciplinary

۲- Psychic Unity of Mankind

مشترک است نیز شامل می‌شود. مورد استفادهٔ دیگر "وحدت روانی" به بررسی راههای گوناگون اندیشه و احساس مادرزادی مربوط است. یکی از فرمولهای ویژه و تکامل یافتهٔ این اعتقاد فرض روانشناسی مربوط به تئوری تکامل فرهنگی در قرن نوزده است. بر اساس این تئوری افراد انسانی در همه جا، بناچار و بی‌اختیار، در مراحل موازی و پی درپی تکامل فرهنگی پیشرفت می‌کنند. فرض آن بود که همان طور که مایهٔ اندازه و ساخت نهائی بدن در ***سلولهای نطفه***[1] جای گرفته، نهاد پیشرفت نیز در روان انسان قرار داده شده است. در برابر حملهٔ موفقیت‌آمیز مخالفان تکامل فرهنگی، این برداشت غلط از طبیعت انسان دیری نپائید. اما مردم‌شناسان هنوز در صدد شناسائی موجبی برای عادات مشترک همهٔ افراد انسان می‌باشند- چون بعلت میراث ژنه‌تیکی مشترک (طبقه ۵)، و وضع مشترک جهانی (مانند زندگی زناشوئی میان زن و مرد و طولانی بودن مدت ناتوانی نوزاد انسانی) و شیوع عادات فکری و رفتاری ویژه در سراسر جهان چنین عادات مشترکی وجود دارند.

عامل دیگر در تکامل مبحث فرهنگ و شخصیت علاقهٔ مردم‌شناسان به‌مطالعهٔ فرد بعنوان خود فرد- و نه بعنوان دارندهٔ این یا آن "فرهنگ"- است که از حدود چهل سال پیش آغاز شد. صعود شهاب مانند رواج و محبوبیت روانشناسی عمقی در امریکا همزمان با این فزونی علاقه، و تا اندازه‌ای بعلت آن، بود. در این جریان از یک سو روانکاو به اهمیت تاثیر زمینهٔ اجتماعی در روند تکامل روانی فرد پی برده و از سوی دیگر، مردم‌شناس متوجه اهمیت روانشناسی‌زیستی[2] در شناخت طبیعت و انتقال انواع عادات گردیده است. از این علائق مشابه و بسیاری از پروژه‌های تحقیقاتی مشترک، نتایج زیر حاصل گردید:

- توصیف عمومی نوع افرادی که در جوامع بخصوص از نظر عادات "روانی"شان اکثریت دارند.
- توضیح این که چرا افراد جوامع گوناگون از این جهات با هم تفاوت دارند، یا بعبارت دیگر چگونه محیط اجتماعی به "شخصیت" افراد شکل می‌دهد؛

---

۱ - Germ Plasm

۲ - Biopsychology

- بیانیه‌های عمیق‌تری دربارهٔ "وحدت روانی بشر".

یکی از کوشش‌های نخستین بمنظور دست‌یافتن به این نتایج روش "ترکیبی"[۱] است که نمونهٔ بارز آن مطالعات روت‌بنه‌دیکت[۲] مردم‌شناس است که کوشیده است کلیات "فرهنگ‌ها" را در چهارچوب اصول اجتماعی غالب در هر فرهنگ توصیف نماید.* اهمیت این روش در مبحث کنونی آنست که بنه‌دیکت این اصول را عموماً در قالب واژه‌های مناسب حال فرد بیان می‌کند: مثلاً خصوصیات سرخ‌پوستان پوابلو "آپولونی"[۳] را هشیاری، میانه‌روی، نظم و همکاری؛ و ویژگی سرخ‌پوستان کواکیوتل "دیونزی"[۴] ساکن کلمبیای بریتانیا را فردگرائی، تجاوزکاری، رقابت، تظاهر احساسات؛ و خصوصیات ساکنان وحشت زدهٔ جزیرهٔ دوبو[۵] را فساد، بدگمانی و کینه جوئی ذکر کرده است. در واقع کاربنه‌دیکت آن بوده که در مورد کلیت "فرهنگ"ها خصوصیت اخلاق فردی را بکار برد: وی این ویژگیها را بر اساس گزارش‌های موجود دربارهٔ عادات مشترک تکنولوژیکی، عقیدتی و روابط اجتماعی جماعت شناسائی کرده اما آن‌ها را در عبارت فردی بیان نمود. اشتباه خانم بنه‌دیکت در آن بوده که بطور ضمنی همهٔ افراد پوابلو، کواکیوتل و دوبو را واحد تمام یا غالب خصوصیات فوق قلمداد کرده است. حاصل این‌گونه مطالعات مهیج، زنده و خواندنی است. اما، سوای این که آیا نسبت دادن خصوصیات فردی به تمامی یک جماعت صحیح باشد، از نظر علمی نیز اتلاق این ویژگی‌های عمومی به فردفرد اعضای این جوامع اشتباه بزرگی است. مردم‌شناسان فیزیکی هم که جمعیت‌ها را در قاموس خصوصیات نژادی توصیف می‌کنند دچار اشتباه مشابهی می‌شوند. برای مثال این مردم‌شناسان نمونه‌ای از افراد یک قبیله افریقائی را اندازه گرفته، اندازه‌ها را تجزیه و تحلیل نموده و گزارش می‌دهند که معدل قبیله از لحاظ

---

۱ - "Configuration" Approach

۲ - Ruth Benedict

* - Ruth Benedict, **Patterns of Culture** (New York: New American Library, 1961).

۳ - "Apollonian" Pueblo Indians

۴ - "Dionysian" Kwakiutl Indians

۵ - Dobu

شاخص سر مثلاً ۷۴/۶ سانتیمتر، قد ۵ فوت و ۴ اینچ، وزن ۱۳۲/۴ پوند. اما این ارقام معرف *معدل* قبیله می‌باشند و معمولاً هم بهمین عنوان شناخته شده‌اند. در واقع ممکن است هیچ فردی در قبیله نباشد که اندازه‌های وی با چنین معدلی مطابقت نماید و هیچ مردم‌شناس فیزیکی معقولی هم غیر از این ادعا نخواهد کرد.

تعدادی از این پژوهندگان دیگر هم از روش بنه‌دیکت در مورد تعمیم "خصوصیات فردی" به فرهنگ‌ها پیروی کرده‌اند- بعضی از لحاظ "طبیعت" (مردانگی در برابر زنانگی)*، و برخی دیگر از لحاظ کاربرد اصطلاحاتی که معمولاً به انواع بیماریهای عاطفی یا عقلانی[1] اتلاق می‌شود. برخی از مطالعاتی که از این روش استفاده کرده‌اند روشن‌بین، عاقلانه و دلالت کننده‌اند ولی برخی دیگر اهانتی به مبحث فرهنگ و شخصیت می‌باشند. در واقع انتقاد از علاقهٔ مفرط به تعمیم دادن برداشتها که در مطالعات "ترکیبی" یافت می‌شوند بسیار آسان است.اما از مراحل اولیهٔ هر رشته احتمالاً بهتر است تفکر خلاق را دربند تعاریف خشک و روشها نکشید.

"شخصیت اساسی"[2] نام مفهومی است که توسط برخی از نویسندگان مبحث فرهنگ و شخصیت بکار می‌رود. بطور خلاصه این مفهوم کوشش‌هائی راکه بمنظور توضیح شخصیت فرد بالغ (یا"شخصیت" یک جامعه) د رقاموس روش‌های تربیت نوزاد و طفل بکار رفته است در برمی‌گیرد. نمونهٔ افراطی این روش این اعتقاد است که خونسردی و عصبانیت کنترل شده، که بقولی خصوصیت ویژهٔ اخلاقی روس‌هاست بعلت قنداق کردن اطفال روس در نوزادی است. نمونهٔ دیگر آن یافتن رابطه میان خصوصیات اخلاقی افراد بالغ ژاپنی (یعنی"افراط در نظافت،" "تهاجم افراطی بهنگام یافتن آزادی از مافوق،" و

---

* – Margaret Mead, "**Sex and Temperament in Three Primitive Societies**", (New York: New American Library, 1962).

۱ – به توصیه آقای دکتر ناصرالدین صاحب‌زمانی در اینجا "بیماری عاطفی" را در برابر "Neurosis" و "بیماریهای عقلانی" را در برابر "Psychosis" انتخاب کرده‌ایم.

۲ – "Basic Personality"

غیره) و تربیت شدید ابتدائی آنان در کار دفع است.

تعدادی از پژوهندگان با استفاده از این روش به بررسی جوامع بدوی و ملت‌های بزرگ و مدرن پرداخته‌اند. بدترین این‌گونه مطالعات ذهنی، بی ملاحظه، بسبک روزنامه‌نگاری و از لحاظ روش مطالعه ناصحیح؛ و بهترین آنها با تمرکز توجه به دوران طفولیت بعنوان مهمترین دورهٔ تعیین کننده در تکامل روانی افراد به مردم‌شناسی خدمت کرده‌اند. این افراد فرضیه‌هائی ارائه داده‌اند که می‌تواند راهنمائی برای تحقیقات دقیق و سیستماتیک باشد.

سومین روش مطالعه در این رشته نام "شخصیت کیفیتی"[1] را دارا است.* همانطور که از نام این روش مشهود است، در آن باید بسیاری از سیستم‌های عادتی افراد جامعه را بمنظور کشف نوع تحقیق ساده که از نظر روش نیز اعتراضی بر آن وارد نیست مطالعهٔ شرح زندگی افراد، تکمیل پرسشنامه و نوشتن متون روانی را در برمی‌گیرد. بجز مقدار کار زیادی که لازمهٔ این روش است، دشواری (و بقول بعضی "نبود امکان") بوجود آوردن آزمون‌ها و پرسشنامه‌هائی که بتواند امکان مقایسه میان فرهنگ‌های گوناگون را بدست دهد تنها نقطه ضعف آن است.

در سالهای اخیر بزرگترین پیشرفت در مبحث فرهنگ و شخصیت، چه از لحاظ روش و چه از لحاظ تئوری از تحقیق در زمینهٔ چگونگی تأثیرپذیری "شخصیت‌ها" و محیط های اجتماعی از یکدیگر ناشی شده است. تحقیقات دقیق و کنترل شده که تاکنون نتایج معتدلی نیز داشته‌اند بمیزان وسیعی جانشین فرمولهای پر زرق و برق (وغالباً اغراق‌آمیز) اولیه شده‌اند. اما تحقیقاتی که در این زمینه انجام می‌گیرند هنوز هم از اختلاف میان محققان که از تعهد به این یا آن "مکتب" روانشناسی ناشی می‌شود متأثر هستند.

---

۱ – "Modal Personality"

* – برای مطالعه چگونگی روند تکامل این روش و سایر روشها رجوع کنید به:

Cora Dubois, **The People of Alor,** (New York: Harper & Row Publisher, 1960)pp.xvi-xxx.

۱۳

تغییرفرهنگی

یکی دیگر از اشتغالات ذهنی مردم‌شناسان "تغییر فرهنگی" است. علاقه به این پدیده از صد سال پیش سابقه داشته است. اما این علاقه در طول سی‌سال گذشته- به‌خاطر تمایلی که به تحرک مطالعات فرهنگ و شخصیت وجود داشته و مطالعهٔ جماعت‌هائی که همه جا، بعلت غرب‌زدگی، ناسیونالیزم و دیگر نوآوری‌ها و انتشار عادات تفکر و عمل، دستخوش دگرگونیهای سریع بوده‌اند- تشدید شده است.

یک نوع تغییر در عادت که علاقهٔ مردم‌شناسان را از مدتها پیش بخود معطوف داشته است علاقه به "گردش زندگی"[1] افراد و به ویژه تفاوت میان جماعت‌ها در مفهوم‌پردازی[2] و آداب‌سازی[3] مربوط به تغییر فیزیولوژیک می‌باشد. برای مثال، در بعضی نقاط آغاز زندگی را همان انعقاد نطفه می‌دانند (و قوانین علیه سقط جنین نیز به همین علت است)؛ در دیگر جوامع فرد تا اوان طفولیت هنوز یک "شخص" نیست. برخی از جماعت‌ها آغاز بلوغ فیزیولوژیک را با آداب مفصلی مشخص می‌کنند در حالی که در دیگر جوامع گذر به این

۱- *Life Cycle*

۲- *Conceptualization*

۳- *Ritualization*

مرحله نادیده گرفته شده است. در بعضی جماعت‌ها تکیه بر همسالی[1] است- یعنی اعضاء هر جماعت در فعالیت‌های خود در زمینه‌های کار، تفریح، جنگ و حتی مدیریت قبیله به گروه‌های سنی مختلف تقسیم شده‌اند در حالی که در سایر جماعت‌ها سن مشترک کاملاً بی اهمیت است.

یک نوع "دور تکاملی" مشابه عادات مشترک افراد گروههائی نظیر خانواده هسته می‌باشد. این دور مرتباً تکرار می‌شود: گروه (خانواده هسته) با ازدواج بوجود می‌آید، با تولد اعضاء جدید گسترش می‌یابد، با بزرگ شدن بچه‌ها نوع فعالیت‌های آن تغییر می‌کند و سپس با مرگ یا پراکندگی اعضاء آن از بین می‌رود. در هیچ دو خانواده‌ای نیست که این دور تکاملی کاملاً یکسان باشد، اما همهٔ خانواده‌ها معمولاً مراحل یکسانی را طی می‌کنند- که غالباً از یک جماعت به جماعت دیگر تغییر می‌کند.

تغییرات دیگر روانی که مورد علاقهٔ مردم‌شناسان می‌باشند آنهائی هستند که همهٔ جماعت را در برمی‌گیرند. از جمله این تغییرات چگونگی تطبیق با وقایع "طبیعی" روزانه، ماهانه (ماه قمری) و تغییرات فصلی و همچنین واحدهای "غیر طبیعی" زمان مانند هفته و غیره می‌باشند.

دوران‌های طولانی‌تر، از جمله پدیده‌هائی که بی شباهت به "دورانهای بازرگانی" نمی‌باشند. تاثیر تغییرهای محیط "طبیعی" (مانند خشکسالی، آفت ملخ و غیره) نیز در بعضی جماعت‌های غیر غربی مورد مطالعه قرار گرفته شده است. از طرف دیگر، تنها شمار کمی از مردم‌شناسان به آن نوع از تغییرات دورانی که مورخینی مانند ***اسپنگلر***[2] و ***توین‌بی***[3] توصیف- یا بهتر بگوئیم فرض- کرده‌اند پرداخته‌اند. تنها مطالعهٔ اساسی و قابل ملاحظه‌ای که در این زمینه انجام شده توسط آلفردکروبر[4]، پیش‌کسوت فقید مردم‌شناسان امریکا است. موضوع این تحقیق آنست که "... جوامع عادت دارند که روند تکامل فرهنگی آنان به بالاترین درجات با تشنج همراه باشد: این موضوع به ویژه از لحاظ جنبه‌های فکری و زیباشناسی و همچنین جنبه‌های مادی و عملی

---

۱ - *Coevality*

۲ - *Spengler*

۳ - *Toynbee*

۴ - *Alfred Kroeber*

جامعه است."*

اما بیشتر توجه مردم‌شناسی وقف مطالعهٔ جریان‌های تغییر غیر دورانی[1] و تاریخ غیر قابل برگشت شده است.

قبلاً به نظر "تکامل فرهنگی" اشاره نموده‌ایم. در نیمهٔ قرن نوزدهم زیر تأثیر تئوری تکامل زیستی داروین این نوع برداشت دربارهٔ تاریخ نیز در اندیشه مردم‌شناسی حالت غالب را داشت. طبق این نظر، انسان می‌بایست جبراً "مراحل" پی‌درپی‌ای را از توحش تا تمدن بپیماید. نمونهٔ "تمدن" تاسیسات مربوط به طبقه متوسط بالای جوامع اروپای غربی است و نمونهٔ "توحش" بدون شباهت به زندگی بومیان استرالیا، بیشه‌نشینان جنوب افریقا و همهٔ مردمی که "فسیل زنده" بشمار می‌رفتند نبود. همان‌گونه که گفتیم، منطق این نوع برداشت از تاریخ آن بود که در روان انسان نوعی تمایل ذاتی برای "پیشرفت" وجود دارد.

اندیشهٔ تکامل فرهنگی قرن نوزده در برابر واقعیّت‌های نژادنگاری و باستان‌شناسی توان مقاومت نداشت. نخست، باستان‌شناسان (مورخان) نمونه‌های بسیاری از جوامعی ارائه نمودند که بدون گذراندن مراحل مختلفی که توسط پیروان اندیشهٔ تکامل بیان شده بود بمراحل "عالی" "پیشرفت" رسیده بودند. دوم، پژوهش‌های نژادنگاری نشان داد که بسیاری از جوامعی که دارای تکنولوژی "توحش" می‌باشند دارای مذهب یکتاپرستی و اخلاق جنسی شایستهٔ تمدن عهد ملکه ویکتوریا[2] نیز هستند.

---

* – *A.L.Kroeber,* Configurations of Culture Growth *(Berkeley University of California Press 1944).*

همچنین ر.ک. به :

A.L.Kroeber, Style and Civilizations *(Ithaca, New York: Cornell University Press,1957)*

۱ – *Non-cyclical Change*

۲ – سخت‌گیری و تظاهر به خودداری در امور جنسی که از ویژگیهای عهد ملکه ویکتوریا

(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

اندیشهٔ تکامل فرهنگی قرن نوزده را تئوریهای کاملاً متفاوت و بهمان میزان افراطی انتشاریون[1] به کنار گذاشت. در متن این تئوریها این فرض تلویحاً وجود داشت که غالب انسانها دارای استعداد اختراع نیستند و بیشتر نوآوری‌های فنی، ذوقی، فلسفی، اجتماعی و دیگر نوآوری‌ها فقط یکبار انجام گرفته- و سپس در میان جوامع گوناگون منتشر شده است. افراطی‌ترین مدافع این نظر گروهی از دانشمندان مردم‌شناس بریتانیا بودند. به اعتقاد این عده تمدن فقط یکبار و آنهم در مصر تولد یافته و از این جا بود که نمایندگانی برای کشف غنائمی مانند طلا و مروارید به سایر نقاط جهان بربریت و توحش رفتند و در عین حال به روشنگری اندیشه مردمان این نواحی کمک مؤثری نمودند.(برای ما در حال حاضر دشوار است بپذیریم که چنین اندیشه‌هائی حتی تا چهل سال پیش توسط دانشمندان عالیقدری ارائه می‌شده است.)

نظر دانشمندان اروپائی بر این بود که ترکیب‌های اساسی عادتی که با یکدیگر ارتباط "منطقی" داشتند تنها در چند مرکز بوجود آمده و از آنجا به سایر نقاط جهان راه یافته و بمیزانهای متفاوتی منتشر شده است و این نظر نسبتاً معتدل‌تر است. نمونهٔ چنین ترکیباتی عبارتند از کشت گیاهان ریشه‌دار، مادرمیراثی[2]، حیوان‌پرستی و غیره، یا شبانی و بیابانگردی[3]، پدرمیراثی[4]، چند خدائی و غیره. این تئوری موجب تحقیقات مفید بسیار شد. حاصل این تحقیقات تجدید بنای فصول بسیاری از تاریخ مردم "بدون تاریخ" گردید. اما این تئوری نیز مانند بسیاری دیگر تبدیل به جزم غیرقابل تغییر گردید و باین ترتیب فایدهٔ خود را از دست داد.

واکنش به اندیشه‌های تکامل فرهنگی قرن نوزده در میان مردم‌شناسان امریکا، که نه تنها این اعتقاد بلکه تمام روشهای مطالعه کلی تاریخ را مردود

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

در انگلیس بود یکی از انگ‌های تمدن بشمار می‌رفت. به تصور انگلیسیان آن روزگار بی‌بندوباری در امور جنسی از ویژگیهای ملل عقب‌مانده بود.

۱ - *Diffusionists*

۲ - *Matrilineal Descent*

۳ - *Pastoral Nomadism*

۴ - *Patrilneal Descent*

می‌دانستند، مسیرهای گوناگونی را طی کرد. برخی از این دانشمندان کوشش خود را وقف بررسی جزئیات دقیق تاریخ عادات بخصوص نمودند. این واکنش برای تصحیح زیاده‌روی در تمایل به روش‌های بررسی کلی تاریخ لازم بود. اما چون خود تعصبی علیه تئوری سازی داشت به نوعی بن‌بست در خرده‌بینی تاریخی[1] منجر می‌شد.

در سالهای اخیر مطالعهٔ تغییر غیر دورانی به رشته‌های گوناگونی تقسیم می‌شود. برخی از مردم‌شناسان به بررسی "فرهنگ‌پذیری"[2]- یعنی حاصل روبرو شدن دو فرهنگ مختلف با یکدیگر- علاقه دارند. (افزون بر فشاری که برای انجام تحقیقات "عملی" وجود دارد، گرایش به این نوع تحقیق، با توجه به این واقعیت که بیشتر مردمی که مورد مطالعهٔ قرار می‌گیرند بنحوی "غرب زده" شده‌اند، به مردم‌شناسی تحمیل شده است.) مورد بخصوصی از این نوع تغییر که توجه مردم‌شناسی را به‌تازگی بسوی خود جلب نموده "جنبش‌های زندگی بخشی"[3] یا سلسله وقایعی است که بطور موازی در همهٔ قسمت‌های جهان و در تمامی تاریخ مدون در نتیجهٔ نوعی اختلال در روال زندگی بر اثر تاثیرات داخلی یا خارجی بوجود می‌آید. اعضای این جوامع "... عامداً، آگاهانه و بطور متشکل می‌کوشند ... تافرهنگ رضایتبخش‌تری بسازند."* امریکائیان برخی اوقات بهنگام تغییر در دولت شاهد چنین جنبشی هستند. اما موارد افراطی‌تر و چشمگیرتر آن در نقاطی است که نخستین جوانه‌های ناسیونالیسم سرزده‌اند یا مظاهر شگفت‌آور تجدید حیات مذهبی بچشم می‌خورد. افزون بر ارزش علمی فطری، تمام این چنین وقایعی اکنون دارای اهمیت استراتژیک سیاسی نیز می‌باشند.

توجه اخیر مردم‌شناسی به تغییر تجدید علاقه به تکامل فرهنگی را نیز در برداشته است. اما اکنون محتوا و مفهوم تکامل فرهنگی نیز تا اندازه‌ای تغییر

۱- *Historical Particularism*　　۲- *Acculturation*

۳- *Revitalization Movements*

* - *A.F.C.Wallace, "Revitalization Movements"*, The American Anthropologist, *Vol. 58, (1956).*

یافته است. برداشتی که بیش از همه به سنت قرن نوزدهم پای‌بند است، به مراحل تغییر در فرهنگ جهانی بطور کلی توجه داشته و به بررسی تغییرات تاریخی در فرهنگ جوامع بخصوص چندان علاقه‌ای نشان نداده است. از این دیدگاه فرهنگ جهانی "مراحل" مختلفی را طی می‌کند که خصوصیت ویژهٔ آنها استفادهٔ مؤثرتر از انرژی انسانی از طریق ابزار و ماشین‌های بهتر می‌باشد- این یک پیشرفت خودزاست که بر اساس قواعد "فرهنگی" و کاملاً مستقل از افراد صورت می‌گیرد.*

برداشت معتدل‌تر اخیر، یعنی نظریهٔ تکامل چند بعدی[1] (برخلاف نظریهٔ تکامل یک بعدی)، در نتیجهٔ مقایسهٔ آثار و سوابق باستان‌شناسی چند ملت بخصوص بوجود آمده است. مدافعان این نظر به اعتقاد خود مراحل گوناگون تغییر را بموازات هم در بین‌النهرین، مصر، چین، امریکای میانه، و شمال پرو کشف کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که تکنولوژی در این مراحل تاثیر داشته ولی این تاثیر هیچگاه جبری نبوده است.** (یک موجب برای تداوم علاقهٔ مردم‌شناسان به چگونگی تماس میان دنیای جدید و دنیای قدیم، قبل از کشف امریکا توسط اروپائیان، یافتن پاسخ به سؤال زیر است که دارای مفاهیم و معانی ویژه‌ای بنفع یا علیه نظریهٔ تکامل چند بعدی می‌باشد: آیا موجب وجود مراحل تکامل موازی بین تمدنهای بزرگ جهان جدید و قدیم بعضاً انتشار عقاید است یا همگی جریانات "تکاملی" موازی می‌باشد؟). نمونه نوع دیگر تکامل چند بعدی نوین در نوشته‌های مردم‌شناسانی دیده می‌شود که جوامع روستائی را مورد بررسی قرار داده‌اند. در این نوشته‌ها موارد موازی و مشابه بسیاری از جریان تبدیل جوامع از بنیاد "ایلیاتی" به فرهنگ مردم

---

* – *Leslie A. White,* The-Science of Culture, *(New York: Farrar, Straus Cudahy Inc., 1949).*

۱ – *Multilinear Evolution*

** – برای نمونه ر.ک. به:

J. H. Steward, Theory of Culture Change, *(Urbana, Illinoise: University of Illinoise Press, 1955.*

روستائی و تمدن شهری نه فقط از لحاظ تکنولوژی، اقتصاد و غیره بلکه از نظر اخلاق اجتماعی و مذهب دیده می‌شود.*

افزون بر روشهای جامع تلخیص و توضیح تغییر "فرهنگی"، بعضی از روشهای محدودتری نیز بوجود آمده‌اند. یکی از روشهای مهم پژوهش در این قسمت گلاتوکرونولوژی[۱] است که توسط زبانشناسان مردم‌شناسی برای تقریب عامل زمانی در تغییر زبان بوجود آمده است.** در این مطالعات از میزان تغییر واژه‌های زبانهائی که تاریخ شناخته شده‌ای دارند- مانند آلمانی و روسی مدرن که هر دو از یک زبان مشتق شده‌اند یا زبانهای بسیار نزدیکی که از حدود ۴۰۰۰ سال پیش از یکدیگر جدا شده‌اند- برای دست یافتن به حدس زمان جدائی زبانهائی که گمان می‌رود دارای ریشه مشترکی باشند استفاده می‌شود (مثلاً زبانهای هاوائی و ساموآ از یک طرف و زبانهای ناواهو و آپاچی از طرف دیگر دارای چنین ریشهٔ مشترکی می‌باشند).

همهٔ ملاحظات دربارهٔ تغییر فرهنگی بر مبنای اجتناب ناپذیری دوگونه رویداد قرار دارند: نوآوری (اختراع و کشف) و انتشار نوآوری، و در هر دو این رویدادها بناچار *افراد* شرکت دارند. اجتماعی از افراد می‌توانند بیاری یکدیگر در یک نوآوری- مانند پروژه من هتان[۲] - شریک باشند. اما در جریان نوآوری نیز مهم دانش، کنجکاوی، درک و اخذ تصمیم فرد است. انتشار نوآوری احتمالاً نیازمند کوشش آگاهانه کمتری است، اما در این مورد نیز فرستنده و گیرنده فرد است نه "فرهنگ". برای مثال این "پاریس" نیست که مخترع و فرستندهٔ مد به "امریکا" است بلکه افراد بسیاری (طراحان، دوزندگان، مدیران، خریداران و

---

* – *Robert Redfield*, The Primitive World and Its Transformations, *(Ithaca, New York: Cornell University Press, 1957).*

۱ – *Glottochronology*

** – *M. Swadish, "Towards Greater Accuracy in Lexico -Statistic Dating",* International Journal of American Linguistics: *Vol. 21, (1955).*

۲ – *Manhattan project* پروژه‌ای بود برای بوجود آوردن اولین بمب اتمی امریکا که در آن دانشمندان بسیاری شرکت داشتند.

فروشندگان) در آغاز و انجام این کار دست دارند. (البته اگر در میان علمای اجتماعی عادت به بکار بردن واژه‌هائی مانند "پاریس" یا "فرهنگ" بعنوان موجودات زنده و فعال وجود نداشت این‌گونه توضیح واضحات نیز ضروری نمی‌نمود).

نگاهی دیگر به جدول "عادات" افزون بر روشن کردن جریان تغییر فرهنگی نشان خواهد داد که در هر موقعیت انسانی تغییر در عادات اجتناب ناپذیر است. این سئوال که آیا چنین تغییری طی مراحل مختلفی صورت می‌گیرد مسئله‌ای است که در تحقیق روشن خواهد شد. اما این که آیا گذر از یک مرحله به مرحله دیگر "ترقی" محسوب می‌گردد سئوالی در حد علم نیست.

اگر فرض کنیم که عادات دست‌کم در قید ساخت ژنه‌تیک ایشان می‌باشد و با توجه به این واقعیت که هیچ دو فردی از راه آموختن نمی‌توانند دقیقاً دو انبار یکسان از عادات داشته باشند، احتمال زیادی وجود دارد که تغییر از برخی از عادات طبقهٔ ۱ ناشی شود.

عادات انسان

	موروثی	آموخته
فردی	۱	۲
مجتمع	۳	۴
جهانی	۵	۶

از این که عادات هیچ دو فردی دقیقاً یکسان نیستند گریزی نیست. برخی از عادات افراد ممکن است- بعلت قیودی که دارای ریشه‌های ژنه‌تیکی هستند و یا ترتیب نوینی از عادات کهن که از طریق آموختن بوجود آمده- نوباشند.

مرحله دیگری که اهمیت بسیار دارد انتقال نوآوری از یک فردبه فرد دیگر است. با انجام این مرحله آنچه را که بسیاری از مردم‌شناسان "تغییر فرهنگی" می‌خوانند آغاز شده است. یعنی مردم رفتار عادتی مشترک نوینی را آغاز می‌کنند و با این آغاز نوآوری می‌تواند تا مرحلهٔ جهانگیری به انتشار خود ادامه دهد (طبقه ۶).

این نیز اعتقاد ما است که افراد بعلت ساخت ژنه‌تیک بسیار مشابه ممکن است دارای رفتار مشابه باشند- یعنی یک نوآوری عادت موروثی (طبقه ۱)

ممکن است قابل تکثیر (طبقه ۲) باشد. ما هیچ وسیله و طریقی را برای نشان دادن وجود چنین امکانی نمی‌شناسیم، اما احساس می‌شود که روی امکان کشف چنین رویدادی باید حساب کرد. با فرض چنین امکانی نتیجه می‌گیریم که اگر چنین نوآوری با سایر عادات و مجموعه عادات جمعیت (ژنه‌تیک) متناسب باشد و جور بیاید می‌تواند از طریق "آموختن" یا وراثت (در صورتی که از نظر ژنه‌تیک ثابت باشد) منتقل شود. و البته اگر این نوآوری‌ها چنان باشد که به‌مبلّغان آنها احتمال ماندگاری بیش از حد متوسط- تا زمان ورود به دوران تکثیر- ارائه نمایند چنان شرایطی معمولاً تداوم و توسعهٔ آنها را تضمین نموده وارد طبقه ۵ خواهند گردید.*

نوع تغییری که در اینجا مورد بحث بوده تغییر **تاریخی** است که فرض است که از نظر تاریخی یا صورت گرفته و یا حال در صورت گرفتن باشد. اعتقاد هیچ جماعتی دربارهٔ تغییر یا قواعد مربوط به انجام تغییر تاریخی نمی‌تواند فرآیند تاریخی را متوقف سازد، اما چنین اعتقادات و ارزشهائی بدون شک بر میزان سرعت و شاید حتی جهت تغییر تاثیرگذار هستند.

روشن است که در جماعت‌های گوناگون- و یا در داخل هر جماعت- بر سر این که کدام عادات باید تغییر کنند و تغییر تا چه اندازه باید سریع باشد اختلاف نظر وجود دارد. کلماتی مانند "پیشرو"، "سنتی"، "محافظه کار"، "طرفدار اصلاحات اساسی" معرف ایدئولوژیهائی در این زمینه می‌باشند. همچنین همه می‌دانیم که علاقه‌ای که جماعت‌ها نسبت به تغییراتی که در گذشته خود آنها صورت گرفته است دارند و همچنین میزان آگاهی که در هر جا در این زمینه موجود است متفاوت می‌باشند. برخی از مورخان** میان روش مطالعهٔ تاریخی و روش مطالعهٔ "اسطوره‌ای" گذشته شدیداً تمیز قائل‌اند و

---

* - البته در اینجا و هیچ جای دیگر این کتاب مراد این نیست که بگوئیم عُادات "آموخته" از طریق ژنه‌تیک قابل انتقال هستند.

** - برای نمونه ر.ک. به:

Mircea Eliade, Cosmos and History: The Myth of Eternal Return, *New York: Harper Row Publishers, 1951.*

تلویحاً و تصریحاً یادآور میشوند که تاریخ‌نویسی علم نسبتاً جدیدی است که با نویسندگانی نظیر هرودوت و اساساً در سنت غربی آغاز شده است. یقیناً صحیح است که نوشتن ابزار ضبط بادوامتری از حافظهٔ انسانی است. اما این که شرحی نوشته شده گواهی بر صداقت و واقعیت آن نیست. کتابهائی را که "تاریخ" می‌خوانیم آکنده از "اسطوره"اند. از سوی دیگر مردم‌شناسان اقوامی را مطالعه کرده‌اند که افراد آن می‌توانند شرح قابل اعتمادی از وقایع مربوط به صدسال یا بیش از صدسال پیش را لفظاً بیّان نمایند. نظر برخی از مورخان جدید هم که معتقدند میان روش مطالعهٔ "اسطوره‌ای" (یا در واقع بنظر آنها "بدوی") با روش مطالعه "تاریخی" (یا در واقع بنظر آنها "متمدن") تفاوتی وجود دارد- از این لحاظ که روش اخیر بر فرض تکرار منظم برخی از وقایع تکیه دارد- کاملاً صحیح نیست. بسیاری از مورخان بسیار محترم معاصر توجه خود را به دورانهای بازرگانی یا به "صعود و سقوط" این یا آن تاسیسات معطوف می‌دارند. ولی در هر حال میان جوامع از لحاظ اهمیتی که مردم آنها به ***تکرار دورانی***[1] در مقابل **تغییر جمع شوندهٔ غیر قابل برگشت**[2] می‌دهند اختلاف وجود دارد؛ و جوامعی که اغلب مردم‌شناسان مطالعه می‌کنند شاید بیشتر به تکرار دورانی می‌اندیشند. افزون بر این یک واقعیت است که مردمانی که مورد مطالعهٔ غالب مردم‌شناسان قرار می‌گیرند بیشتر از پیروان علم مدرن برای ***علیت فوق طبیعی***[3] اهمیت قائل‌اند.

اما اجازه می‌خواهم به ملاحظهٔ تاریخ ***واقعی***- یا دست‌کم آن بخش از تاریخ واقعی که مردم‌شناسان، در نقش "ماقبل تاریخ شناسان" و بایگانهای بدون اسناد و اوراق، در صدد بنای آن هستند بازگردیم.

---

۱ - *Cyclical Repetition*

۲ - *Ireversible, Cumulative Change*

۳ - *Supernatural Causation*

۱۴

قبل از تاریخ

هیچ مردم‌شناس امروزی باور ندارد که انسان "از نسل میمون است"- اگر مراد از انواع حیوانات زنده یعنی گوریل، شمپانزه، اورنگ اوتان یا گیبون باشد. اما همگی بر سر این که انسان و میمونهای دنیای قدیم و دنیای جدید همگی از یک نوع پستاندار ***آنتوپوید***[1] منشعب شده‌اند توافق دارند. این باور نه تنها بر مبنای شباهت شکل و رفتار است بلکه بر اساس کشف شمار زیادی حلقهٔ گمشده در محیط هائی است که تاریخ آنها تعیین شده و این رابطهٔ نسبی را تائید می‌کند. اطلاعات در مورد رشته وقایعی که آنتروپویدهای اجدادی را به انسانهای امروزی متصل میکند هنوز دارای شکاف‌های پر نشدهٔ بسیاری است و همهٔ مردم‌شناسان مدارک موجود را یکسان تفسیر نمی‌کنند. اما با وجود این مفید است که شرح برخی از تفاسیر معتبر در این زمینه را در این جا به اختصار بیآوریم- البته بااین هشدار که مدارک و شواهدی که در آینده کشف می‌شوند ممکن است برخی از این برداشت‌ها را یک شبه تغییر دهند.

بنظر برخی از متخصصان در حدود بیست میلیون سال پیش گروه

---

۱ - *Anthropid*

انسان‌نماها[۱] در عصر زمین‌شناسی **میوسن**[۲] از شاخهٔ آنتروپویدها تکامل یافتند و به این ترتیب از شاخه‌ای که بالاخره به میمونهای دنیای قدیم و جدید منتهی گردید جدا شدند. در آخر عصر **پلیوسن**[۳] که در حدود یک میلیون سال پیش استَ انسان‌نماها به دو گروه شبه ***انسان‌ها***[۴] و ***شبه بوزینگان***[۵] تقسیم شدند که نخستین گروه به انسان‌ها و دومین به بوزینگان امروزی تکامل یافتند. شبه انسانهای اولیه‌ای که تاکنون کشف شده‌اند بیش از ۵۰۰/۰۰۰ سال پیش در جنوب و شرق افریقا می‌زیستند. آثار باقیمانده از استخوانها و دندان‌هائی که بدست آمده نشان می‌دهد که لااقل دو نوع مشخص از این شبه انسانها وجود داشته‌اند: که یک نوع در حدود پنجاه الی شصت پوند[۶] و نوع دیگر دو برابر این مقدار وزن داشته است. گنجایش جمجمه (یعنی اندازهٔ مغز) شبه انسانها از بوزینگان حاضر و از میان رفته خیلی بزرگتر نبوده اما این موجودات از دو لحاظ اساسی با بوزینگان تفاوت داشتند. شکل استخوانهای لگن خاصرهٔ آنها نشان می‌دهد که اصولاً بر روی دو پا حرکت می‌کردند؛ و کوچک شدن اندازهٔ دندان نیش آنها (که از لحاظ صورت، فک و جمجمه تغییراتی را در جهت شکل انسانی با خود بهمراه داشت) نشان می‌دهد که این موجودات دیگر در حمله و دفاع بدندانها و فک‌های خود متکی نبودند. یک توضیح موجه برای بوجود آمدن این تغییر آنست که این شبه انسانهای افریقائی شروع به ساختن و استفاده از ابزار را نموده بودند. استفاده از ابزار هم تنها یک راه حل استثنائی برای یک مشکل استثنائی شبه انسانهای پراکنده نبوده بلکه در واقع رفتار عادتی مشترک آنان می‌باشد.

مدارکی نیز در تائید این توضیح بتازگی بدست آمده است: ابزار شنی که در عین زمختی و ناصافی بدون شک برای استفادهٔ مداوم یا بوسیلهٔ استفادهٔ مداوم بوجود آمده‌اند در مجاورت و در ارتباط نزدیک با این شبه انسانهای افریقائی کشف شده‌اند. همچنین در نزدیکی آنان مقدار زیادی استخوان شکستهٔ

---

۱ – *Hominoids*

۲ – *Miocene*

۳ – *Pliocene*

۴ – *Hominids*

۵ – *Pongids*

۶ – بیست الی سی کیلوگرم

حیوانات کوچک بدست آمده است. این نشان می‌دهد که این موجودات افزون بر غذای معمولی خود که گیاهان وحشی بوده از گوشت نیز استفاده می‌کرده‌اند. شمار این موجودات نمی‌تواند زیاد بوده باشد. بر اساس حدس یک متخصص شمار آنها از یک میلیون نفر بیشتر نبوده و بعلت تکنولوژی بسیار ابتدائی‌شان بعید نیست که درگروههای کوچک بدوی پراکنده بودند. البته درباره چگونگی زبان و ساخت اجتماعی آنها و یا نظر آنها نسبت به جهان برای ما امکان حدس زدن وجود ندارد.

در هر حال کاملاً روشن است که این شبه انسان‌ها با وجود مغز کوچکشان راه خود را بسوی آنچه ما "انسانیت" می‌نامیم آغاز کرده بودند. نباید تعجب‌آور باشد که افریقا صحنه این وقایع بدوی بوده باشد: منطقهٔ مسکونی گروه انسان‌نماها یعنی اجداد شبه انسانها نیمکرهٔ غربی را شامل نمی‌شد. در این دوران بیشتر نیمکرهٔ شمالی یخ بسته و در چنگال اولین (از چهار دوره) یخبندان عصر **پلئیستوسن**[1] اسیر بود.

صحنهٔ دیگری که از تکامل انسانی بنظر ما می‌آید متعلق به عصر پلئیستوسن‌میانه[2] است. اسکلتهائی که از جاوه، چین، جنوب غربی اروپا و شمال غرب افریقا بدست آمده وجود شبه انسانهائی با مغزهای بزرگتر و دستگاه جوندگی کوچک شده و امکان تحرکی شبیه انسان را نشان میدهند. با وجود این که شکل‌های انسان در مراحل مختلف پلتیستوسن میانه بدست نیامده برخی از متخصصان نتیجه می‌گیرند که این شبه انسانهای اخیر از شبه انسانهای افریقائی که احتمالاً بعد از عقب‌نشینی دوران اول یخبندان عصر پلئیستوسن در سایر نقاط قابل سکونت نیمکرهٔ شرقی پراکنده شده‌اند می‌باشند. در این زمان صنعت عقب مانده ابزار شنی در دو جهت تکامل یافته است: یکی سنت ساختن ابزار برش که در شرق و جنوب شرقی آسیا بوجود آمده بود و به کندی راه تکامل را می‌پیمود؛ دیگری سنت ساختن تبر دستی و ورقه و تیغ‌سازی مربوط به افریقا و اروپا است که بسرعت مراحل تکامل را پیمود. مدارک دیگری که از همین دوران در دست است نشان می‌دهد که شکار حیوانات بزرگ برای تغذیهٔ انسان انجام می‌گرفته و از آتش احتمالاً برای پختن

---

۱ - *Pleistocene*

۲ - *Middle Pleistocene*

غذا استفاده می‌شده است.

با وجود این که این تغییرها از دیدگاه انسان امروز به کندی صورت می‌گرفته با توجه به آهنگ تغییر در دورانهای پیشین شتاب این تغییرها هم از نظر تکامل فیزیکی انسان و هم از لحاظ روش امرار معاش خارق‌العاده بوده است. علت این شتاب نیز دقیقاً در تحول دوگانه راه رفتن بر دوپا و ابزارسازی نهفته است. با مدارکی که اکنون موجود است نمی‌توان گفت که کدام یک از این دو تحول در روال رفتار دارای اهمیت بیشتری می‌باشند. اما هنگامی که همبستگی متقابل و امتیاز ساختن ابزار مسلم گردید پیشرفت‌های بعدی غیرقابل اجتناب بنظر می‌رسد. هنگامی که دستها از زحمت راه رفتن و آویزان شدن خلاصی یافتند در ساختن و استفاده از ابزار تخصص بیشتری پیداکردند و این موجب رشد و پیچیدگی آن قسمت از مغز که به استفاده از دستها مربوط است گردید. موجب این رشد نیز کم شدن فشارهای عضلانی در دست‌ها و فک‌ها بود. اختراع طبخ احتمالاً این تکامل را با نرم کردن غذا و کم کردن جویدن تسریع نموده است.

این آخرین حدی است که می‌توان با استفاده از مدارک و شواهد مستقیم از استخوان و سنگ و آثار آتش در ترسیم گذشته پیمود. اما همین مقدار نیز برای نشان دادن همبستگی متقابل میان بدن شبه انسانها و عادات آنها در جریان تکاملی کافی است. از این مرحله که بگذریم غیر منطقی نیست نتیجه بگیریم که شکار حیوانات بزرگتر نیازمند وجود پیوستگی‌های اجتماعی نوین و شکل‌های جدید ارتباط و همهٔ این‌ها نیازمند مغزهای بزرگتر و پیچیده‌تر می‌باشد.

شبه انسانهای پلئیستوسن میانه دهها هزار سال دوام داشتند و به انواع گوناگون منطقه‌ای از جمله انسان غارنشین معروف اروپا[1] و جنوب غرب آسیا تقسیم می‌شدند. ابزار و احتمالاً برخی از عادات این شبه انسانها سریعتر از بدن آنها تغییر کرد- این خود نشان می‌دهد که "تکامل" از منطقهٔ تحول کالبدی جدا شده و به سوی منطقهٔ تحول "عادتی" حرکت بیشتری داشته است.

صاحب نظران در اصول طبقه‌بندی همهٔ نژادی‌های معاصر نوع انسان را در

---

۱ - *Homo Neanderthalensis*

داخل تیرهٔ ***انسان اندیشمند***[1] قرار می‌دهند. همهٔ این نژادها توانایی جفت‌گیری‌بارور[2] را با هم دارند و اندازهٔ مغز آنها بمیزان قابل توجهی از مغز پستانداران موجود و شبه انسانهای پلئیستوسن میانه بزرگتر است. اما مسئلهٔ چگونگی ظهور تیرهٔ بشر بعلت کمبود مدرک و اختلاف در تعاریف روشن نیست. در یک قطب برخی از مردم‌شناسان معتقدند که همهٔ نژادهای بشر از یک تیره از شبه انسانها که بمرحلهٔ تکامل کالبدی که انسان اندیشمند می‌نامیم رسیده بودند منشعب می‌شوند. در قطب دیگر مردم‌شناسانی هستند که عقیده دارند اجداد چند نژاد معاصر قبل از مرحلهٔ ***اندیشمندی***[3] از یکدیگر قابل تمیز بودند و این که این نژادها در زمانهای مختلفی بمرحلهٔ اندیشمندی رسیده‌اند: برخی از آنها حتی در زمان ***پلئیستوسن علیا***[4] و برخی دیگر در دورانی اخیرتر، یعنی حدود سی هزار سال پیش، به این مرحله رسیدند. فقط شواهد بیشتر و توافق بر سر معنی اندیشمندی است که به این اختلاف نظر پایان خواهد داد؛ اما بهر حال نتیجه این بحث بازتاب مستقیمی بر مبحث جامعه‌شناسی نژاد نخواهد داشت. در جهانی که به پدیدهٔ رفتن پسر آدمخوار به دانشگاه اکسفورد و پرداختن آقازادگان به زراعت عادت کرده، مدت دوام دوران ***اندیشمندی کالبدی***[5]، هر آنچه مفهوم آن باشد، نمی‌تواند با توانائی بالقوهٔ تعقل جهت زندگی در جهان امروز همبستگی داشته باشد.

با آغاز تاریخ مسیحی انسانها در همهٔ نقاط کرهٔ زمین بجز مناطق قطبی زندگی می‌کردند. مردمان شمال شرق آسیا در حدود بیست تا سی هزار سال پیش از طریق آلاسکا بدنیای جدید کوچ کردند. در همین زمان از اندونزی مهاجرت به استرالیا انجام گردید. احتمالاً آخرین نقاطی که مسکونی شدند جزایر مرکزی و شرقی اقیانوس آرام بودند.

در آن هنگام که تیرهٔ بشر از لحاظ جسمی در حال تکامل بود و بطور کلی به بهبود کارآئی تکنولوژی خویش می‌پرداخت، طول زندگی و تعداد افراد بشر نیز

---

۱ - *Homo Sapiens*

۲ - *Fertile Interbreeding*

۳ - *Sapiency*

۴ - *Upper Pleistocene*

۵ - *Anatomical Sapiency*

رو به فزونی بود. در نودونه درصد دوران ابزارسازی شبه انسانها شمار آنها با آهنگ بسیار کندی در افزایش بود. با آغاز و توسعهٔ تولید غذا آهنگ رشد جمعیت بشدت فزونی یافت. بعد از هفت هزار سال افزایش مداوم جمعیت با آغاز انقلاب صنعتی یکبار دیگر این افزایش شتاب یافت. پیشرفت در علم و خدمات پزشکی با پیشگیری از مرگ نوزادان و طولانی کردن عمر آهنگ افزایش جمعیت فزون گردید بطوری که انتظار می‌رود دو میلیارد ونیم جمعیت کنونی جهان که هم‌اکنون پنج هزار برابر جمعیت بشر در آغاز عصر تولید غذا است- تا سال دوهزار میلادی از مرز شش میلیارد بگذرد.[۱]

ولی این ارقام مربوط به نوع بشر بطور کلی است. اما اگر نژادهای گوناگون را بطور مجزا در نظر بگیریم اختلافات فاحشی مشاهده می‌شود. در یک سوی طیف بیشه‌نشینان و کوتوله‌های سیاه‌پوست و بومیان استرالیا قرار دادند که شمار آنها در صده‌های اخیر ثابت مانده و یا کم شده است. در سوی دیگر مغولیان[۲] یا نگرویدها[۳] قرار دارند که بیش از نیمی از جمعیت کرهٔ زمین را تشکیل می‌دهند و میزان رشد شمار آنها از حد متوسط بیشتر است. در میان مردمانی که غالباً سفیدپوست می‌باشند قرار دارندکه آهنگ فزونی شمار آنها از مغولیان و نگرویدها کمتر ولی طول عمر آنها بطور متوسط بیشتر است. اما همان‌گونه که قبلاً دیدیم، نژاد در این اختلاف‌ها عامل تعیین کننده نیست.

در مورد روال زندگی گروه انسانهائی که اجداد مشترک انسان و بوزینگان هستند مدرک **مثبتی** در دست نیست. اما می‌توانیم منطقاً فرض کنیم که آنها هیچ یک از عادات و مصنوعاتی که نوع بشر را از بوزینگان متمایز می‌سازد نداشتند. بوزینگان از ابزار ساده استفاده می‌کنند و برخی اوقات خود این ابزار را می‌سازند. اما روش ابزارسازی بسیار پیچیده و استاندارد شده‌ای بوجود نیاورده‌اند. بوزینگان می‌توانند با یکدیگر گفتگو کنند. اما "زبانهای" آنها از ویژگیهائی که در همهٔ زبانهای دنیا مشترک است بی‌بهره‌اند. بوزینگان نیز با یکدیگر در اجتماع زندگی می‌کنند. اما بنظر می‌رسد که روابط اجتماعی آنها فقط بر اساس عواملی مانند جاذبه جنسی، انس، قدرت بدنی نسبی، و

---

۱ – آمار مربوط به دهه شصت میباشد و پیش‌بینی انجام شده در حال تحقق است .(ناشر)

۲ – *Mongoloids*　　　۳ – *Negroids*

احساسات رشد نکردهٔ "خویشاوندی" باشد.

تجدید بنا و توضیح چگونگی تفاوت روال زندگی که بشر امروزی را از انسان نماهای اجدادی متمایز می‌سازد یکی از اشتغالات اساسی مردم‌شناسان فرهنگی است. از طریق توافق ضمنی مردم‌شناسان مطالعهٔ جزئیات جوامع "تاریخی" (یعنی آنهائی که زبان نوشته دارند) را به تاریخ، لغت‌شناسی و رشته‌های دیگر علمی واگذار نموده‌اند. اما در عین حال در استفاده از یافته‌های سایر متخصصان نیز برای گسترش دادن به دامنه تحقیقات و جامعیت آن تردید نمی‌کنند. برخی از محققان تجدید بنای تاریخ را که اصولاً بر اساس مدارک نوشته نباشند "تصوری" و مردود می‌شمرند. اما اگر چنین نظری حکم غالب را پیدا کند باید همهٔ کوشش‌هائی را که با هدف شناخت گذشتهٔ بیشتر ملت‌ها انجام می‌گیرد متوقف سازیم. از این لحاظ مدارک نوشته غالباً ممکن است کمتر از آثار باستانی مربوط به بنیاد خانه‌ها یا وجود شواهد اسطوره‌ای یکسان در اقوام مجزا آگاهی بخش باشند.

دربارهٔ زمان‌های بسیار طولانی از گذشتهٔ انسان تنها شواهد تکه‌تکه‌ای در مورد عادات وجود دارند. اما باستانشناسان روش بازیافت دانسته‌های زیادی از این اطلاعات پراکنده را فراگرفته‌اند. آثار باقیمانده از سلاحها و حیواناتی که کشته‌اند آگاهی‌هائی دربارهٔ تکنولوژی و معاش می‌دهد. قطعات سفال زمینه‌ای در مورد نوع تماس قبیله و پویش‌های زیباشناسی ارائه می‌نماید. تداوم یا تغییر در شکل یا ترکیب این اشیاء می‌توانند میزان نسبی ارزشهای مربوط به سنت و نوآوری را نشان دهند. آزمایش‌های گوناگونی برای مقایسهٔ اشیاء (مانند تجزیهٔ فیزیکی و شیمیائی سفال) بوجود آمده است. البته این گونه مدارک فقط هنگامی اطلاعات کامل را در اختیار خواهند گذاشت که تاریخ قطعی یا نسبی آنها مشخص شده باشد. برای این کار روش‌های هوشمندانه بسیاری از علوم طبیعی بعاریت گرفته شده است که از آن جمله چینه‌شناسی[1]، تعیین عمر درختان از طریق شمردن حلقه‌های تنه آنها[2]، ارتباط میان گیاهان و حیوانات، تجزیهٔ رادیو کربن و غیره می‌باشند.

بیشتر زندگی بشر در دورهٔ زمین‌شناسی پلئیستوسن بوده است که بیش از

---

۱ - *Stratigraphy*

۲ - *Tree-ring Chronology*

یک میلیون سال طول کشیده و از خصوصیات آن یک رشته تغییرات جوی شدید از جمله چهار بار پیشروی یخ‌های منطقهٔ قطبی بسمت جنوب می‌باشد. این تغییرات نه تنها بر مکان و چگونگی زندگی شبه انسانها اثر گذاشتند بلکه در علم باستان‌شناسی خود بمنزلهٔ ساعتی برای تعیین تاریخ استخوانها و مصنوعات می‌باشند. میان استفادهٔ اتفاقی از چوب وسنگ و ساختن با هدف چنین ابزار و حربه‌هایی حتماً هزاران سال طول کشیده و احتمالاً در بیش از یک محل بوقوع پیوسته است.

از چنین آغازی ابتدائی تا اولین انتقال از مرحلهٔ ***جمع‌آوری*** غذا بمرحلهٔ ***تولید*** غذا در حدود نیم میلیون سال طول کشیده و این زمان خود شاهد تغییرات شدید اقلیمی و تمایز بیولوژیکی، که به آن اشاره شد، بود. انسان‌های اندیشمند که زندگی آنها هنوز به شکار و جمع‌آوری غذا بستگی داشت در تمام قاره‌ها پراکنده شدند؛ در واقع چند قرن پیش از این هم که اروپائیان بمیان برخی قبایل بدوی راه یافتند برای اولین بار شاهد این روال زندگی در میان مردم آن قبایل بودند. برخی از مصنوعات سنگی که از آن دوره‌های بسیار دوره باقیمانده در مناطق وسیعی کشف شده‌اند. در حالی که توزیع جغرافیائی دیگر مصنوعات محدودتر است. این خود نشان می‌دهد که برخی از جمعیت‌ها بمیزان زیادی تحرک داشته و نقل مکان می‌کرده‌اند در حالی که برخی دیگر نسبتاً گوشه‌نشین بوده‌اند. افزون بر این، در بعضی مناطق در مجموعهٔ مصنوعات سنگی یافت شده تنوع اندک و تغییر در طول زمان کم است؛ در حالی که در مناطق دیگر مصنوعات بدست آمده متنوع‌تر، ویژه‌تر و تغییر در آنها در طول زمان بیشتر بوده است. (اما باید بخاطر داشت که در بعضی نقاط احتمالاً بجای سنگ از چوب بعنوان ماده خام اصلی استفاده می‌کرده‌اند.)

در برخی مناطق، مانند اروپای غربی و مرکزی، تمرکز مصنوعات و استخوان حیوانات بزرگ مؤید وجود مهارت در شکار بمقیاس وسیع و اسکان گروهها در مناطق بخصوص برای مدت زمان معین می‌باشد. بنظر می‌رسد که بسیاری از غارها و پناهگاههای زیر صخره‌ها مدتهای درازی مکان زندگی بوده‌اند و در برخی از این مکانها نقاشی‌ها، حکاکی‌ها و مجسمه‌هائی یافت شده‌اند که گویای امتیاز هنری فوق‌العاده و احتمالاً نشانگر کارهای جادوگری - مذهبی می‌باشند. در این نقاط شواهد آئین پرستش و دفن انسان در

آثار باقی مانده از ۱۰۰/۰۰۰ سال پیش بدست آمده‌اند که نشانگر وجود اعتقاد به فوق طبیعت و زندگی پس از مرگ می‌باشند.

تولید غذا بتدریج آغاز شد. اولین قدم‌هائی که در جهت این روش انقلابی برداشته شد احتمالاً حفاظت و تقویت گیاهان غذائی وحشی بود؛ این اقدام احتمالاً در نقاط مختلف جهان بصورت مجزا و مستقلی صورت گرفته است. قدم بعدی که کشت عمدی گیاهان غذائی- احتمالاً در ابتدا غلات- بود نخست در ارتفاعات مجاور هلال حاصلخیز[1] در حدود ۸۰۰۰ سال قبل از میلاد صورت گرفت. این دانش در سایر جمعیت‌های دنیای قدیم منتشر شد و موجب تشویق اهلی کردن دیگر گیاهان محلی گردید. جریان تکاملی مشابهی هم در همان دوران در دنیای جدید و احتمالاً بعنوان نوآوری مستقلی صورت گرفته است.

تفسیر شواهد مربوط به آغاز اهلی کردن حیوانات در دنیای قدیم دشوارتر است. اما احتمالاً برای نخستین بار با آغاز کشاورزی بصورت اهلی کردن سگ و بز آغاز شد. اهلی کردن حیوانات در دنیای جدید، که تا قبل از عصر کلمبیا[2] دامپروری در آن اهمیت اقتصادی نداشت، در زمانی خیلی بعدتر انجام گردید.

در برخی نقاط از سرزمینی که اکنون ممالک متحده است تمرکز اغذیهٔ وحشی زیاد بود. در نقاطی مانند جنگل‌های بلوط کالیفرنیا و آب‌های پراز ماهی آزاد ساحل اقیانوس آرام که اکنون ساحل شمال غرب آمریکا است مردمان غیر کشاورز می‌توانستند بدون مهاجرت در جماعت زندگی کنند. اما زندگی دهکده‌نشینی بطور دائم تنها با تولید غذا آغاز شد. اندکی بعد از این در چندین نقطه از دنیای قدیم و جدید شهرها و مراکز شهری بسرعت بوجود آمدند و عصر تاریخ مدون آغاز شد.

در این چند صفحه نمی‌توان حتی خطوط کلی این وقایع متعدد و ویژه‌ای راکه بترتیب انجام شده‌اند و صدها هزار سال از تاریخ مردم همهٔ نقاط کرهٔ زمین

---

۱ - *The Fertile Crescent* بین‌النهرین یا میان‌رودان

۲ - *Pre-Columbian Times* دوران قبل از کشف قاره امریکا توسط کریستف کلمب.

را در برمی‌گیرند رسم کرد.* ویژگی انسانی تکنولوژی از ***اجتماعی بودن*** بیشتر است. چون در میان حیوانات هم تنها معدودی غیر اجتماعی هستند که بصورت گروه زندگی نکرده و با یکدیگر "کار" و یا "بازی" نمی‌کنند. در واقع، اجتماعات حیوانی وجود دارند که ویژگی "اجتماعی" آنان از انسانها نیز بیشتر است. مثلاً در جامعهٔ موریانه‌ها بعضی اعضاء حتی بخشی از عمل هضم غذای سایر اعضاء را انجام می‌دهند یا در اجتماع سارها که هم‌آهنگی پرواز دستجمعی آنها اعجاب‌آور است. هنگامی که جماعتی از بوزینگان یا میمونها را بطور سیستماتیک مورد مشاهده قرار دهیم شباهت کنش وواکنش اجتماعی ایشان با انسان بقدری زیادست که مجذوب کننده، خنده‌آور و یا موجب شرم است. برای مثال گیبون‌ها[1] که بصورت گروهی زندگی می‌کنند در دفاع از سرزمین مسکونی خود با یکدیگر متحد شده علیه بیگانگان می‌جنگند. افزون بر این گیبون‌ها خانواده‌های تک همسری تشکیل داده، با یکدیگر صحبت، معاوضهٔ خدمات و بازی می‌کنند.

یقیناً از لحاظ کمی و کیفی میان انسان و حیوان اختلاف وجود دارد. اما آنچه هوش و استعداد و نبوغ مردم‌شناسان را بخود مشغول داشته این سئوال است که این اختلاف‌ها چگونه بوجود آمده‌اند. رایج‌ترین پاسخ آنست که بگوئیم انسانها دارای "فرهنگ" می‌باشند در حالی که حیوان‌ها "غریزه" دارند. اما بطوری که قبلاً دیدیم این پاسخ مشکلی را حل نمی‌کند بلکه مشکل دیگری بوجود می‌آورد که تعریف "فرهنگ" است.

یک وجه تمایز بخصوص آنست که بگوئیم انسانها گفتگو می‌کنند در حالی که سایر حیوانات نمی‌توانند صحبت کنند- اما این وجه تمایز تنها تا اندازه‌ای صادق است. یک مطالعهٔ اخیر در مورد زبان حیوانات که با توجه به پویش تکاملی انجام گرفته باین نتیجه رسیده که ارتباط میان حیوانات دارای

---

* - برای جزئیات مشروح ماقبل تاریخ و توزیع کنونی "فرهنگها" (از جمله زبانها) به مراجع آخر این کتاب مراجعه فرمائید.

۱ - *Gibbons* گیبونها (از خانواده بوزینگان)

سیزده "ویژگی از لحاظ شکل" است*:

۱- دارا بودن مجرای صوتی- شنوائی سوا از "مجاری" دیگر ارتباطی که فقط از اشاره استفاده می‌کنند.

۲- پخش و دریافت پیام: یعنی پیام "...توسط هر سیستم شنوائی که در نزدیکی منبع صدا قرار گرفته شده باشد شنیده شده و مکان منبع پیام توسط جهت یابی سمعی- بصری تعیین می‌شود."

۳- از میان رفتن سریع علائم مراوده[۱]: یعنی بر خلاف برخی از علائم حیوانات نظیر ردپا یا شیار که دیر از بین می‌روند، علائم مراوده سریعاً محو می‌شوند.

۴- تناوب[۲]: حیوان می‌تواند هر یک از پیامهائی راکه بفهمد خود دوباره تولید کند.

۵- بازخورد کامل[۳]: "گوینده آنچه راکه از لحاظ زبانی درگفته‌های خود ویژگی دارد" می‌شنود. بطوری که نویسنده اشاره می‌کند انسان این پنج خصوصیت را با همه پستانداران زمین بطور مشترک دارد.

سه ویژگی زیر میان انسانها و بوزینگان مشترک است. البته این خصوصیات انحصاری نیستند:

۶- تخصص[۴]: در مقام مقایسه با نفس‌نفس زدن سگ که نه تنها گرم بودن بدن او را "خبر" می‌دهد بلکه به خنک کردن آن نیز کمک می‌کند،... "کوشش بدنی و پخش موج‌های صدا عملی جز پخش خبر انجام نمی‌دهد."

۷- معنی داشتن کلمات[۵]: یعنی میان عناصر "پیام" و "... خصوصیات یا موقعیت‌های مکرر جهان اطراف ما" رابطهٔ نسبتاً ثابتی وجود دارد.

---

* – *C.F.Hockett, "The Original Speech"*, Scientific American, *Vol. 203, No. 3, 1960.*

شرحی که در اینجا آمده است نقل یا اقتباس از مقاله فوق میباشد.

۱ – *Rapid Fading*

۲ – *Interchangeability*

۳ – *Total Feedback*

۴ – *Specialization*

۵ – *Semanticity*

۸- دلبخواهی معنا[1]: بر خلاف یک عکس که "شبیه انچه از آن عکس گرفته شده می‌باشد،" معنای یک علامت در نظام ارتباطی که اکنون توضیح می‌دهیم ممکن است دلخواه یا غیر دلخواه باشد، یعنی مثلاً "... کلمهٔ نمک" [لزوماً] شور یا متبلور نیست".

پنج ویژگی باقی مانده در همهٔ زبانهای انسانی مشترک‌اند، و لااقل یکی از آنها (یعنی مطلق بودن) با گیبونها مشترک است.

۹- مطلق بودن[2]: واحدهای صدائی قابل توجه در هر زبان انسانی دارای حدود مشخصی هستند. یعنی "پ" در "پیر" دارای خصوصیت مشخصی مجزا و تفاوتی از "س" در "سیر"؛ بر خلاف این که می‌توانیم صدای خود را بهنگام عصبانیت بلند کنیم، علائم صدائی که بکار می‌بریم بخودی خود نمی‌توانند نشانگر بروز عصبانیت باشند.

۱۰- جانشین شدن[3]: یعنی سخن گفتن راجع بمسائلی که از لحاظ زمانی و یا فضائی دوراند.(در رقص زنبور نیز واقعه‌ای نظیر بوقوع می‌پیوندد.)

۱۱- توان تولید[4]: "توانائی بیان مطالبی که قبلاً گفته یا شنیده نشده که در عین حال توسط سایر سخن‌گویان به آن زبان قابل درک باشد."

۱۲- انتقال سنتی[5]: یعنی آیا خود زبان- در مقایسه با ظرفیت فراگیری و استفاده از آن - آموختنی است یا از نظر ژنه‌تیک قابل انتقال است؟ (احتمال دارد که انتقال زبان از راه آموختن نظام‌های ارتباطی برخی از پستانداران دیگر را نیز شامل شود، اما این مسئله هنوز بروشنی ثابت نشده است.)

۱۳- چندگانگی نقش‌های زبانی: در هر زبان با استفاده از تعداد نسبتاً محدودی صدا "... که خود دارای مفهوم نیستند" می‌توان شمار نامحدودی عنصر با مفهوم (کلمه) را بوجود آورد.

بنابراین مسئله فقط این نیست که تنها انسان ناطق است بلکه زبانهای انسانی دارای چنان آراستگی و ظرافتی هستند که، تا آنجا که می‌دانیم، در زبان

۱- *Arbitrariness*

۲- *Discreteness*

۳- *Displacement*

۴- *Productivity*

۵- *Traditional Transmission*

سایر جانوران وجود ندارد.

برخی از متخصصان دیگر معتقدند که نخستین گام بسوی زندگی انسانی که ما اکنون با آن آشنائی داریم با نوآوری و پذیرش عمومی ***منع ازدواج با محارم***- یعنی محدودیتی که از طرف خود انسان در مورد جفت‌گیری بی ترتیب، بخصوص میان برادران و خواهران و والدین و فرزندان بوجود آمد - برداشته شده است.*

همهٔ اندیشه‌هائی که دربارهٔ چگونگی سر آغاز انسان وجود دارد (به ویژه به علت نایاب بودن مدارک) بدون شک از نظر علمی مسائل جالبی را مطرح میکنند. اما یک مسئله روشن است: **هیچکس نمی‌تواند ادعا کند که جامعه‌های** بیشه‌نشینان صحراگرد و شکارچیان استرالیائی "کمتر" از دیگران انسان‌اند. در واقع بسیاری از این‌گونه جامعه‌ها موفق به بوجود آوردن چنان روحیهٔ آرامش و تعاونی در میان خود شده‌اند که در جامعه‌های پیچیده و "پیشرفته" ما مظهر اوج انسانیت بشمار می‌رود.

---

* – *M.D.Sahlins, "The Origin of Society",* Scientific American, *Vol. 203,No. 3, 1960.*

۱۵

آیندهٔ انسان

پرسشی اساسی‌تر و عمیق‌تر از این که چگونه نوع بشر به وضع (یا به اوضاع) کنونی خود رسیده است آنست که به کجا می‌رود؟ آیا مردم‌شناسی می‌تواند پاسخی به این سئوال بدهد؟

اگر بزندگی بشر در یک میلیون سال گذشته نگاه کنیم، آهنگ تغییر در حیطهٔ تفکر، سازندگی و استفاده از مصنوعات بقدری فزونی یافته که ابتکار عمل در ترتیب علل را بدست گرفته است. باین ترتیب این تغییرها از تعدیل‌هائی که در عادات روابط اجتماعی بمنظور هماهنگی با شرایط نوین بوجود می‌آیند شتاب بیشتری دارند. از نظر مردم‌شناسی در جامعه‌های بشری نبود تناسب میان شمار جمعیت، عادات تکنولوژیک و عادات اجتماعی بمیزان وسیعی فزونی یافته است. مفهوم این نبود تناسب آنست که جوامع انسانی به شکلی درآمده و در جهانی حرکت کرده‌اند که تصور یا گرایشی نسبت به آن در هیچ یک از ایدئولوژیهای عمدهٔ جهان وجود نداشته است. عوامل بیولوژیکی و وضعی انسان مانند وجود قرینه‌های دوگانه در بدن انسان، تمایلات جنسی، طولانی بودن دوران طفولیت (و بسیاری دیگر از عوامل) به اهمیت خود در محدود نمودن و شکل دادن به ساختهای اجتماعی تا اندازه‌ای ادامه خواهند داد. اما مردم‌شناسان- یا لااقل نگارنده- از این بیشتر قادر به

پیش‌بینی نیستند.

پیش‌بینی آیندهٔ بدن انسان نیز همراه با بسیاری از مسائل ناشناخته است. بدون شک در بدن انسان تغییرات بطور مداوم صورت می‌گیرند اما راهی برای شناخت غایت این تغییرات وجود ندارد.

دگرگونی در ژن‌های انسانی ادامه دارد. در واقع میزان این دگرگونی در نتیجهٔ ازدیاد تشعشعات یونیزه شده از فعالیت‌های صنعتی و نظامی رو به فزونی است. انتخاب **طبیعی** نیز هنوز بعنوان یک قانون حکمفرماست: گو این که بعلت اقدامات حفاظتی جامعه‌ها در جهت تداوم ژنهائی که بدون حفاظت از میان می‌رفتند این قانون نیز دچار محدودیت‌هائی شده است.* همچنین، تا زمانی که مسئله جفت‌گیری افراد به عادت واگذار شود، عادات انسانی بنقش خود بعنوان وسائل انتخاب **مصنوعی** ادامه خواهند داد. اما همانطور که گذشت این عادات خود نیز تغییر خواهند کرد. و بالاخره گو این که علم ژنه‌تیک تازه شروع به کسب دانش در مورد فشارهای زیان‌بخش ژنه‌تیکی[1] را نموده است بسیاری از ایدئولوژیهای اخلاقی از اقدام بر اساس این دانش جلوگیری می‌کنند- اما این رویه نیز احتمالاً تغییر خواهد کرد.

باین ترتیب، مردم‌شناسی در موقعیتی نیست که بتواند "بشریت را نجات دهد." آنچه عملاً از مردم‌شناسی ساخته است کمک به اقدامات اندک و کوتاه مدت است. با مفاهیم و روش‌های کنونی مردم‌شناسی قادر به پیش‌بینی مقصود جامعهٔ انسانی نیست. لکن مردم‌شناسی لااقل می‌تواند بصیرت عمیق و شگفت‌انگیزی دربارهٔ موقعیت کنونی انسان و راهی که پشت سر گذاشته است به وی ارائه نماید.

---

* – *Theodosius Dobzhansky, "The Present Evolution of Man",* Scientific American, *Vol. 203, No. 3, 1960.*

۱ – *Deletarious Genetic Strains*

نویسنده کتاب

داگلاس آلیور　　　　　　　　　　　　　　*Douglas Oliver*

نویسندهٔ کتاب، داگلاس آلیور، استاد مردم‌شناسی و رئیس موزهٔ نژادشناسی منطقهٔ اقیانوسیهٔ دانشگاه هاروارد است. آلیور درجهٔ لیسانس خود را در رشتهٔ مردم‌شناسی از دانشگاه هاروارد و درجهٔ دکترای خود را در رشتهٔ نژادشناسی از دانشگاه ویرجینیا دریافت کرد. در دوران جنگ جهانی دوم و بعد از جنگ تا سال ۱۹۴۷ وی در هیات جنگ اقتصادی ممالک متحده (که بعداً به ادارهٔ اقتصاد خارجی تبدیل نام یافت) در جزایر مرکزی و جنوبی اقیانوس آرام خدمت کرد. در سال ۱۹۵۵ دکتر آلیور تحقیقاتی درگینه جدید بانجام رسانید که در کتابی بنام ***جامعه‌ای در جزایر سلیمان**** بچاپ رسید. دکتر آلیور عضو انجمن مردم‌شناسان و آکادمی علوم و هنر امریکاست. مقاله‌های بسیاری بقلم او در مجلات مردم‌شناسی منتشر شده است. از جمله کتابهای دیگر او باید ***برنامه‌گذاری برای آیندهٔ میکرونیزیا**** و ***جزایر اقیانوس آرام***** را نام برد.

---

* – *A Solomon Island Society*

** – *Planning Micronesia,s Future*

*** – *The Pacific Islands*

منابعی برای مطالعات بیشتر در مردم‌شناسی

عمومی و غیر فنی

Firth, Raymond. *Human Types*. New York: New American Library, 1956.

Goldschmidt, Walter. *Man's Way*. New York: Holt, Rinehart & Winston, Inc,1959.

Kluckhohn, Clyde. *Mirror for Man*. New York: Fawcett Publications, Inc,1960.

کتابهای درسی

Beals, Ralph L., and Hoijer, Harry. *An Introduction to Anthropology*. Second edition. New York; The Macmillan Company, 1959.

Hoebel, Edward A. *Man in the Primitive World*. Second edition. New York: McGraw- Hill Book Co., Inc., 1958.

Keesing, Felix M. *Cultural Anthropology: The Science of Custom*. New York: Holt, Rinehart & Winston, Inc., 1958.

Kroeber, Alfred L. *Anthropolog.* Revised edition. New York: Harcourt, Brace & World, Inc., 1948.

مجموعه مقالات

Coon, Carleton S.,ed. *A Reader in General Anthropology.* New York: Holt, Rinehart & Winston, Inc., 1947.

Fried, Morton H.,ed. *Readings in Anthropology.* Two Volumes. (I: Physical Anthropology. Linguistics, and Archaeology; II: Cultural Anthropology.) New York: Thomas Y. Crowell Company, 1959.

Hoebel, E. A., et al, eds. *Readings in Anthropology.* New York: McCraw- Hill Book Co., Inc., 1955.

مجموعه مقالات مقدماتی

Shapiro, Harry L.,ed. *Man, Culture, and Society.* New York: Oxford University Press, 1956.

Tax,sol,ed. *Anthropology Today - Selections.* Chicago: University of Chicago Press, 1962.

محیط زیست و تکنولوژی

Dixon, R. B. *The Building of Cultures.* New York: Charles Scribner's Sons, 1928. Out of print.

Forde, C. Daryll. *Habitat, Economy, and Society.* New York: E.P. Dutton & Co., Inc., 1963.

ایدئولوژی

Howells, W.W. *The Heathens: Primitive Man and His Religions.* New York: Doubleday Anchor Books, 1962.

Kluckhohn, Clyde, and Leighton, Dorothea. *The Navaho.*

Revised edition. New York: Doubleday Anchor Books, 1962.

Vogt, Evon Z., and Lessa, W.A., eds. *Reader in Comparative Religion: An Anthropological Approach*. New York: Harpar & Row, Publishers,1958.

Whorf, Benjamin L. *Language, Thought, and Reality: Selected Writings*, John B. Carroll,ed. New York: John Wiley & Sons, Inc., 1956.

روابط اجتماعی

Firth, Raymond. *Elements of Social Organization*. Boston: Beacon Press, 1963.

Herskovits, Melvill J. *Economic Anthropology*. Second edition. New York: Alfred A. Knopf, Inc., 1952.

Hoebel, E.A. *The Law of Primitive Man*. Cambridge: Harvard University Press, 1954.

Lowie, Robert H. *Social Organization*. New York: Holt, Rinehart & Winston, Inc., 1948.

فرهنگ، عمل، ساخت

Benedict, Ruth. *Patterns of Culture*. New York: New American Library, 1961.

Malinowski, Bronislaw. *A Scientific Theory of Culture and Other Essays*. New York: Oxford University Press, 1960.

Radcliffe-Brown, A.R. *Structure and Function in Primitive Society*. New York: Free Press of Glencoe, 1952.

فرهنگ و شخصیت

Dubois, Cora. *The People of Alor*. Two Volumes. New York: Harper & Row, Publishers, 1960.

Erikson, Erik H. *Childhood and Society*. New York: W.W. Norton & Company, Inc., 1950.

Gladwin, Thomas, and Sarason, S.B. Truk: *Man in Paradise*. ("Publications in Anthropology.") Wenner-Gren Foundation, 1954. Out of print.

Wallace, Anthony. *Culture and Personality*. New Yprk: All Saints Press, Inc., 1961.

Whiting, John, and Childs, Irvin. *Child Training and Personality: A Cross-cultural Study*. New Haven: Yale University Press, 1953.

مطالعات قبیله‌ای و جماعتی

Arensberg, C.M. *The Irish Countryman: An Anthropological Study*. Gloucester, Massachusetts: Peter Smith, 1959.

Evans-Pritchard, E.E. *The Nuer*. New York: Oxford University Press, 1940.

Firth, Raymond. *We the Tikopia*. Boston: Beacon Press, 1963.

Fortes, Meyer. *The Web of Kinship among the Tallensi*. New York: Oxford University Press, 1949.

Holmberg, Allan. *Nomads of the Long Bow* (The Siriono of Eastern Bolivia).(Publication No. 10 of the Institute of Social Anthropology, Smithsonian Institution.) Washington, D.C.: Govemment Printing Office, 1950. Out of Print. To be published as a Doubleday Anchor Book in 1964.

Lewis, Oscar. *Tepoztlan, Village in Mexico*. New York: Holt, Rinehart & Winston, Inc., 1960.

Lowie, Robert. *The Crow Indians*. New York: Holt, Rinehart & Winston, Inc., 1935.

Malinowski, Bronislaw. *Argonauts of the Western Pacific*. New York: E.P. Dutton & Co., Inc., 1961.

Oliver, Douglas L. *A Solomon Island Society*. Cambridge: Harvard University Press, 1955.

Pitt-Rivers, J.A. *The People of the Sierra*. Chicago: University of Chicago Press, 1954.

Redfield, Robert. *The Little Community and Peasant Society and Culture*. Chicago: University of Chicago Press, 1960.

Warner, W.L.A Black *Civilization*. Revised edition. New York: Harper & Row, Publishers, 1958.

Wilson, Monica. *Good Company*. Boston: Beacon Press, 1963.

Yang, M.C.A *Chinese Village: Taitou, Shantung Province*. New York: Columbia University Press, 1945.

تغییر

Barnett, H.G. *Innovation: The Basis of Cultural Change*. New York: McGraw-Hill Book Co., Inc., 1953.

Redfield, Robert. *The Primitive World and Its Transformations*. Ithaca, New York: Cornell University Press, 1957.

Steward, J.H. *Theory of Culture Change*. Urbana, Illinois: University of Illinois Press, 1955.

قبل از تاریخ و نژاد

Coon, Carleton S. *The Story of Man*. Second edition, revised. New York: Alfred A. Knopf, Inc., 1962.

Howells, W.W. *Back of History*. Revised edition. New York: Doubleday Anchor Books, 1963.

--- *Mankind in the Making*. New York: Doubleday & Company, Inc., 1959.

See also chapters and articles in Textboos, Readers, and Collections of Survey Articles listed above and articles in Evolution After Darwin, edited by Sol Tax, three volumes, University of Chicago press, 1960.

نژاد نگاری

Coon, Carleton S. *Caravan: The Story of the Middle East*. Revised edition. New York: Holt, Rinehart & Winston, Inc., 1958.

Elkin, A.P. *The Australian Aborigines*. Third edition. Sydney, Australia: Angus & Robertson, 1954. Out of print.

Murdock, G.P. *Africa: Its People and Their Cultural History*. New York: McGraw-Hill Book Co., Inc., 1959.

Oliver, Douglas L. *The Pacific Islands*. Revised edition. New York: Doubleday Anchor Books, 1961.

Steward, J.H. and Faron, L.C. *Native Peoples of South America*. New York: McGraw-Hill Book Co., Inc., 1959.

Underhill, Ruth M. *Red Mans America*. Chicago: University of Chicago Press, 1953.

Wolf, Eric. *Sons of the Shaking Earth* (Mexico and Guatemala). Chicago: University of Chicago Press, 1959.

مجلات ادواری

American Anthropologist. Organ of the American Anthropological Association and Affiliated Societies. Published six times a year. Menasha, Wisconsin.

Current Anthropology: A World Journal of the Sciencer of

Man. Sponsored by the WennerGren Foundation for Anthropological Research, Inc. Published five times a year. Chicago, Illinois.

واژه‌نامه

A

abnormal	نابهنجار - غیرعادی
aboriginal	بومی
abstraction	تجرید
acculturation	فرهنگ‌پذیری
aesthetic norm	هنجار زیباشناسی
aesthetics	زیباشناسی
aggregate	مجتمع
anatomical sapiency	اندیشمندی کالبدی
animism	حیوان پرستی
anthropoids	آنتروپویدها
anthropological linguistics	زبانشناسی مردمی
anthropology	مردم‌شناسی
Apollonian	منسوب به آپولون ـ حکومت نظم و ترتیب و منطق و نور
artifacts	مصنوعات
artificial selection	انتخاب مصنوعی

B

basic personality	شخصیت اساسی
behavior	رفتار
bilateral symmetry	قرینه دوگانه
biology	زیست‌شناسی
biopsychology	روانشناسی زیستی
business cycle	دورتجاری
Bushmen	بیشه‌نشینان

C

caste	کاست
causation	علیت
chi square	مجذورکی
community	جماعت
complex	پیچیده
composite family	خانواده مرکب ـ فامیل
conceptualization	مفهوم پردازی
concrete object discrimination	تفکیک عینی مواد
configuration approach	روش ترکیبی
consanguinity	همخونی
correlation	همبستگی
cosmology	فلسفه انتظام گیتی ـ گیتی شناسی
credo	اعتقاد نامه
cult	پرستش ـ آئین دینی ـ فرقه
cultural anthropology	مردم‌شناسی فرهنگی
cultural development	تکامل فرهنگی
culture	فرهنگ
culture complex	مجموعه فرهنگی

culture lag — پس‌ماند فرهنگی
culture patterns — نقشهای فرهنگی
cumulative change — تغییر جمع شونده
cyclical change — تغییر دورانی
cyclical repetition — تکرار دورانی

C

deletarious genetic strains — فشارهای ژنه‌تیکی زیان‌بخش
determinism — جبر
deffusionists — انتشاریون
discreteness — مطلق‌بودن
displacement — جانشین شدن ـ جابجاشدن
Dionysian — منسوب به دیونیزسیون (حکومت‌احساسات، هیجان و تاریکی)
dogma — جزم، اعتقاد

E

environment — محیط
esthetic — ذوقی
ethics — اخلاق
ethnobotany — نژادشناسی گیاهی
ethnography — نژاد نگاری
ethnology — انسان‌شناسی
ethnoscience — علم انسان‌شناسی
etiology — علت شناسی

F

family — خانواده
fauna — جانورنامه

feedback	اثرات ثانوی
femaleness	زنانگی
Fertile Crescent	هلال سبز، میان‌رودان (بین‌النهرین)
fertile interbreeding	جفت‌گیری بارور
flora	گیاهنامه
function	عمل، کارویژه (فونکسیون)
functional	عملی
functionalism	عمل‌گرایی
footnote	پی‌نوشت

G

genetic	پیدایشی، تکوینی (ژنه‌تیکی)
genetics	علم ژنه‌تیک، علم پیدایش، علم تکوین
genetically based conditioning	قیود ژنه‌تیکی
genotype	ساخت پیدایشی، ساخت ژنه‌تیک (ژنوتیپ)
germ plasm	سلولهای نطفه
gibbons	گیبون‌ها (از خانواده بوزینگان)
Glottuchronology	گلوتوکرونولوژی

H

habit	عادت
habit-product	حاصل عادات
hominids	شبه انسانها
hominoids	گروه انسان‌نماها
Homo Neanderthalensis	انسان غارنشین دوران میان‌سنگی
Homo Sapien	انسان اندیشمند
homogeneous	همژن

I

idiosyncratic	مربوط به طرز فکر ویژه
incest taboo	منع ازدواج با محارم
individual	فردی ـ فرد
integration	امتزاج
interaction	اثرات متقابل ـ کنش و واکنش
interchangeability	تناوب
interdisciplinary	میان‌رشته‌ای
ionized radiation	تابش یونیزه شده
ionizing radiation	تابش یونیزه کننده

L

language	زبان
learned	آموخته
learning	آموختن
life cycle	گردش زندگی
lineage	دودمان
linguistics	زبانشناسی

M

magic	جادو
maleness	مردانگی ـ مردی
marital union	اتحاد نکاحی
masticatory apparatus	دستگاه جوندگی
Miocene	میوسن
modal personality	شخصیت کیفیتی ـ مقامی
Mongoloids	مغولیان (اقوام زرد)
monogamy	تک همسری
morphemes	پیشوندها و پسوندها و یا کلماتی که رابطه میان

اسامی، افعال و قیود را نشان میدهد

تکامل چند بعدی	*multilinear evolution*

N

ملت	*nation*
انتخاب طبیعی	*natural selection*
سیاه‌پوستان ـ نگرویدها	*Negroids*
مربوط به دوران نوسنگی	*Neolithic*
بیماریهای عاطفی	*neurosis*
فهرست اسامی	*nomenclature*
اقوام نوردیک ـ اقوام اسکاندیناوی و شمال آلمان	*Nordics*
ضابطه ـ اندازه ـ قاعده ـ هنجار	*norm*
مربوط به ضوابط ـ مربوط به اصول رفتاری ـ هنجاری	*normative*

O

عمل	*operation*
عملی	*operational*
اورگانیزم ـ موجود زنده	*organism*

P

مربوط به دوران کهن (پارینه سنگی)	*paleolithic*
پدرمیراثی	*patrilineal descent*
تشابه ذکری	*phallic implications*
فنوتیپ (مظاهر قابل کشف فعل و انفعالات نوع معرف جانور با محیط ـ خاص مشهود هر نوع موجود زنده)	*phenotype*
لغت شناسی	*philology*
صداشناسی	*phonetics*
صداها	*phonemes*
مردم‌شناسی فیزیکی	*physical anthropology*

physiology	فیزیولوژی
pleistocene	پلیستوس
pliocene	پلیوسن
polyandry	چندشوهری
polygamy	چندزنی
polytheism	چندخدائی
pongids	پونجیدها (شبه بوزینگان شامل خانواده‌های گوریل، شمپانزه، اورانگوتان و گیبون)
potsherds	نمونه‌های سفالی
primates	پستانداران بزرگ نظیر انسان و بوزینگان
process	پویش
productivity	توان تولید
pssychic unity	وحدت عاطفی ـ وحدت روانی
psychology	روانشاسی
psychological anthropology	روانشناسی مردمی
psychosis	بیماریهای عقلانی

R

race	نژاد
random	تصادفی
random sample	نمونه تصادفی
reification	حالت مادی پیداکردن ـ شیئی شدن
ritualization	آداب سازی
rituals	تشریفات ـ مراسم

S

sample	نمونه
sanction	ضمانت اجرائی
Sapien	اندیشمند

Sapiency	اندیشمندی
science	علم
semanticity	مربوط به معانی کلمات
semantics	علم معانی ـ معنی‌شناسی
single-cause doctrine	دکترین تک‌علتی
social	اجتماعی
social relational supposition	پنداشت روابط اجتماعی
social anthropology	مردم‌شناسی اجتماعی
social selection	انتخاب اجتماعی
social-situational context	چارچوب وضع اجتماعی
specialization	تخصص
species	تیره ـ نوع
strain toward consistency	تلاش بسوی ثبات
stratigraphy	استراتیگرافی ـ چینه‌شناسی ، شناخت طبقات
structure	ساخت
supernatural	فوق طبیعی
supposition	پنداشت ـ انگار
syntactics	ترکیب شناسی

T

technological norm	هنجار صنعتی
technology	تکنولوژی ـ صنعت
theism	خداپرستی
theme	موضوع ، تم
thought habits	عادات تفکر
topography	نقشه‌برداری
totemism	اعتقاد به توتم
traditional transmission	انتقال سنتی
trained observer	شاهد تعلیم‌دیده

مجموعه صفات مشخصه	*trait complex*
صفات مشخصه	*traits*
تعیین عمر درختان از طریق شمردن حلقه‌های تنه آنها	*tree-ring chronology*
تمایل ، سبک	*trend*

U

جهانی	*universal*
جهان ، جامعه	*universe*

V

ارزش	*value*
گرایشهای ارزشی، تمایلات ارزشی	*value orientations*
لفظی	*verbal*

W

روال زندگی	*way of life*

فهرست اعلام



ISBN: 964-90033-1-2 شابِک: ۹۶۴-۹۰۰۳۳-۱-۲